وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف ـ مرحوم ... محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزوار ... الحرام ۱۲۰۵ ه‍ ق

مبکر وعلم ...

محمدعلی مرضائی

۱۳۸۴/۱۲/۲۶

۱۴۳۰۱

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب منشآت ... فارسی

مصنف میرزا محمد نجان منشی

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۲ سطری

چاپی

سال تحریر رجب ۱۲۶۲ عدد اوراق ۱۱۵

جزء کتب ادبیات شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۳۰۱ شماره قبض

واقف سید محمد باقر سبزواری تاریخ وقف محرم ۱۲۰۵

طول ۲۱ س م عرض ۱۵ س م شماره صفحات

صحافی
احمد طالبان
۱۳۶۹/۸/۸

١٣٨
٠٨
١٤٣٠١

بسم الله الرحمن الرحيم
لهم دار السلام عند
ربهم وهو وليهم بما
كانوا يعملون

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عریشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍ ق

رب یسر ولا تعسر

هذا کتاب انشاء در تعریف بیاض رضا قلی میرزا و مرکبات و تالیفات عالیجناب میرزا مهدی خان

بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

حبذا این بیاض دل آرا که تذرو رنگین پر و بالیست که از جلد نگار بند شهپر
پر نقش و نگار گشوده و طاوس پر خط و خالیست که در رقت کشودن اوراق از صفحات
رنگینی چتر ملون نموده و مجموعهٔ الفت پروریست که شیرازه بند اوراق دلهای پریشان
گردیده و مخطط دلبریست که بر بیاض گردن خوبان خوش وشان یکقلم خط بطلان کشیده
اگر وصف تذهیب اوراق نگارینش ورق طلای آفتاب از خجالت آب
گردد و اگر از جوی دل جوی جداولش رقم زنند چشمهٔ حیوان غرق عرق خجلت شده
از عرق خجلت بیرون آید بیاض گردن خوبان در پیش صفای صفحاتش گردن دعوی
نتوانند افراخت سینهٔ لطیف حوران بهشت لطافت اوراق لطافت سرشتش نتوانند

نازک … بر عارض …

پرداخت و سفیدی عنوانش با سفیدهٔ صبح بهار از یک پستان شیر خورده و از
غیرت الفاظ رنگینش خون در عروق لعل بدخشان افسرده و مدادش از سرمهٔ
دیدهٔ حور العین مرکب و نقاطش چون نقطهٔ موهوم دهان خوبان از صفاء الباب
هر الفش سرو نازیست که در آغوش جان دراز کشیده یا محبوب رعنا ناگاه از
روی امتیاز بر سر آفتاب جا گزیده و هر حرف با لینش پریرویست که در حجلهٔ ناز بر
بالش پر تکیه داده و تا لینش دلربای که تای خود را در صفحهٔ عالم ندیده و شکل تالیش
مثلثی است که کلک سحر طراز برام کردن پریرویان طناز پرداخته و نقش چشمش
طلسمی است که خامهٔ معجز نگار برای تسخیر قلوب جادو نگاهان پرداخته خالش
سرمایهٔ حیاتست بل قبلهٔ حسن لیلی شیرین حرکاتست از چاشنی خالش طوطیان
شکر خا شیرین کام و طوطی سطرش خوب سخن و سخن خوبها را تمام اگر از حسرت دال
دل نشینش دلبران ابدال وار الف آه کشند رواست و اگر از هوای ذال
مهر بالش ذرات کاینات آذر پرست گردند سزاوار ای دل آرایش

آتش پرست

ای آنکه جزء لا یتجزی دهان تست
طوطی که هیچ عرض ندارد میان تست
سر دفتر نقطهٔ موهوم …
ای مبطل کلام حکیما لسان تست

بدل

روی

رَوْح روان ارباب رای را رونما ونمای عکس اَلیش چون زلف زیبای نازنینان
راحت و خوشنودی با طراوت

مسرت افزاد تلاته سینش در فردوس سخن را کلید و از شیق شیرین شمایلش شور شیرین

در دل شکر لبان پدید و از رشک صفای عذارش حسرت چشم غزالان ختن یکی در
آن نگار

صد و از ضیاد لفظ ضادش اسباب ضیا برای بیضا ممهد و طای سطورش طا
آفتاب

وس مستی که لطلی خیابان چمن از روی طرب بال طیران کشوده و ظای فرخنده

ظهورش محبوبا که سجن ظاهر خلوت سرای نظر را منظور اقامت نموده باد

سرمه سای عینش اگر چشم آهوان ختن بجسن نماید عین خطاست و چون ابطال

سیاهی بجوی سطور روان گشته اگر علی الحیوانش خوانند روا عینی غالیه فامی

شوخ غنچه دهانا که خال پشت چشم از غمزه بغزه دگان نموده با شاهد هر جای

که از روی غلط کاری در دامن باغ با غنیم آغوش گشته از غیرت فای

با صفایش نافهٔ آهوان ختن بر خویش پیچیده و از فیض همای قافش کوه قاف

مشهور آفاق گردیده در وصف کاف همین کافی که دلبر سر کش است خنجر

بکف /

بکف کاکل مشکین بدوش انداخته در تعریف لامش همین بس که با کلبن کاف پیوند

یافته ساحت صفحه را چون داغ گل چینی پرکار ساخته و میمش از روی مهربانی

با اشک دهان ماه رویان عقد همزبانی بسته و از رشک دایره نونش هاله

از ماه نو ناخن حسرت بدل شکسته و واو دلکشش در اوراق گلگون ژاله ایست

بر ورق لاله نشسته با مخمور مستی که در گلشن زمانه از بیخودی در پای سرو افتاده فی

غلط گفتم واله شیدا ایست که خود سر بگریبان کشیده با شوخ خوش ادائی که در
عاشق

دل چون ماهتند روح آرا میده صفحه الیش از هاى هوى چشم عاشق نظر باز لیت

که از غم معشوقه بهای های گریه نموده یا دلبر بلقیس نژادی که شوخ چشمها تاج از

سر هدهد سلیمان ربوده لام الفش اصداف صفحه را لولوء لالا است یا خلوت

سرای خوبان را عروس بلند بالا ئی که پای عنبر کیش زاده ایست یا در رشحه نظم

و نثر با لآلی توام هر بیتش چون دل ارباب وفا از معنی حقیقت مالامال

هر غزلش در دشت بیاض صفحه خیل غزالان پر خط و خال آمیش مطالع دلفروزش

معنی بلقیس
زن حضرت سلیمان

چشم غزالان ختن ... با نقطه ... ابرو ...

طلیعهٔ مهرانور را فروغ و با وصف صفای حسن مطلعش صباحت صبح صادق
در وضع هر مصرع برجستهٔ اش از اشارات لطیفهٔ شوخ نظربازلیت گوکرشمهٔ ابروی
ناز بعاشق بیدل نموده و هر شعر نازکش از حسن ادا دلبر موی میانا که شیوهٔ دلدار
بدقت ادا فرموده در وصفش همین لبس که حضرت والامنزلت شاه بیت
سفینهٔ آفرینش و منتخب مجموعهٔ دانش و بینش شیرازهٔ مبدا اوراق اهلیت
و قدر دانان دیباچهٔ طراز کتاب دولت و جهانبانان شاهزادهٔ والامنزلت
دل آزادهٔ دل بنده پرور امام قلی میرزا که لب نحچهٔ طبع بدایع نگار به تزیین آن پرداخته
و در مدحش همین کافی که چنین عالیجناب نظر التفات باتمام آن انداخته
امید که چندانکه قصاید دهور و غزلیات شهور و مثنوی لیل و نهار در بحر طویل
زمان و رباعیات فصول ثبت سفینهٔ وجود دبقا باشد ذات کامل الصفات
این شاه بیت دیوان ایجاد نقش مجموعهٔ خلود و دوام باد خطبهٔ عروس شاه
زاده رضا قلی میرزا صورت آن یافته کللکونهٔ حمدی که بعذار رعنا زیبای ورق زا بزیبا

ترین وجهی گلگون نماید و غازهٔ حمدی که رخسار عروس دلارای صفحه را به نیکوترین
صورت آرا یابد سزاوار جناب جمیل حضرت ذوالجلالی است که سقف آسمان در
حریم حرم صنعتش شاهد لیت بر هفت که از ماه مهرش تمیمهٔ طلا در بنا نادر شرف
شهپر آفتابش در سر و بدر تابان در خلوتگاه قدرتش دلبر قمر طلعتی است
در پردهٔ از شب اختر نما چرخ ملوکب یکشبه با فش در زر دوز اطلس گلدوز
زرتارش و ربر مشک بیزی طرهٔ لیلای لیل از عبیر افشان شانه کش ضع پیمال او
و سرخاب شفق و سفیداب صبح در چهره نگار صبیح الوجه نهار از غالیهٔ سان مشاطه
لطیف لایزال اوست و حلیهٔ گرمنایش نوعروس سپهر را در منظر ما آرداق سپهر
هر صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق بنا ندو هنگامه ساز مرحمتش هر شام
از انجم داختر طبق طبق در گوهر بر سم نثار باشش بر فرق کواعب اتراب
می افشاند برابر مجمر اثیر و شکر نجران نثار شعاع خورشید کله ریز است و بر طرف خندهٔ
حوراوشان فلک از سلک ثریا عقد آویز صورت آرای ابداعش زرک

زمین از نور و عنبر مشکین از شب دیجور بجبهه و گیسوی دلبر فتنه جوی جهان پاشیده
و ماشطه اختراعش از پیاله طلای بیضا بر ابروی سلمای هلال وسمه نور و از سیاهی
شب کحل سرمه بچشم شواهد شبین شهور کشیده مهر انور در محفل قدرش
کرده بالش است و بیا ماه در انجم شهور آثار جلالش را شاهد است
زیبا کف الخضیب از رنگ بخشی حنای عاطفتش همه در
ستاره که خضاب زده
خضاب است و آرایشگر مکرمتش در طارم چرخ چارم نگار
بند پنجه آفتاب از ازدواج آبای علوی با امهات سفلی
از نتایج حکمت بالغه اوست و اطفال موالید ثلاثه در
مشیمه عدم زاده صنعت کامله او و صورتگر صنع بدایعش مصدا
ق صورکم فاحسن صورکم نقش بند هیولای ذکور و اناث
صورت داد شما را پس نیکو کرد صورت شما را
است و چهره پرداز فیض منیعش برقع کش ی نهفته رویان
حجله عدم الذی خلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد
بطن مادرهای شما
خلق
بعد پرورد کار که خلق کردم شما را از [illegible]
و شکمهای مادر شما خلق کرده که از خلق صورا

خلق و ظلمات ثلث در قصر مقصوره هستی مبلاج و کدخدای جسم و روح را عقد
تا قبض
ارتباط از اوست و در غرفات مناظر وجود اختلاط ارکان را حسن اختلاط
از او و از لطف حیثش دوشیزه هر گیاهی تا مزد کل زمین الت و از
فیض عمیمش دخت هر درختی بار در حمل میوه شد بی شمن و قدان
دختر
اشجار را پیرایه رعونت خضرا از او و در بر است و غنچه دهان شکوفه
زیور اینت
دار نارا چادر سفید عصمت از و در بر بیت ز ابر افکند قطره
شکوفه
سوی یم ز صلب آورد نطفه را در شکم از آن قطره لؤلؤ لالا کند
وزین صورت سرو بالا کند ز هم نطفه را صورت جن و پری که کرده است
در آب صورت گری سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض
منزه است الله که خلق کرده که خلق کرد جفتها را همه از آنچه میرویاند زمین
ومن انفسهم ومما لا یعلمون آرایش بهد و شش دوشیزه کان فکر و زیور
از نفسهای ایشان و از آنچه که نمیدانند
جاهای
کردن گوش غوانی معانی بکر حلیه حلیه والا و گوهر گران بهای
نعت و منقبت جناب عالی نسب امی لقب است که لسخ زدلی

کونین لغازه کاری مشاطهٔ شفاعت اوست و تکوّن عالم و تولّد بنی

آدم از بطن عدم بطفیل حضرت مفترض الطّاعة اوست ؛

بیت گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد هوا ستردن بودی

و آدم عذب اعنی نور پاک و نیّر تابناک بهین فرزند مادر خاک و بهین

سلالهٔ دودمان افلاک سیّد ولد آدم و انگشت نبوة را انگشتری

خاتم خاتم الانبیاء و سیّد الاصفیاء علیه من الصّلوات ازکاها و من التّحیات

انماها مادام الاثنان زوجاً و النیّران یدوران حضضاً و اوجاً

و تحف تحیّات صدق انتما و درر زرود دری نما نثار دربار در ربار

درآری ار بعه فلک جلالت و ذرّیه طیّبه اصلاب رسالت

باد که عروس عزوشان ذات مقدّسشان را در عقد دوام

اند و شوخ گیتی فروز ماه در حرم سرای جلالشان کمینه کنیزی

قمرسیما نام پرده گیان قصور ملکوت از قصور ادای خدمتشان

درحجاب

درحجاب خجلت تجله نشین اند و آزاده مردان طریق بندگیشان

متوجب تزویج حور العین و زوال زشت دنیا که ام الفسادیست

فتنه زاد و شوهر کشیت خانه برانداز همتی شوهر نفوس قدسیه

ایشان را مطلقه البتّه لبتّه طلاق دیو ایجاد وجود جوادشان

عنبرچه جوهر نگار شب و دست بند سیمین ماه و آیینه بلور صبح

و طوق طلای شمس و جقّهٔ زرّین مشتری و کل مکلّل اکلیل و

برج بارهٔ افلاک و غلام و کنیز زهره و بهرام امهات عنصر را

حق الصّداق و للعبد غرض از صورت نگاری این

لوحهٔ دلکش و چهره آرای این صحیفهٔ فرح بخشا که از حسن معنی

طعنه زن لوحه وجبین خوبان دلکش و شد و از حروف و نقطه

رشک فرمای خطّ و خال رخسار حوران پریوش کش است

آنست که چون وحدانیّت مختص ذات پاک خداوند احد است

وفرد انیت شایسته ایزد یگانه باز دوج الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن
له کفوا احد و قوام سلسله هستی بنا کحت منوط است و انعقاد سلک
بقا به تزاوجت مربوط چنانکه آبا و امهات افراد را ایجاب و قبول
علت معلول موجب حصول عقد ازدواج است و نتایج صور موالید
ثلثه در تولد مزاج بمقابله ماده و ماده قابله محتاج اگر قوت باصره در
آئینه خانه چشم در پس پرده حاجب هم آغوش مردمک نمیشد دیده بیدار
قرة العین خویش روشن نمیکرد و تا پریزاد مشکین نقاب شب دیجی
کهی قمر تو آیین بهیم خواب با ماه قرین نگشت خلف الصدق صبح
صادق را در کنار نمیگرفت تا دام چو قطره ابر نیسان در رحم صدف
قرار نمیکرد مریم را مدرش هموار تولید نیابد و تا خورشید جهانتاب
از اوج سما بجزء تنابد از صلب کان گوهر غلطان و از بدخشان لعل
درخشان نزاید نهال نوخیز را بدون پیوند در برگرفتن ثمرة الفؤاد فواکه

لطیف مقدور نیست و بمفعل قوة مولده نوبادگان حبوب از مکامن بطون جلوه گر
عرصه ظهور و نمود نه بنا بر علیه هذه المعانی در آنا که شاهد سراپا ناز نهار زلف مشکین
از زلف اللیل زنگی شب برسم بتان نوشش لب بر لب پشت انداخته بر عارض
مهر جهان تاب آویخته و ناهید صبیح الوجه صبح لب شکر خنده تنگ شکر شکر تبسم بانشر ریخته
شب دلفروزش چون شب روز جوانان طاعنی و روز بهجت اندوزش مانند
شب وصل خوبان بلند بادبان هیج قبه خضرا از آراستگی طره بخش جز طاوس
بود و لبطه عنبر ادر فرح بخش عزت افزای حجله عروس آفتاب خداوند
بیت ... و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا مشغول چنگ و چغانه مطالع از
مناحس و مناقض دور بود و اوتاد از لعبه اوتار چهار تار سرور
ماه از هاله دایره میزد و عطارد قلم بدست گرفته خطبه الشا می نمود
ناهید چنگ می نواخت و خورشید هنگامه طرب گرم میکرد و بریزجوز
پیوند بهرام برسم غلامان خدمت بجای می آورد و جای آن داشت

مشتری بعمامهٔ زرّین علاقه و دراعهٔ انور سر و بر آراسته مصدر صدر

انجم گشته زحل برای نظاره در گوشهٔ بام فلک رحل اقامت

افکنده چرخ از منطقه بتهیهٔ اسباب سور کمر بسته فیقاوس زینت

افزای بزم تاج مطلّا بر سر نهاده و جبار دکنگ بدست بمحفل آرای

ایستاده دلفین چنگ بردوش گرفته و از رود نیل فلک آب

میکشید و کواکب سحابها لک ابری بر کمر بسته با سبوی شفق از خم مینای

لبهرلب تشنگان مجلس را آب میکشید عوا صلای سرور لب کز از عرش

در میداد و زبانا زبان بترانه می گشود رد س سر با آسمان می بود و ذنب

معقده از دل میکشود قلب دل از دست داده و مقدم و مؤخر از

نجوم تماشائیان مقدّم و مؤخر الیت ده بهر رود بر زد دجاجه عود

چنگ روی دف میزد و کف الخضیب کف میزد نسر طایر در موقع غار

عنابا واقع کشته سفینه باد بان نشاط افراخته غراب از روی

نشاط

خفض جناح بطیاری خدمت پرداخته را قص رقص میکرد و جاثی پای میکوفت

و بنات النعش انتعاش می نمود و قصعة المساکین نازو نعمت بر زرّین کلاهان

چرخ می پیمود باطیه شربت می ساخت و پروین عقد می لیت و شاة

المذبوح خوا کشی میکرد و نثره از جبهه چهار چشم نگاه بود و سهم با آنکه تیز دوی

تیر کش فلک بود از حیرت تماشا سهیم آه حامل رأس الغول با سر خدمت

میکرد و ذات الکرسی بدفع گزند عین الکمال آیة الکرسی میخواند مراة

المسلسله سلسله انداخته و صلیب از نار زنار زرّین حمایل کرده ممسک

الاعنه راعنان صبر و توان از دست رفته و سهیل اهل بزم را اهلاً

و سهلاً گفته از بسکه آمیزش ضدّین شیوع یافته ماه خیط الکتان را فرش

مهتابی فلک ساخته از بسکه نزهت سرای سپهر شایان تماشا گشته

تنین رایز میان دو پوش شده از قلب العقرب برقع انداخته ثوا

بت با هم لبه میکردند و سیارات محو نظاره گشته در مقام حیرت ثابت

بودند سپهر از کواکب با هزاران چشم برای تماشا میگشت و خورشید
اشرفی نثار جهان نثار میشود قمر از اتصال بمحور زهره را تنگ در بغل گرفته
بود که از ماه نو مثید آغوش خالی نکرد و سعد اصغر بجدی با مشتری گرم نظر بازی
بود که از سیاه گذشت نظر از آن بر نگرفت آسمان بچه کش خورشید را گرما
گرم از تنور افق بر آورده برای نهاری آماده ساخته و فلک از دانهای کواکب تنقلات
نقل زر افشان ریخته و بپرداخته و آتشبازی گردون موشک شهاب
می انداخت و مهتاب ماه می سوخت و بزم آرای دوران بر طاق نمای اطباق
سماوات از کهکشان چوب بندی کردی بغدادی و لقد زینا السماء
الدنیا بمصابیح از ثوابت و سیاره چراغان می افروخت لعبت گران جهان
لیل
در پس پرده شب بازی از صورت ماه و پروین بازی می کرد
نوع بازی
و هندوی ملاعب شب از بیضه صبح مرغ آتشخوار خور بدر می
آفتاب
آورد و لولیان مهر چون ریسمان بازان خطوط مدارات را بنهایت

برسبند

۹

میرسانید از چنبر چرخ بدر میرفت و شعبده بازیگر سان فجر از لب لاحقه
بازی سپهر مهر یک کیمیای نجوم را گم میکرد از تف مهر آتش سوزان و مجمره فروزان
زیر حرارت
از زیر خرقه ظاهری نمود گاهی خورشید را از لب مغرب بپرده از جیب مطرز
حقه‌دار
افق بیرون آورد و گاهی در چرخ سپهر گردان اطفال شوخ چشم اختران را
بچرخ می انداخت و در عشرتکده خاک تیز باد و زان آب بر آتش
دلها ریخته و نسیم سحرگاهی رایحه روح و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته گل
از انبساط در پیرهن نمیگنجید و دهان غنچه از خنده بهم نمی آمد و چشم نرگس
شادی
از شادی بخواب نمیرفت و غنچه در کمال مستوری رو پوش می آمد و شکوفه
از فرط شگفتگی از خود میرفت گل مخملی در بر گل زمین فرش گشته و زنبق تر دماغ
گشته بنفشه از نازرب عدکیه کرده و یاسمن یاس از دل برده گل از نازنین
بر نهالی خفته و سوسن بصد زبان افسانه گفته غنچه گل گل متکلف و شبنم برای
زیور رودی گل در مسقت حسن یوسف عزیز و زلف عروسان لب لای زلف

چون حسن یوسف
نام گلیست که آنرا البستان افروز گویند
زلف عروسان نام گلیست که آنرا تاج خروس گویند

عروسان دل آویز صنوبر دل از دست داده و درخت آزاد به تنها
ایستاده و عرعر شمشاد در آن بزم خاص بود و سرو با صول فاخته ضرب
رقاص چهار دست افشان برخواسته و بید مجنون لیلی آب خود را بطره
مطرا آراسته و گل آتشین آتشی افروخته و لاله از سیاهی داغ زغال
سرخ میکرد و صبا باد میزد و نسیم از برگهای شکوفه نقل میریخت و نامیه
ارش غنچه گل شاخ نبات در انجمن بچید و گلبن از اوراق لطافت خمیره بریت
آتش برگ مهتابی ساخت عنبر نرگسی سخت و قمری گوگو ترتیب میداد
و مرغ شباهنگ شاهی پیاخت فاخته از بال خود فاختری می انداخت
و طاوس کر زشهپر ملمع سایه بان ملون می افراخت و طوطی طوطک میزد و بلبل
بلبان بلبان مینواخت آوای هر بلبلی بربط خوشنوای بود و لحن هر
مرغ بانگ عنقا را سرور بود و خار را مخمور و خروس در خروش
بود و تریک ترانه و ترنگ در جوش نغمه غرابان همه در قول زاغ
بوده

نقاره

بود و قبره بنوای چکاوک سرود سرای باغ تسجاع بلابل رفع بلابل میکرد و عندله
عنادل عنا از دل میبرد و شعله آواز عود دل نوازان قماری آتش
بجان عود قماری میانداخت تذرو از صفیر نفیر دمبقاره میزد و لحن منار چرخ
مینو میر سیاه از فرط میمنت جغد بلباس بوم سفیده های جلوه کرده همای از پیراهن
سفید سعادت همایون ذعر و سک لبان عروسان مثار زیر بالش پرتکیه کرده
و لک لک بابا لک لک سرور لک الحمد گویان پا بالاتر جسته دراز نموده
کبک بزبان دری بر فلک نوا خلا میکرد هدهد تاج کلاه بر هوای پر انشید
کوه قبای سنگین خارا در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر زده تیغ
بازی میکرد و چشمه سار لباس موج آب [illegible] پوشیده از آب ریزه میزد
و ماوراء النهر نخوانده در چهار رکن جهان قانون خرمی ساز بود
و در پنجگاه جهات سته هفت اقلیم ارغنون سر در بلند آواز از وطن
عشاق غفیری در حصار حیران شادروان مرواریدی افراخته
سراپرده

و از اوج نواهر مینوای در تخت طاقدیس جهان آیین جمشیدی و سرو خسروانی
ساز داده نغمهٔ رکاوی رهای ده دلها از لقارات غم وارشد گلبانگ شادی
شام حجاز و عراق و نوروز عرب و عجم مخالفین ناموالف در اشکار و نهفت
مغلوب نالهٔ شب و آه سحر و خارج آهنگان مقام راستی موبه کنان در دایرهٔ
حیرت متحیر کوچک و بزرگ صفاهان و ناچک و ترک شاپور را میانا و نهاوند را
از فرح رود زیر بشه نازک و تهی مغزان گله چنگ طنبور آب بناخن حسرت
چنگ زنان سینه تخت لا از اوج و حضیض نغمات زیر و بم بود و چنگ زنی
پرده در غم گوشه نشینان فیلی و نهاوندیان عشاق وصال دیده ترانه
پرداز زمزمهٔ سرور و زنگوله بندان زابل و نیریز از حرکت کبرای شاه
خسروانی مقام درهم مقام دستان نشاط و حبور از شور سماع سعه
در حصار صماخ سرگرم سماع و وجد و هدی خوان سرود سرایان
دلکش رقص انگیز دلهای لیبارشان لبته لکار وادی حجاز و سجله
نغمهٔ نمک

نغمهٔ نمک لبناک و نمک و نوای ماهور و کردونیه ماهور کر ان میرسید عشر عشیران
هنگامه طرب و مقام عشیران هنگام از آذر دوگاه ازل و ابد گوش زمانه نشنیده
و نخواهد شنید خون در رگ تاک در جوش و پیاله باده دختر رز هم آغوش ایاغ از
دست رفته بوسیر غلطیده و باده در خم فلاطون خم نشینی بود صاف ضمیر و صراحی در کف
ساقی بلقیس ساق لشراب انه صرح ممرد من قواریر بیت ز جوش خرمی
کاندر جهان بود هار زمین ز اثرها بر آسمان بود ذره سلک افلاح منتظم و در سمط
عقد دوام منخرط ساخت فلان با لقابه و فلانه بالقابها اوقف نامه که رقم
انحرف در خصوص وقف کردن کتب بهمای خود نوشته افواید خالقه حمد و سپاس و خلایف
زبده شکر بیقیاس که نتیجة الاصداف غرر بها و تحفة الاشراف ملا اعلی
تواند بود نثار محافل قدسیه واقف السرائر است که شمسهٔ آفتاب
و قباب ماه جهانتاب و جذوات سیارات و مواقف ثابتات
و مطالع افق و طوالع صبح و اشراقات ضیا و انوار ملکوت بیضا و اشن

عنبرینه بروج و هیاکل الانوار نجوم و کشف الخفاء فجر و غرر درر هلال و بدر الاسرار
خفیه شب و تلویحات روز و تجرید مجردات عقول و در مکنون مفردات نفوس
ملخص از حکمت لا یزال اوست و سبحه ثریا و سلسلة الذهب کهکشان و حیرة الا
برار خمسه متحیره و هفت اورنگ سبعه سیاره و منطق الطیر فم الدجاجه و جام جم خورشید
و مطلع السعدین زهره و مشتری و کشکول قصعة المساکین و انوار سهیلی شعری و همای
همایون نسرین و عنقا مغرب غراب و نگارستان کف الخضیب و تاج المآثر اکلیل
و قرطاس میزان و ممالک و مسالک ربع المسکون و خطط مصری انهار و آثار
البلاد هفت اقلیم و طبقات سموات [illegible] از داستان جلال او و قرابادین لیل
و شرح اقترانات نهار و منهاج مجره و حاوی صرح برین و بحر الجواهر سپهر و
ماه مهر و اقطاب قطبین شمال و جنوب و شرح النفیس نفوس و عقول و ذخیره
جواهر و اعراض و اسباب و علامات عام اسباب از قانون حکمت قابل
الصناعه اش تذکره الیست مغنی و شافی و کلیات قرون و دهور تصریف
سنین

سنین و شهور و موجز دقایق و ساعات و تشریح ثوانی و ثالثات و شروح
فصول اربعه و مقالات ستّه جهات و ذهبیّه معادن و دواعی اللذات
نفس نباتی و حیوة الحیوان روح حیوانی و هیاکل وجود انسانی از فواید
فضلیه قدرت کامله اش تحفه الیست کامل و کافی و مفتاح ماه نو و لوامع
البیان قمر از فن بدیع و ابداع او نکته الیست و مطلع متعدد [illegible] خطوط
تذکره جلالش نقطه از رشحات سحاب و نفحات صبا از گلشن راز صنعش
ورق [illegible] و محاسن برقی و رعد و صواعق محرقه برق و صوارم محرقه نیازک
از شهاب الاخبار قدرتش سبعی از حکمت العین قدرت کامله در تسهیل
هر ماه بر حاشیه قدیم چرخ کهن با شارات ابروی هلال حاشیه جدید بر دا
زد و مفاد انا زینا السماء الدنیا بمصابیح سراجیه سپهر السراج المنیر و بزم
الضیاء مهر گشته و اه فیها مصباح منور سازد و لوامع الاشراق خورشید از
انوار جلالیه شوکتش بهره تولیت بر عام امکان تافته و لوایح لسبله عنبر
برنوشت

بیضاویست

سرّ مکنوم قدرتش شرحی است مبسوط که بخط غبار تحریر یافته صبح انور در کتابخانه
آثارش تفسیر بیضاویست که بآب طلای آفتاب و سرخی شفق رقم گشته و مکاتب
لیالی و ایام در نظر قدرت عام آرایش نظام التواریخی که کاتب قدرش بیاض
ظلمت و سفیداب ضیا فهرست نوشته کتاب السماء و العالم سپهر از سجاف
قدرتش سنجاریست برخواسته و جسم و هیولا آن بر جمال جلالش بدیع که با در
و مرجان و جواهر فریده صورت آراسته اوراق لب لیلا در دلستان
ابجاد کلمه مشقی دبیران ابداع اوست و مداد مرکبات از مکتب تکوینش دُرده
ده مشعل دودمان اختراع او هر صدف از خوض بحر الحقایق حکمتش دیده
نظاره ایست که آب مروارید آورده و هر حجر حجره کان کتابها یاقوت که در
وصف یکتای گوهر ذاتش بعبارات رنگین تالیف گشته خاک تیره را بمواهب
علیه در حجله خانه و تخمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا جامع غرایب
و مظهر بدایع صنایع ساخته بمفاتیح عنایت ابواب جنان هدایت تکریم

برجهره

ولقد کرمنا بنی آدم

برجهره کرده و غبار فرسوده را از عوالم علیه در کارخانه کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف مخزن الاسرار و کاشف استار کرده در مدارس تعلیم و علّم آدم
الاسماء کلّها کتاب علم الیقین شناسای حقایق اشیا بر دامن نهاده بصیقل
ارشاد تجلیه مرآت جنان و تصفیه سنجاب دل کرده مدارک حواس و مسالک
خیال و مرآة العقول قوّه عاقله و نهج الحق خرد و نهایت الادراک مدرکه و
نهج البلاغه نطق و افصاح فصاحت و لآلی تقریر و خصایص انسانیت کرامت
فرموده و بلطف کامل کنز الدقایق دانش و حقایق منش و عوارف معارف
و معارف عوارف و مهذّب خصال و تهذیب مکارم الاخلاق بدست قبول
داده استبصار بصیرت کافی و عیون [illegible] فی وجهة الفضلا عقل داود
صفای ذهن صافی از مبدء فیض افاضه مخلّه از قاموس قدرت کامله مجمع
البحرین حکمت بالغه و منتهی لغات لطیفه بساحل ظهور آورده
زبان گویای نفس ناطقه را مفتاح المفاتیح ارباب فرهنگ و هوش گردانیده

دیده دستور مهذب و رسم معرب اصلاح منطق ان را نموده بمفاد و هدیناه النجدین
صلاح از اسقام و صرح از ابهام باز نشناسد تیره تا بپایمردی این اسباب بی کلک
نفس الی حضرت القدس نموده در معراج حق الیقین و مدارج معرفت رب العالمین
بمقصد واصلین و مقامات عارفین نشتابد و بتوسط این استعداد تحصیل حق
و تمهید قواعد نبدی کرده فواید جلیله از عمر ابدی و عیش سرمدی ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت دریابد و درر غرر لغت و منا لیش و جواهر زواهر مدح و ستایش
که دره بیضای گوش ولدان مخلدون و نثر لالی خند زر و حور العین کامثال
اللؤلؤ المکنون تواند بود ثنایان روضه بهیه جناب صاحب کتابی است
که جواهر النفیس نفس عقل اول و فص خاتم رسالت اوست و در التنظیم نفس کل او ریزه
بکوش نبوت او و اسرار بلاغت کتب عزیزش ان هذا لشیء عجیب و دلایل
اعجاز قرانش تبصرة و ذکری لکل عبد منیب با آنکه نام نگرفته قلم نسخ بر صحف
ابراهیم و زبور داود و توریه موسی و انجیل عیسی کشیده و با آنکه ورق نشو

لوح

لوح محفوظ نسخهٔ ابجد خوانان مکتب تعلیم او گردیده اگر ثبت بیت نقاب
وجود مسعودش سبب گشتی صحاف قدر اجزاء زمان را بدرفتی روز و شب بهم
نه پیوستی و اگر بیان معانی ذات بالعیش غرض نبودی رشته فضا مطول
سنین و ملخص شهور و مجمل علی [illegible] برشته طول زمان شیرازه نه بستی و اگر نور
شرف فیش باعث کشف الاسرار نشده کمتر بر جبهه سپهر از کتب لیس و بلدم
نقل دفتر وجود ننگاشت و اگر ذات مقدسش موجب حل معضلات نبایند
مضامین پیچیده گردون و معانی مسربته افلاک از صحیفه مستی عیان نمی گردید
یوم تبلی السرائر که دبیر شفاعتش رقم بخشش زند صحیفه اعمال مذنبین را
که مجبری و معتبر نداند یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب که سرنجه
عملها بر گیرد حاشیه خطا را کنان صادره کتاب بکنات هفوات نادره را
کسی نخواند و عنوان التعلیقة الکبری شود نشی آیه اتینا الحکمة و فصل
الخطاب دیباچه رسالتی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب

منهل شرع شریفش ینابیع اصول و فروع و شمس الافاق نور کرامتش مشرق
از الفجر رفجر بکسوب طلوع و ضمیر منیرش جامع حقایق حدوث و قدم و وجود معهودش
علت غائیه تألیف کتاب خلق الاکوان و حدوث العالم اعنی دره یتیمه
دریای ایجاد و نتیجه صغری و کبری مبدء و معاد محبوب حضرت رب العالمین
ثمره پیش رس حدیقه کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین زبده و خلاصه عالم
عمده و گزیده بنی ادم منبعث الخلق و مباث الام بیان الاکوان و لباب
الکرام و کشف الغمه و هدایت الائمه سید الرسل و افصاح السبل علیه من الصلوات
ازکاها و من التحیات انماها مادام البحر محیطا و الارض بسیطا و الدهر مطولا و اشهر
مفصلا و نقایس فنون سلیمان و تحیات بروازی ولایت من کنت مولاه
و سابقه سالار رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله که حدیث
سالحمل و خاتم از جوامع الاخبار خلافتش روایتی است و کریمه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی از نهر الدین امامتش آیتی و کندن در خیبر از جمله
حیدری

حیدری غزواتش با بیت و معجزات انبیا و اولیا از مناقب مرتضوی و فضایل و فتوح
حالتش کی با سیف مسلولش در احقاق حق ملت هنگام احتجاج برهان قاطع است
و نکات بدیعه کلامش در تشخیص احکام شرایع اسلام نور سطع کتاب موالاتش
نامه بیزاری از نار جحیم است و مظهر خلافتش متوجب حرمان از روح و ریحان جنت
نعیم اعنی باب مدینه علم و کامل نصاب مدارج حلم بلد الامین ایمان را رکن
رکین و شهرستان ولایت را حصن حصین منبع انوار یقین و ظاهر مبدء و منبع
علوم اولین و اخرین صحیفه کامله قدرت لم یزل عارف رموز نهایت ابد و
بدایت ازل مروج مذهب لمذهب الامر العلی ذو الوحی الباهر البهی شرق
الشمین و مطلع السعدین معلم عروض الامجاد کاسب العین مولا الثقلین ابا
الحسنین علی علیه السلام و اولاد امجاد آن حضرت که تموج خاندان خیر البشر و کشتی نجات
ایجاد را نسخه اثنی عشر جوامع آثار رحمت الهی الله و نکبت ضلالت را
کتاب امال مستغرقان کشتی نجات اند و کشتگان ظلمات ضلالت را

عین الحیوة جواهر تفسیرشان بوقت بیان جوامع انوار تنزیل است و قول و خبر
شان در ترجیح بیان کشاف معالم تنزیل و تاویل اختتام نبوة خاتم النبیین را
فصوص حکم و دلایل رسالت را نصوص ارکان و دعایم دین اند و تحفه خاندان ابداع
و تکوین اعلام الهدی و مصابیح الدجا و عروة الوثقی و کتاب الحجة علی اهل
الدنیا علیهم من لطائف التحیات اشرفها و من الصلوات اکملها ما
دامت یواقیت النجوم متلالیة و عدة الشهور متوالیة و شوارق البدر طالعة
و لمعات الشمس لامعة و بعد غرض از تحریر این ورقه تمهید این مقدمه
است که چون امری کثیر الفواید که بوسایل آن ذخیره عقل و سرمایه ایمان
توان اندوخت و از انوار بیضه اش چراغ خلاصی در راه عقاب
اعمال توان افروخت سیه نامکان صحیفه کوتاهی را باعث رستگاری و در
ماندگان کتاب مرقوم کنه کاری را سبب رفع شرمساری و سیاحان
طریق نجات را از معاد و سباحان بحر المنافع حق طلبی را ذریعه
ادراک

آخر مطلب

ادراک گوهر مراد و عاملان معالم اصول بندگی را اشهر المطالب و مقصد الاقصی آخر
و طالبان صراط المستقیم را منتهی المرام و غایة القصوی و در مواقف وقفوهم
انهم مسئولون گرفتاران عمل عصیان را باعث شفا در محاکمات روز
جزا و واماندگان تیه حیرت را نجات بخشا در آن و اوست موجب حصول
مقاصد وافیه و سبب وصول بمطالب عالیه و مآرب کافیه بوجوه شافیه
باشد و در عقبات عقبی انیس صالحین و حلیه متقین و امان اخطار ربیع
اسرار و مفتاح فلاح و مصابیح نجاح حرز امان و مسکن التهاب نیران الاترا
گردد بجز حسنات اعمال نتواند بود لهذا بنده حقیر و محتاج رحمت رب
قدیر محمد مهدی ابن محمد نصیر و تفسیح شرعی نسخه تمامی قرآن مجید و فرقان
حمید و جمیع کتب فقه و تفسیر و حدیث و کلام و غیرها من الفارسیة
والعربیة واللغویة والادبیة متملکات خود را و نقد تحصیل و ذخیره ایام
عمر صرف جمع تحصیل امها کشته فی الحقیقه هر یک تحفه من فنون غرائبه

کتاب شک تثبیت درو

سعادت دارین تواند بود بموجب تفصیل علی حدة و تفصیلی که تا نسبت لاریب
الحجة مه هر یک نسخه عاقلین فیه خلاصاً لمرضات الله بر اولاد ذکور
(خالصی از برای رضای خدا)
و اولاد اولاد ایشان نسلاً بعد نسل و بعد از انقراض ایشان بر اقربای ذوی
الارحام و بعد هم بر علمای بلد مفوض نموده تولیت آن را مادام الحیوة
بنفس خود بعد از آن باکبر وارشد ولد و بعد هم بر اعلم و افقه بلد بحیث لا یباع
(بزرگی فرزند)
و لا یوهب و لا یرهن و لا ینقل عن البلد فان نقل فتولیته الی عالم البلد
عمدة شرایط آنکه هر نسخه زیاده بر شش ماه نزد احدی نگذارند و بدون قبض
بکسی ندهند و قلم نسخ بر قواعد وقف نکشند الحمد لله الذی انزل علی عبده
الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر نوراً و الصلوة و السلام علی قدوة
من اوتیه الکتاب النبی الامی الذی خلق نوره حین لم الدهر لم یکن شیئاً
مذکوراً و کتب طاعته علی الامم و کان ذالک فی الکتاب مسطوراً و افاضل
صلی الله علیه و آله ... السلام ما انزل من السماء ماءً طهوراً اعلم
(باران)
ایها الواقف

ایها الواقف علی شرایط هذا الوقف انه قد جهدت فی تحصیل هذه الکتب
طرفاً اذا رایتها حسبتها لؤلؤاً منثوراً و من الصحف طرفاً اذا نظرت و العالم فیها
وسروراً و لقد اتینا انبیاء الله هذا و سلیمان ملکاً و داود زبوراً و ان هذا من فضل
ربک و عطائه و ما کان عطاء ربک محظوراً فان کان طالبوها غیر فاعتذر منهم و قل لهم ابتغاء
قولاً میسوراً و جعل بینها و بینهم حجاباً مستوراً و لا تطع منهم آثماً او کفوراً و لا تقم
علی غیر ما شرط علیه فتقعد ملوماً محسوراً و احذر عن التبدیل و التغییر فان عذاب ربک
کان محذوراً و رجع عن نقض الشروط فی حفظ الکتب و القطوط و لا تمکنها ظلماً و زوراً
فانک لا تملک موتاً و لا حیوة و لا نشوراً و الخزن و الحزن فیها من جنایتک
یکمل لها قصوراً و لا تغفل فی حفظها حتی تکون من الذین قوماً بوراً و تحرم
الرضوان و الحور و کان رداً و تکون ملوماً مدحوراً فمن ترکها دراً
فسوف یدعو ثبوراً و لن یجعل الله له نوراً و لا تکن من الذین اذا سمعوا
الحق اعرضوا و لووا ادبارهم نفوراً و یخرج له یوم القیمة کتاباً یلقیه منشوراً

ایشان و رکردان است و اطاعت شرعشان عجب آباد بنجکی دامو ...
ایمان را حدود شایان از نادر آباد عنایت شامله شان نزهت آباد جهان
چون روضه جنان همیشه بخضر و ریان است و قنوات عالم امکان بجز ایجاد
وجود شان در عرصه گیتی جریان ندارد بر واقفان موافق توفیق که از انقراء
فراز توفیقیه کرده اند مخفی نخواهد بود که در سرزمین زندگانی دنیا
درخت نکوکاری مثمر اثمار برخورداری از املها است و در مزارع اعمال دنیا
که مزرعه آخرتست افشاندن تخم رستکاری سبب ادراک نتیج رستکاری
در وقت حصاد عملها بنا علیه وقف صحیح شرعی نموده وقف نامه
آیات الشریفه حمد و سپاس بیقیاس رزاق علی الاطلاق را سزاوار است
که آسیای سالیانه گرد فلک را از جویبار قدرت بیچون گردان ساخت
و آب لعاب دهان اطفال را رونق طواحین دندان از پی کشش
آفتاب نان نهاری برای روزی خواران آماده نموده و از قرص ماه
مائده که

مائده سماوی برای محتاجان نان شب مرتب فرموده و تسلیمات زاکیات
نثار روان مطهر قطب رجوع عالم امکان و مرکز دایره کون و مکان بیت
آنکه از شوق لب دندان گوهر خیز او از میان خاک گندم سینه چاک آید برون
یعنی خاتم الانبیاء و سید الاصفیا که منور سعادت نایره انوار عنایتش برای
اهل اسلام افروخته و بهر شفاعتش نان امت عاصی در هر دو سرا پخته و بر روح
مقدس وصی حضرت رسول و زوج بتول و آل اطهار او باد که طاحونه
سپهر رجوع با آبروی ایشان در گردان است و آسیای والای ایشان وقف
سرمایه حیات زن و مرد اما بعد در دار دنیا امری که موجب سعادت
اخروی تواند بود وقف مال است بنا بر علی هذا وقف صحیح شرعی نمود
بمیرزا یوسف وزیر مازندران نوشته اند ... العزیز بر سر جوب
وجفا مؤنث اگر کسی اشتری است یوسف ما را با همون مکتوب مودت اسلوب
موالات آگاه که در کمال اکراه نگاشته قلم آداب دان و مرقوم رقم خامه

ارسال

لطف پنهان شده بود سمت ورود یافته وکلمه دوستانه که فرموده بودند

که همگی عزیزان اینولایت فاتح ابواب تهنیت نگاری و فقیر سالک طریق

فراموش کاری شده بود محب خود را در مصر محبت بیگانه و در بلد عزیزان

نشمرده اگر غیر این میبود بالبیت که درین مدت که مکاتبت محبت انگیز

و لطایف شوق آمیز ایشان که بوضع شریف اینولایت میرسید فقیر نیز

درین زمره یکی ازین دو طبقه محسوب و نام این گمنام زبان زد خامه الثقات

السلوب شود و معهذا الله انمدتی که نوشته گرامی رسید هر چند یکه از چین

جبین کلمات و تراکمت پشت چشم عبارتش که آراسته کلک دبیر پخته

تقریر بود استنباط رافت نمیشد و همین قدر معلوم میشد که این یاد آوری

هم ببرکت فلانی بوده اما چون از جانب ملاذ مان سابق بود بمحوای اینکه

دشنام هر چه هست عرض باد کار تست در مشام محبت اشرایانه

لاجد ریح یوسف بخشیده دماغ جان و جیب گریبان خانان را معطر

بر یافتم بوی یوسف

گردانیده

گرد امیده مرا به شیوه نسیان را که یوسف اعرض عن هذا در باره آن وارد است

متروک و همیشه رسم محبت را مسلوک خواهید داشت ملتمس که در بیابان

اکنون نوشته شده اقبال پناها زبده النور را العظاما تخه و صاد ستو را

امیدکه بعد کار کن عالم بالاخطاب فتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم

وجه ابیکم عنقریب درباره آن گرفتار غیابت الجب جب جاه مهوراست

وقوع و حصول پذیرد مکتوب شریف آن بار فروش متاع آشنایی در

اشرف اوقات که شوق فراوان بر دل آمال سازی بود رسید دشت

سر دماغ را فرح آباد و مشهد سر ایده را شهر نوبر ساخت انچه در باب

آزار خود نگاشته لوح اعتذار ساخته بودند اگرچه در حین وصول

کتابت کنایه آمیز سابق از حرارت تبض قلم و شهوق کلک بیریان

رقم تغیر حالت ملاذ مان عالی مفهوم میشد اما اینده فعه از تیغ کشیدن

دماغ خامه دلنشین و عرق سرد حرفهای خشک بر چهره و جبین نامه محو گردید

که مادهٔ خودبینی دماغ و احوال ملازمان سامی ورکون شده و زبان درازی این

در پرده پیش آن شمع و فانوس دلیل خانه روشن کردن و کندم‌نمایی آن

بلاشبه مانند رودکردن چراغ سحرگاهی در رسم مردان است از آنچه بسیار مکدر شده

از روی حسرت و تأسف یا اسفی علی یوسف برخواندن الله تعالی خداوند عالم تقاضای

عاجل و صحت کامل کرامت نماید از آنجا که باعتقاد خود جلال وزارت

مخلصان تنخواه و پشت و پهلوی نامه را بکلوخ اندازی سخنان درشت

سیاه کرده بودند فقیر نیز میخواست که بمفاد اینکه کلوخ اندازی را پاداش

سنگ است جواب و کلامهای ناملایم دلشکن خامه را است علی قولون البطون

کار ملازمان عالی را سده شکافی کند اما چون بهبهان طرازی دیباهٔ

پردازی ایشان علتی بخراشیده از مرض سخت بمضمون لیس علی المریض

حرج جواب سخنان بدیع نگار را موقوف داشت که اگر آب و هوای

بار فروش زمانی هیچ آن ماده را افزون کرده بسر حد اعتدال آید

بخدمت

یا اسفی
یا اسف مخمور ...
یا ...

بخدمت سامی عرض شود مجملا آنکه اولا الفاظ مراعات چندین ساله را در رقیمه

والا درج کرده‌اند الحق نقد روش بزرگی را جا تا نه خرج کرده‌اند کبرت کلمة تخرج
بزرگ است

من افواههم ان یقولون الا کذبا کان کرم لعل ایشان معلوم است اما مفهوم نشد

که این مراعات در چه وقت و زمان بوده اگر هنگام ترقیات فتحعلی خان دا

نیکو نهاد ایشان بوده در آنجا روزگار آنقدر فرصت نداد دست بود

از طرف زمان وزارت سرکارشاهی بر سر و بهبود رب خود مالدار

بمثال ما فقیران چه رسد و اگر در ایام وزارت در زمان نشده ایشان معلوم

که بعد از عمری که بدولت رفته‌اند بملکوت جنگ آباد بر روی کار محبت آرند

بابلاغ اینگونه نوشته و رشتی که حرفش مغز محبت شنود و هر الفش بر دیده جوکی

انگشتی است پرداخته‌اند هر آشنایان سنجی آشنایی ملطف را بیگانه و یم

دم اعتراض خویش دیده خواسته‌اند که باین وسیله و ستم طریقی دوستی آزار

دوستان زاید کلک قلم چو نگاری نمایند و آهنگ رباب بمرزکه

که هر دفعه نوحه صحیح نباد و لب بنجه قلم کبس و شارب خنثی مدعا را کنده

بر باد میدهند لم تکالون ما لیس لکم به علم بر هر کس ظاهر است که بنده در میانه
چرا حجت میارید میشود بنا دانسته

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده ام و آنکه از طبع باردو و وارث المحبه

نوشته اند ظاهر در شرح منظور نباشد بر بهیمیت که شعرا با مور دیوانی

رجوعی نیست شاید در وارث ماز ندران شریعت بلد رود

بیت ای زپیروان طعنه زن بر پا برمزد و زه روشت سنگ مدار در بر مزد

لی عملی ولکم عملکم و انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون اسب اصل بجولان دادن
[marginal gloss between the lines:] ازعمل و در این شعر علی / ... ما عمل میکنیم و من بیزارم از آنچه که شما کار میکنید

اسب چوب خامه در عرصه نامه این همه گرد انگیز بودن و مانند شمشیر

خود از غلاف بر آمده و تندی و تیزی فرمودن معلوم است که این نزاد ورش

مردم ماز ندران اظهار شخص منظور است در هر صورت بمصداق آنکه

من اکتب آنچه بزبان کلک سراسر ذمه رفته معذور است در ابتدا

که مکتوب گرامی رسید اگرچه سخنان بکشش بر طبع ادای فهم گران آمده

المحوا است

میخواست که بنابر مثل مشهور جواب آنرا بخاموشی ولی اتفاق ملاقات

افتد لبر گوشی طی نماید لکن طور تحریر آنرا برای تکلفهای خامه دوستی

طراز تحول ساخت و بجواب رسمی پرداخت اگرچه النت که آب
زبغت

و هوای ماز ندران در مزاج گرامی چنین اثرها بخشیده و قلب هیولای

آن ببیت ایشان گردیده ملا محمد عفیف شده اند در همان دفعه اول بجوابهای

زنگ از دل زدا اشهب زبان را در میدان بیان رخصت جولان

میداد چون قدری غفلت شده بود حال بیت قضا ادا کرد بیت

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

خامه بهانه جوی دقیقه یاب از مکارم اخلاق آن جناب مستدعی

جوالبت که با آن تقریبها نامهای سخن را تمام دار چهره شاهد بعض مقد

مات رفع حجاب ابهام نماید باقی تقصیرات را امید عفو است

استشهاد در کم شعرای ماز ندران نوشته اند پیاده رو لایق نیاز مندی

جواب البهان صاحب خنده
برادر شفیق که مرخص باشم
ای اعمال هو صمد
از این ... که هو ده ...

دائماً پای وادی سخت پیمای محمد مهدی بر لوح شهادت می‌نگارد
که در روزی از روزها که کمیت سبک‌خیز کلک گو از هر طرف در جولان و سمند
نیز رنگ سخن جلوه‌گر میدان بیان بود عنوه اشقر کلک گفته بسر منزل
این داستان اتفاق افتاد که مادیان تندرو تیزدو حضرت [illegible]
را در میدان گردی براق جم دیهیم توانمند به گردش نرسیده
و بهتر نسیم صبا در بهار رند چمن چمیدن تیله بنفش و سمند سمن و ابلق گل
رعنا و سرخنگ گل سوری و اشهب گل عنبربو نظیر جلوه رعنائیش ندیده در
[illegible] از طویله مانند لیلی از قبیله مفقود الخبر و معدوم الاثر
گشته والحق در عهد خدیو معدلت گستری که از عدالتش ملکش
مصداق اذا اراد الله برعیته خیراً اجعل لهم سلطاناً کریماً گشت
ظهور یافته و از فر طلعت مهر گستر و طالع ذره پرورش پرتو مهر و رأی
بر ساحت احوال خراسانیان بتخصیص اهل استراباد نافه نکهت ستایش

چون

چون مژگان بد در چشم طرفة العین از انکه بالای خانه مردم غافل نگردد و سرهنگ
دل بیدارش دمی از پاسبانی سخت خفته ضعیفان نیاساید پهلوان سیاه
پوش ماه که شبگرد محلات مروج است از بیم میرشب باز خواستش در دست
بازار فلک بغیر سر آفتاب نتواند کرد و دیده دیار صادق صبح الانور که هر روز
با تیغ و سپر از محله میدان افق بر طلوع [illegible] از خوف عسس احتسابش نفس
نتواند کشید طبل عدالتش بنوعی بلند آوازه است که اشرار نقاره چیان
جز نفیر حسرة نکشند کذالک یریهم الله اعمالهم [illegible] تمیزش
بحدی دم توسن فتنه را کوتاه کرده که یال بندان نعل بندان که در احداث
فتنه و فساد نعلشان در آتش بود جز داغ نعل بر سینه نهند فتکوی
بها جباههم و جنوبهم شاخ دو چنار آب چنان نشکسته که قدرت
نتواند کرد ان فی ذلک لآیات لاولی النهی اگر از اهل سرچشمه
فتنه جوی و دیده بیدارشان با آب رسانیده و ذلک یوم الذین کانوا

یوعدون و اگر از سنگ پاره پیراهن شنیده بوستان بد باغان ترستاده
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون و در ظرف زمان عدلش کاسه گران
تلک را خون در کاسه کرده ترای اعینهم تفیض من الدمع در دور حکم اینش
جوانان پای سرو در ترک شرارت لشد یاد قسمها خورده ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع سر بشدن بنحوی پایان نگشته که در کل زمین سبز وا
شد لیکتمون الحق وهم لا یعلمون کله پیرانه را چنان خیالات خام از کل
بدر رفته که یاد فتنه نتوانند سخت فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون
یاران که ابلق پهلوانان بر گوشه کلاه طرازی بند میکردند این زمان دست
بر سر میزنند الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون و لو چهای که
با حضرت آدم لاف بابای میزدند این هنگام در پس پرده مستوری نشسته اند
و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون و هر زنی ب ان ماشه
تفنگ گوشه نشین است و هر بوته تفنگ بچشم اوباش میل آتشین

اجاره

اجاره چون سینه سرکرپان کشیده اند و جهال مانند قبله قنداق پا بدا
من کشیده اگر از تفنگ صدای برخیزد سرب در حلقش ریزند و اگر
از شاخ سبز دارد تیر مغز زنند از گلویش آویزند گلوله قالب تهی
کرده و باروت از صدا افتاده چخماق را چنان سر سنگ نیامده که دگر
هوس دود برهوا تواند کرد و لوله بنحوی خشک مغز از بدر نکرده که من بعد شرر
شرارت انگیز دنیا پهلوانان تفنگ را دور انداخته و دور انداز اسم با مسما
یافته دنیا حریفان نام طپانچه بر زبان ندرخ از طپانچه نیلی ساخته و در عهدش
گل گلزار را باغی شوان گفت و در زبانش حرف بلند از سرو سهی شوان شنفت
وقوع این امر که پهلو بر خارق عادت میزند جز این وجهی نخواهد داشت
که چون برق خاطف را در بند و ریح عاصف را در کمند و نسیم جنبنده ها
در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه نگهداشتن امری است ممتنع آن
بادهای صرصر تک با اقتضای طبیعت همی باد صبا و شمال نموده با

و با جناب مستشهد راه هوا با بیموده فارس فرس فراست و چابکسوار معرکه
کیاست نایب سمو المراتب قرار دهند که در هر حال بعهده ثابت که با بان
مزبور را واصل بیار دادن عوض برات الذمه حاصل کنیم و بمصداق
انما توعدون لات زمام باد پای مقصود و عنان بکران موعود از
اصطبل القام عام ان کان یوم الموعود بجانب بتائی آن خواهد رسید
و بانبل برام هر مرحله پیمای وادی مراد خواهند گردید در جواب مکتوب
فخور مجلس خواجه سرا نامه که پیوسته به بیان الطاف محرم حرم کبریا الحق خواجه
هر دو سرا دولت و اقبال قرین طالع مسعود و فیروز بهجت و
نصرت ملازم زمام محمود سعادت مقرون بوده قلب سلیم و طبع مدرک
فهم بهره یاب ادراک توفیق عنایت ایزد کریم باد بعد از رفع حجاب
دعای که مقبول پرده داران ملاء اعلی و بار یافته سرادقات عالم
بالا باشد مشهود رای فطانت پیرای ذات اقتضا میدارد که مکتوب

لرزان

شریف مبارک قدم در رفعه شریف نزاکت سرشت لطافت توام و رسالت رسید
واصل شد بمصداق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیدار از
وصول آن ضیای حاصل گردید و روح ریحان عبارات شکر که بوئیه کان کان ابهر
جهان را نور ... بود ... فالا الراسیه بست باده ... و سر ... سوره ... رضوان
از چاک فردوس صفحه اش کرد در ... دست و یا قوت اگر پیش خطش عبده ...
سرا مرجان از حسرت لالا سطورش الماس رشک بر دل شکسته یوسف
کنعان از غیرت حسن عبارتش در زندان غم نشسته بنا نکه درباب
تحصیل خواجه سرا اداره بودند هر چند که باعث تصدیع آن دوست مقبل
و مشفق دانیم موافق است لیکن از آنجا که سر گرمان باده محبت و الفت
در دو سرا جبت روای دوستان حاجات را از صندل پیشانی دانسته معلوم است
که در حصول این مقصود کمال التفات منظور و همواره مخلص صادق الکلام طلب
را بارسال مکتوب لطیف عنبر فام خوشحال و مسرور خواهند داشت رفته
که بعزیزی نوشته نشده بیت

بیت
در نا امیدی بسی امید است ** پایان
شب سیه سفید است ﴿یجعل الله بعد عسر یسرا﴾ لله الحمد که جذبهٔ محبت
آن دوست جانی بسر پنجهٔ محبت متوجه است و مهمان نواب مستطاب
نخو علا دانه دل و ریحان خاطر را خواهی نا خواهی بصوب کشیده و به برکت
حرکت فیروزی که در میولا واقع گشته بفیض خدمت شریف رسیدن
شد هرچند یکه فرستادن این امور ضعف شانه به سپردن زیره بکرمان
بود لکن مصلحت متضمنه و خیریت موریه درین ضمن همان بود که کام
مرام این مهجور مستهام که مدتها تلخ کام شربت یک هجران و آزرده زهر
شهد ناکامیهای هجران مهجور چاشنی طیب صحبت دلنواز بهجت شریف
گشته استیفای حظ کامل از عمر رفته نماید هرگاه ملازمان سرکار می را
به تعیین مکان دلنشین که زیب بستر اجلال نواب عالی بوده باشد
مامور باین تقریب سراچه راسخ الارکان دوستی و دل را معمور

و درین

و درین خصوص رسم التفات مرعی و ممدول دارند که از مکارم اخلاق کرامات
دور نخواهد بود مراسله که در خصوص رسیدن قطعات شتی واضع خط
عنبر معروض میدارد که چهار سطر خط آقا ابراهیم که رشک چهار خیابان
گلزار ابراهیم و غیرت بخش روح و ریحان و جنت نعیم بود با قطعه ثلث
خط شریف و پنج قطعه دیگر رسید اگرچه قطعات سبعه در معنی و صورت
شاهد تمام هر هفتی بود زیبا سرشت و هر یک نمونه از قطعات
هشت بهشت لیکن از وصف قطعات خط ملازمان سامی چه نویسد
که یاقوت در پیش آن عبده نویسد و بلا شک در السنه و افواه علا
ابن مقله لاه گشته خط ملا طباخ نزد پیچک خطش خام است و مقال علیکم بحسن الخط
نام میر [illegible] درباره آن تمام صیرفی الجوهر از جواهر خطش بی کمال اگر آید و این
مقله از سواد اثر با خامه مژگان بر بیاض دیده نگار در وادی تکلف
منحرف نشینان کرسی خط ملا بر رسم حرز بر خاک خجلت نشانده و غبار کدرک

بیت

درنا امید بسی امید است :: پایان

شب سیه سفید است :: سبحان الله لعبد عبیرا الله اکبر که جذبه محبت

آن دوست جانی بسر پنجه محبت متوجه است و بهار نواب مستطاب

علا دائم بل و ریان خاطر را خواهی با شوب کشیده و به برکت نخوب

حرکت فیروزی که در میولا واقع گشته بفیض خدمت شریف رسیدن

شد هر چند بلکه فرستادن این امور ضعف نمایه سپردن زیره کمان

بود لکن مصلحت متضمنه و خیریت موریه درین ضمن همان بود که کام

مرام این مهجور مستهام که مدتها تلخ کام شده یک زمان و آنوره زار

ناکامیهای هجران میسور باشد بیمن صحبت دلفریب بهجت شریف شهد

گشته استیفای حظ کامل از عمر رفته نماید هرگاه ملازمان سرکاری را

به تعیین مکان دلنشین که زیب مقر اجلال نواب عالی بوده باشد

مامور باین تقریب سراچه راسخ الارکان دوستی و ولا را معمور

ودرین

ودرین خصوص رسم التفات مرعی و ممنون دل دارند که از مکارم اخلاق کرامات

دور نخواهد بود مراسله که در خصوص رسید از قطعات ثقیق و آضع خط

منبر معروض میدارد که چهار سطر خط آقا ابراهیم که رشک چهار خیابان

لا فتی الا علی لا سیف الا

[illegible]

که یاقوت در پیش آن عبده تولید و ملایک در السنه و افواه علا

لاه گشته خط طلاح نزدیک خطش جام است و مقال علیکم بحسن الخط ان مرقع

درباره آن تمام صیرفی اکبر از جواهر خطش با کمال آراید و این نام میرزا

مقله از سواد اثر با خامه مژگان بر بیاض دیده نگار در و با تکلف

منحرف نشینان کرسی خط را برسم جزم بر خاک خجلت نشانده و مبارک رک

بیت

در نا امیدی بسی امید است :: پایان

شب سیه سفید است بجعل الله بعد عسر یسرا الله اکبر که جذبه بهجت

آن دوست جانی بسرچشمه محبت متوجه است و بهار نواب مستطاب

نحو — علادائر مل و گریبان خاطر را خواهی با نصوب کشیده و به برکت

حرکت فیروزی که در مولا واقع گشته بفیض خدمت شریف رسیدن

شد هرچند یکه فرستادن این امور ضعف ثنا به سبزدن زیره بکرمان

بود لیکن مصلحت متضمنه و خیریت مرتبه درین ضمن همان بود که کام

مرام این مهجور مستهام که مدتها تلخ کام شمه یک هجران دا آلوده زهر

شهد — ناکامیهای هجران بود چاشنی ... صحبت و از بهجت شریف

گشته استیفای حظ کامل از عمر رفته نماید هرگاه ملازمان سرکار سامی را

به تعیین مکان دلنشین که قریب بمقر اجلال نواب عالی بوده باشد

مامور بدین تقریب سراچه راسخ الارکان دوستی و ولای معمور

و درین

کرامان — و درین خصوص رسم التفات مرعی و مبذول دارند که از مکارم اخلاق

و در تحریر ابداء مراسله که درخصوص رسیدن قطعات نستعلیق واضح خط

عنبر معروض میدارد که چهار سطر خط آقا ابراهیم که رشک چهار خیابان

٨

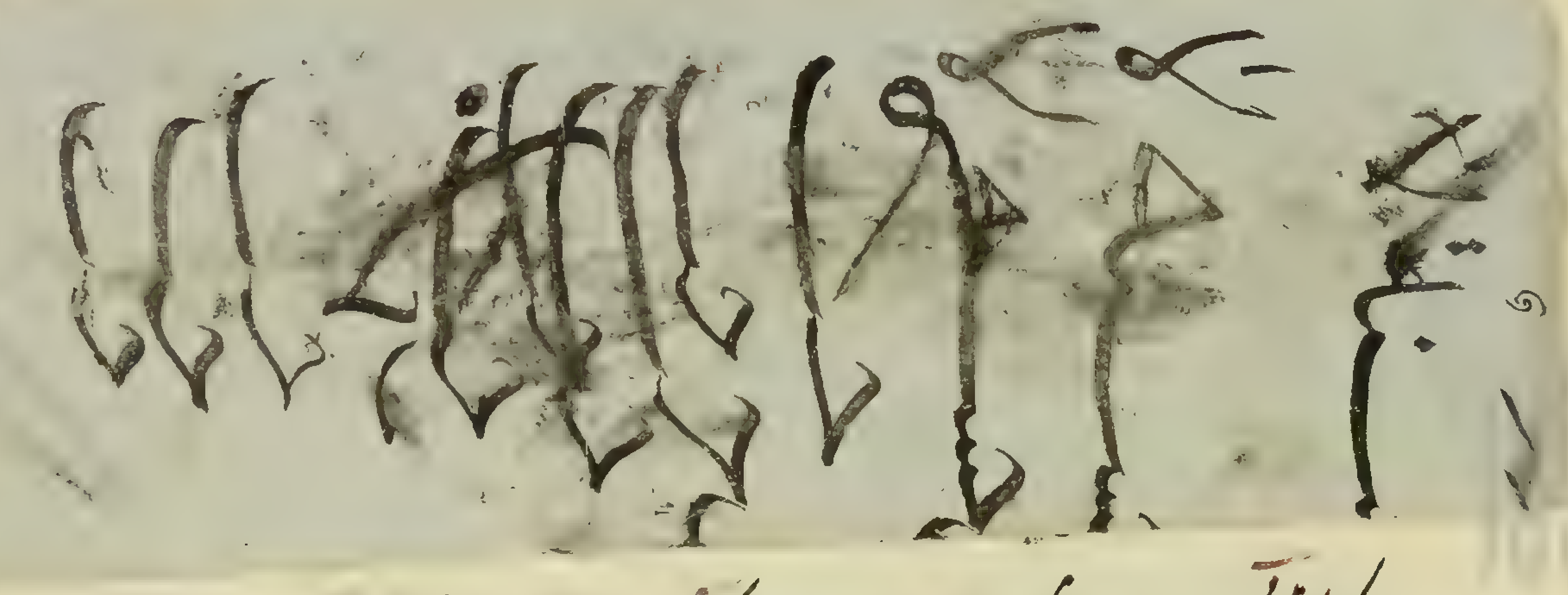

که یاقوت در پیش آن عبده نولید و ملامتک در السنه و افواه علا

لاه گشته خط قلاج تنزد سحکه خطش جام است و مقل علیکم بحسن الخط

این خط — درباره آن تمام صیرفی البصر از جواهر خطش بی کمال اراید دلین

نام بر بنو — مقله از سواد آنرا با خامه مژگان بر بیاض دیده انگاررد دوای تکلف

منحرف لشتنان کر سر خط آن بر رسم حرزم بر فاک خجلت نشانده و مبارک ارک

بر ریحان خط خوبان و تعلیق زلف معلق مویان افزوده زینت خطش
دلهای شکسته را صفای تاثیر مومیای بخشیده و ثلث صفحهای صفحه اش
قلم نسخ بر ترسیل کاکل و رقاع جمال جمیع نوخطان کشیده تحقیق اینکه در عوض
یکقطعه مخلص هفت قطعه فرستاده اند چون بمفاد من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها در باره آن ناتمام است لعطای سه قطعه دیگر لتکمیل این غایت
ت مله و عندلیب زبان را بنغمه لا ازال ملکه عشرة کاملة خوانده است
باقی ایام اجلال و اقبال لایزال باد مکتوب که به تبریز رکنی فرستاده بود
شده پیوسته دماغ شریف ایشان را از آب کیفیت فیوضات آن ثمین
باد کیف کمی که من حیث الکیفیة مقتضی لاقسمة بود لب ایشان را رسیده
غلط کفتم بر تنگ تصور ایشان نجا لا رسید مگر کمیت آن کم عرض اخذ
شود تا اقتضای قسمت نماید و یا کم ضرر شمرده شود تا دلالت بر لبیای
کند و الا این جواهر مجرد از ماده که ایشان فرستاده اند آن را بانعصر مشد شده اند
که کیف است

کم عرض
که عدد ازون
مرشد دیگری

که کیف است و هر کیف بالذات اقتضای قسمت نکند و کم بالعرض شد و کم را بمعنی خبر جار
نهند که مقتضی قسمت است و از نتیجه این قضیه احسان خود را دانی دریای
نوال بخشش دماغ محبان را کافی دانند نزد ارباب عقول مقبول نیست
زیرا که معتاد شده کان عرش نزای عنایت خدام کرام که بالآء و برکات
عالم سفلی را بدماغ دریا رسانند لاکن آنکه ازین قسم ترکیبهات یا منبه تکیف
که از آن مسم باده ای دلایل حکیمانه اکتفا شود ندانم از لطایف اجزا بغلر
در نیامد و یا از خجلت قلت آب و دست بهوا شده که جز مستعمل ازان
واصل نکشت زهی حکیم عالی همت بدایع فن که در ضمن ارسال معجون اثبات
جزء لایتجزی بنماید و هیچ را نیز از جمله مرکبات دانسته بعوض ترکیب
نزد الخرج میدهند بهر حال چنانچه این مکرمت را مضاعف دیشان بجا
ره دوباره رسانند بمضمون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره از اجر آن
بهره بخواهد برد مراسله که بطبیب ... فرستاده بود نوشته شده

در باره پادشاه جمجاه ... سلطنت
جمعد دولت روز افزون ... پادشاه دریا
ابد مقرون اعلیحضرت ...
دل خسرو بادل و عادل

ان الله تعالی حکیم علی الاطلاق و معالج امزجة الفضل آفاق از عطار خانه قدرت

کامل و دار الشفای حکمت شامله التهاب حمای سیر فالانهار را شربت

فواکه شفق الطفا در دسر ظلمت شب را القرص کوکب مهتاب و صندل

سفید صبح صادق مداوا نماید طبع حذاقت کمات وزراست مسیحی صفا بیرا

نوشدار وی حصول معالج ومادة السجواة عرب و دانا الطیب باد البد از

شرح تجرید هیولای موت باطنی و تذکار امور عامه موالفت مشهود

رای حقایق پیرای سامی که فی نفس الامر قانون شفاء نجات را حا

وی و ذخیره صفت کامله حکمت را تحویلیت میدارد که حقا از تاثیر

ن و سرشار و کیفیت بی خمار مفرح فرح بخش حیز الصرف صدام کرام

از حواق روضه ملائکه مطاف دماغ جان و جنان نسخه از آن آغاز

اشعاش یافت و موجزی از کلیات آن تشریح توان یافت

چون در هنگام حضور لازم السرور کام مرام تحایان را بالشهد این

عهد

این عهد شیرین ساخته بودند که در اوان ایابت بیالین رنجوران آ

لام مهجوری قدم رنجه سازند و نظر التفات بجانب خسته کان درد

مقدم مزاحم

دوری اندازند و چندروزی با نفاس عیسوی اساس و صحبت و مسیحی

خاصیت باصلاح مزاج ناسازه صاحب فراش التیام اعنی دل دردمند

دوستی توام پردازند محب نیز بهمین عهد خوشدل بوده ادجاع

دررد

مفاصل ایام انفصال را بحب الصبر شکیبائی آتسکین و شدت امتداد

ارزوی رهبر

آزار مزمن زمان فراق را بمجون فرا یارسی حضور باطنی با دویه تلبه

صحبت جانانه بهبودی قرین میداشت و التهاب حرارت شوق

صحبت صوری را القرص مبارک مدار ترنت متوی و شراب ریحانی

مجالست دهان رفع و فتولی کرهی خواطر را بمجون الراحة و عده

دل بذیر رفع نمود منتظر عمر ه ره میعاد دو حال از فی ا رکم مذکور

بمشو سالک طریق وعده خلاف گشته از قبله سلام کذشته و صدق

صادقین و دوستان موافق را بجوارش دلکشای لقای مسرت بخشا و مفرح حضور غم زدای بهجت آثار مسرور و تفرح نموده اند از انجهت مواد آلام ناکامی بجسم ضیم محبت تخمیر ساری شده و باین علت اقسام اسقام یاس و حرمان بمزاج شخص خاطر طاری گردیده ان لله تعالی زیارات و ملاقات پذیرای صحت قبول و معجون نجاح در این ایام مرام موصول بوده فلاسفه محبت شریف عنقریب رودربار از آنجا که استقامت مزاج وداد و صحت بنیه دوستی و اتحاد در رجب نبض شناسای رسا به ضمیر انور در کمال ظهور و شرح اسباب رسمیات از قانون آداب دور بود لهذا العرض آن نپرداخته شوق مافی البال را حواله بحدس فراست آمیز دانا اللالت که مورث درد سر ملازمان محال بود پرهیز نمود چون در ایام نا سازگاری هوای دوری و سوء المزاج اخلاط هجوری بجوارشان نگارشات نعم البدل مادة الحیوة ملاقات و دافع مواد

کدورات

کدورات میباشد توقع آنکه پیوسته برکات سواد مکاتبت شریفه تقویت بخش قلوب محبان و به بدایع تراکیب انفاس مسیحی اقتباس و اجزاء مرکب القوای رسختهای کلک اعجاز آساس شادفرحهای دلهای دوستان بوده باشارات لازم البشارات قوانین یگانگی مرعی دارند مراسله که در خصوص فرستادن ادویه نفقه شده خاطر التحریر مفاوضه بوستان افروز که مرقوم کلک شیرین بیان شده بود رسید تبا شیر عنوانش باده خرمی در مزاج خاطر انگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشین مرارت فراق را در کام تلخکامان حنظل حرمان شکسته مذاق ناکامی را بکل قند کامجوری و شکرکامیابی برآمیخت نکهت ورق گل کاغذی صفحه کافور کونش مشک سای مشام دلبرشان و ماه پرده ین دوایره حروفش ضیا بخش دیده صبر کیشان سعیدی عنوانش ابلمه دل درد مند را بزیاک محبت پرورد و عبارات جانفزایش ارکان اساس محبت را بکل حکمت رسوخ مودت برآورده الحق مفرح معتدل

بدر
ابلمه

دلکشا را بود که طبیب کلک حذاقت نصیب از سنبل الطیب الفاظ عنبرین

نسمات و بنفشه و ریحان خطوط و عبارات اجزای مرکب التقوای لفظ

و معنی دادویهٔ قلبیه نکات دلنشین برای تفریح دل دوستان ترتیب

نموده و لؤلؤ شاداری لؤلؤ جا الفزایش که رشک قلم عیسوی دم از املای معانی

و جواهر بیان یواقیت کلمات رنگین و مرجان و مروارید استعارت ملایمت

کزین بجهة تقویت قلوب رنجوران لبریز دوری ترکیب نموده به

خصوص شخص زایری که رفیق آن افلاطون مقدار دینا برناساز کاری

روزگار کج رفتار گرفتار سوء المزاج عیار و مرض عسر العلاج احتیاج

و افتقار گشته برای اصلاح مزاج فاسده اوضاعش معجون عطا و شربت

دینار برای تنقیهٔ حواشی از اخلاط ردیهٔ افلاس فلوس در کار دیده

بودند حسب الاشارة فلان کیسه سر بمهر با نضمام ادویهٔ چند که خواهش

فرموده بودند کیل خدمت شریف مولانا مرحوم ملا خلیل که از زیار

مشهد

مشهد برگشته نوشته بشده پیوسته خان خلیل خلت دو فا لبریز مایدهٔ

سماویهٔ صدق و صفا بوده کنون نسخ داربین و ابواب جنان از مین

بمفتاح تائید سبحانی بر چهرهٔ جنان آن مخزن الاسرار ربانی مفتوح باد

بعد از تذهیب حاشیهٔ قدیم محبت فطریه و تهذیب قواعد عقاید قلبیه

بر مرآت الصفای رای حقایق آرا که منبع انوار هدایت ارشاد و جوامع

آثار فضل و ارشاد است صورت شهد مدعا را منطبع میسازد که

درین اوان که لوامع انوار مرضیه جز انصراف خدام کرام از طواف

روضهٔ رضیه گردید را احتشام سامعه افروز حوزه ایشان مدارس انتظار

گردید که الحمد لله لقا بهدایت فاید تفضلات سبحانی منهج توفیق بهبود

باد را ک روضهٔ مقصود حدیقه مرام فایض و با زاد معاد سعادت

معاودت فرموده اند رفع هموم و احزان اخوان الصفا

شده نزهت ارواح حاضر و گلستان خاطر افزوده

اصداق را آب و رنگ بهارستان فردوس واصل گردیده لیکن
از آنجا که در یمدت بنا بر وسوسهٔ خدام در خطیرهٔ بار بمطالعهٔ کشف
الغمه صحبت روحانی قیام و بمذاکرهٔ مسایل وجدانی خیال آن عدیم
المثال اقدام داشته مترصدی بود که کام مرام از خوان خلیل
محبت رندی کامیاب مواهب علیه و بهره مند فواید جلیل
شود و القاب کتاب محکم الآیات عهد پیمان را بر طاق
نسیان گذاشته سالک مسالک وعده خلافی شدند سراج المنیر
تمنا بصرصر یاس افسرده خاطر شوقمند از دم سرد این خبر
سیر مرده گشت اگر الطاف ملازمان می حاکم باشد این معنی
مخالف شرع شریف و حفظ میثاق و منافی ملت حنیف حسن
وفاق است ان لا اله ثواب اعمال در عرصهٔ حصول جلوه
کرده مشام باطن فیض مواطن از استشمام نفحات مشکیة الفتوحات

بقیه ذکر

فیض یزدانی معطر باد از آنجا که رشحات کلک ان مهر شعاع در اوان
مساعدت صوری در بهار برای قلوب بوستان دوستان جاری
مجرای آب حیوة بقا باین معنی همواره خاطر شوق مظاهر بوسیل ذرایع
طالب شرف نامجات مطاوعت سمات میباشد لهذا درین ولا
باین ذریعهٔ الفت و ودیعهٔ تذکار خلاصهٔ از مدارج دوستی و بنیان شرح
ذمهٔ از مناهج شوقمندی پرداخت و فلانرا التعیین ورداته خدمت
سامی ساخت که هم شرایط خدمت گذاری و قواعد سنن و آداب
مهمانداری قیام نماید و هم ملخص از مفصل شوق و مختصری از مطول ذوق
و خواهشمندی مشافهة بعز عرض در آورده از هر منزل که رخصت انصراف
حاصل نماید معاودت و مشتاقانرا باخبار صحهٔ صحت ذات شریف
و روایت باحادیث حالات منیف مسرور سازد و توقع از خصال
قدسیه آنکه پیوسته بمجلس الجواهر نوال مدلولات فی علل سیوان احبا بوده مهمات را

بطلب تحریر در آورده که بعنایت الهی بپذیرای شیرازه انجام کرده بموجب

امر همایون در حین محاصره بغداد از جانب ملا محمد باقر بعلمای بغداد نوشته شده

راقم نمیقه وداد اقل خلیفه محمد باقر استرآبادی مدرس دار السلطنه

اصفهان بعد از تبلیغ دعوات محبت آغاز مودت انجام بر رای

حقایق نمای علمای علام و فضلای عالیمقام دار السلام انها اعلام مینماید

که در این ایام سعادت فرجام که این احقر عباد بتقریب زیارت

روضه منوره و احراز شرف طواف مکان مشرفه وارد این فیض آباد گردیده

از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فرار کرده می آیند معرفت

کامل باحوال سکنه آنجا حاصل نموده معلوم شد که هر روزه جمعی کثیر از

صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق بیاران

سلف میکردند چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت

رسول الثقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت مطابق

بودند

بودند بمدلول کریمه وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

و بمفاد وان تنتهوا فهو خیر لکم با رؤسای سپاه پرخاشجوی

مستدلا باحکام الشرعیة گفتگو نموده بعد از آنکه ایشان را با خود همداستان

و بحضرت خان والاشان کشورستان فایز و بدلایل عقلیه و

نصوص شرعیه ایشان را بامتثال فرمان وجادلهم بالتی هی احسن

ارشاد و بمنطوق ونزعنا ما فی صدورهم من غل تصفیه زلال عناد

نموده بنگارش این صحیفه پرداخت بر ضمایر زاکیه حضرات منور

و مخفی نماناد که ارکان فلک شان بتاییدات ایزدی و مددکاری

بخت سعید و امید کشورگشای و دارای عالیجاه وزیر صاحب رای

و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرماندهی باشد

عجزه و ضعفا که همین ودیعة کارخانه ابداع اند از این حالت

بری و لا محاله نافذ الامری مسلم گردید در مقام رعیتی و فرمانبر

میباشد و ایشان را درین میانه تقصیری نیست که پامال جنود محن و غارت
زده سپاه فتن شوند قطع نظر از آن مشغله شغل فرماندهی بمصداق تعز
من تشاء و تذل من تشاء بامر پادشاهی ازل مربوط و تغیر و تبدیل
کارخانه بنفاذ تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بمشیت سلطان
لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندرشان مؤید من عند الله و مشید
بجند الله و این معنی هم بدیهی است که بعد از آنکه دو صاحب دولت بیکدیگر
ملاقی شوند نیز ناموس سپاه نیز کمی اصابت و یکدیگر را اعانت خواهند کرد
رسیده
و با تجزیه رجاع الناس از رهگذر عدم مکنت در میانه پامال لشکر حوادث
میکردیم نهجی که این خادم دینیه عرض مراتب را بحضرت خاقانی و القاب
ایشان نیز بسمع مبارک اصغا نموده اند باید آنحضرات عالیات
نیز ازین راه دینداری و عطوفت آری مخلوقات حضرت باری مراتب را
باید بعالیجاه مشار الیه و باقی پادشاهان را با عزت و شان اعلام نموده

خدا را

خود را بری الذمه سازند زیاده برین تجزیه ملحوظین را بورطه هلاکت را
نیندازند و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و بعد از آنکه
بزرگ
عالیجاه مشار الیه این معنی نه پذیرد و برای کهن ویرانه که مونه ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت گشته خون همه مسلمان را بگردن بیرد صاحب اختیارند

عریضه که در جواب نامه همایون از جانب تیموریان و الد فرالله میرزا نوشته شده شد

بعز عرض اقدس که الحمد لله که علاقه ارتباط و پیوند جنسیت
که از روز ازل باقتضای عنایت شامله حضرت لم یزل بین الحضرتین
تحقیق پذیرفته منتج قوام دو دولت عظمی و مورث بقای ممالک کبری گشته
درین اوان سعادت نشان که بترتیب قابله ایزد داور از مشیمه عدم
در مهد وجود قرار یافت چون طینت هستی خود را با آب زلال ارادت آنحضرت
مخمر و رابطه انتساب و اختصاصی را از هنگام فیضان صورت نوعی
اکسیر کردن جان و دشاحی صدر اخلاص بر در پا مقتضای عقیدت

صلبی و خلوص فطرت مستلزم آن گردید که بزبان پر زبانا بعرض نیازمندی و ثنا
خوانی پرداز زد و باین وسیله خود را در سلک قرب یافتگان بساط کردون
نمط اقدس مخروطات زند بکسی که ساعت فرستاده بود نوشته شده
تا ساعت لیل و نهار در زیر قبهٔ چرخ دوار برنک آفتاب و عقرب ماه
معلق و برقرار است کوکب بخت بلند جلالت و سروری و اقتدار
و اختر طالع ایالت و برتری و اختیار هم طالع در کلاه اجلاه علیا باد
بعد از ترکیب آلات و ادوات ساعات صفای باطن که وقت
شناسان مقام مصافات بدبعان دوستان خلت تو امان بآن تقرب
جویند و پس از ترتیب اسباب بمقیاس زمان رسوخ و ایقان که پایان
پایان اثنیه پردازی بمجامد محبان مودت اقتران بآن توسل کزینند تا قوس
مدعا طراز براد رغرف زر دوده کاخ ازهار بنوازش در می آورد که نامهٔ
نامی و ملاطفت کرامی در ساعتی که در منزل افرط تعلق باستطلاع احوال

بلرنگ زنگ در سینه می طپید و زمانه که شخص خیال باستعلام چگونگی حالات
بهجت سمات درانجمن باطن فاحص لبان رقاص با تردد خاطر امیکردید
فیض ورود ارزانی داشته زنک زدای لوحهٔ ضمیر گردید از آهنگ نغمات
سطور خصوصیت دستور رشک دماغ ساز کاری کوکب و از ترانهٔ صحت
نامه مفار یکانکی سلوک و شخص مخالفت طبیعتها تا چرخ معلوک
کشته خیوط خطوط شعاع نیر معانی و ستی مبانیش مانند نقار
بلموس مولات پیچیده و سیم محلول مضامین موالفت آیینش ان
زنجیر بچرخ امتداد زمان مصافات متنداز امداد ساعات
ریزه خاطر انشان خیال و دادا افتران کردید که سررشتهٔ محبت را
در هیچ وقت و ساعت یک دقیقه از دست نخواهند گذاشت و از
تسلسل این مادهٔ نکتهٔ خوان خاطر خلت مظاهر کردید که در هیچ ثانیه و در ساعت دوم
ادراک دقایق دوستداری را مجمل نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی

وقت ساعت محبت وولا تا یوم اکنون که در گردش و ساعات زندگانی

کالا کان دایام کامرانی بسر و نق ضوابط افزایش بوده شما رعر گرامی

از رنگ رشته ساعات مینشرود تا این الطاف یزدانی قرین اوقات

شبانروزی آن عالیجاه مهر پرور باد والسلام علی من اتبع الهدی

جواب میرزا محمد امین حکیم نوشته اند الهی تا بنی آدم را زندگی

هست آن شخص آدمیت زنده باشند بعد از مدتها که ساقی دوران

جام مرام بگردش در آمده بر باده کشان مصطبه فراق و جرعه

نوشان میکدهٔ اشتیاق پیموده شده یعنی با بلاغ رقیمهٔ محبت

خودش سراسر خوش هر دو ستکام منت گذار گشته بالیست که باآن

عارفه دماغ جان سرمست آن نشاط گردید لکن از آنجا که حریفان

بمفاد ادل بردن درد دل از راه پا در دل درد گاه نهل دردعل پیش

آورده با دعا آنکه در زیر کاسه نیم کاسه هست کاسه بر سرانگیز برنگشته اند

بیار شکسته

بیار شکسته فارکشته باده لب تلخ مضامین آن خونابه در نهرا در کاسه درستان

کرده برسم اخوان نفاق پیشه است که هر جا عزیزی یا مند برای چاه افکندش بلیمان

دهند و عادت ابنای دهر است که هر جا افتاده بینند سردستی بردگرفته این

دستگیری نام نهند اما بهمین معنی خورسند است که لله الحمد بندگان والا صاحب

حسن و در شیوه جوانمردی مسلم دوست و دشمن است سابق است در ذریعه

درباب آنجناب بخدمت ذوی الاقتدار نوشته شد تا شیران حضرت

مقلب القلوب و حیات بخش هر رشته و خوب است زیاده چه نویسد

جواب مکتوب میرزا عبد الباقی طبیب نوشته چندانکه فیض بید بهور د

غزلیات شهود و مثنوی لیل و نهار و رباعیات فصول و بحر طویل زمان مرقوم

سفینهٔ امکان باشد ثبت بیت انتخاب دیوان آفرینش اعنی وجود مسعود

گرامی در بیاض روزگار و مجموعهٔ اوراق ایام فرباد سفینهٔ مشحون بدرر

دری معانی آبدار بل مملو از لآلی شاهوار اعنی بیاض مسعود افکار گوهر بار

معجز نگار رسیده بیت بلندش را که در روش بلاغت مطاف کرد بیان بدایع

ورد خانیان لطایف است بیت المعمور میخوانم و حرم را بکرسی می نشانم

و هر شعر دلنشین را که در خامه سیاه مداد کعبه صفا طلبان مروه معنی است

بیت العتیق می گویم واز نو نیاز سخن زمزم آب عرق خجلت از جبین

میافشانم شعل تجلی جلا از طور کلامش چراغ خاندان کلیم را روشن نموده

و بیضا با ضیای لامع النورش مغز بار را واله تخلص فرموده که با قلم در

زبان یکزبان باشد عندلیب هزار دستان شود وصفش را یکی از هزار نتوانم

کرد در مقامی که از آن شعرهای بزرگ میشود از ابیاری معانیش صدای [illegible]

از صریر خامه خنک میتوان شگفت نازک خیالان که بنا بود معانی نازک

در برابر آن اشعار کارخانه شعر بازی وا میکنند [illegible] در برابر [illegible]

و حریفان که در پیش آن حرف حرف میزنند بحرف حرف را در جیب لاله

غلطان جلوه میدهند الحاصل آنچه عنایت شده بود نامه بیت و غزل بود

الرائزا

تنزل مباحث

الرائزا بارسال قطعه منزل مباحث بتقریب تقطیع برادوش تمامی برقع پوشان

کسوت اخلاص میکردند نادر یاد چه نویسد بمرحوم سعید فرید التماس

جماعت عطار مقرر بود نوشته اند پیوسته مصباح هدایت و فضل سپهر و سراج منزلت

ضت وارث هر مفید در شکوه افغان لاشریف مشتعل از درون محفل ضمیر رای از

لمعات قبسات فیوض اللهیه و اشراقات شمع الیقین تائیدات غیر

متناهیه ضیا اندوز بار بعد از نشر اضواء دعای رباب در شکر بهای شمع خامه

خلعت انتماء مشهود رای فضای پر امید گلام چراغ شبستان وداد اینی مکتوب

مودت بنیاد که بفتیله قلم و روغن مداد افروخته شده بود روشنی بخش

سراچه محبت و افتخار گردید شرحی که مشتمل بر عفو جرایم عطار استرآبادی که

تطفیف و کیل حیف و میل قرار داده از مضمون کریمه اوفوا الکیل ولا تکونوا من

المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم تجاوز ورزیده اند نگاشته کلک

اظهار شده بود عالیجا با وزین دلا جمعی از بحره از تقلب آنکرده تظلم آغاز

اوفوا الکیل و المیزان

نکته

شمع آسا با دیده گریان و زبان آتش فشان دعوی نموده‌اند در آنجا که عطاران
مذبور چراغ انصاف را خاموش کرده و منطوقه ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس
یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را فراموش کرده بودند بالست بازخواست
انجمن سماویه این نزاع روغن انتقام کشیده و مغز سرشرا فتیله فتیله بان
چراغ از دماغ ایشان بیرون آوردی ولیکن این دفعه حسب الالتماس خدام
کرام پروانه بخشش بایشان داده التزام باز یافت نمود که چنانکه من بعد
احدی از انجماعت در مبالغه روغن مداهنه و تخسر در راستی میزان تقصیر
نمایند شمع آسا به تیغ تنبیه سر خود را در قدم دیده و کشتنی و سوختنی باشند
و کردن زدنی طریقه آنکه پیوسته بنبراس وداد و مقباس اتحاد برفروغ
مداد روشن و مصباح قلم را در بزم مودت پرتو افکن داشته مهماتیسر
اعلام نموده باشند مراسله که بخط قلندر نوشته شده بود بجهت
شریف موحد گوشه نشین و مجرد خلوت گزین تاجدار اقلیم فنا و صاحب جلوه‌ی

عرصه وفا

عرصه وفا جلا کشور تجرید و قلندر دار الملک تفرید پادشاه دیار درویشی و انزوا
زنگ دلریشی سیاح مهار ناسوت و سیاح فضای لاهوت مرشد طریق حقیقت
دیرینگیه لالقیت صاف ضمیر که در صفای باطن با صبح صادق از یک پستان
شیر خورده و عالم فقرا که ابدال مهر النور در دایره چرخ اخضر از کاسه کشکول
همتش فیض افاضه دریوزه کرده لیسند باده مشربا که از مشربه صحبتش عنی ورودش را
لذت هذا اعذب فرات حاصل است و صاحب لایقی که از حب نبات
حب وسته جوز جبل مذی معرفتش عارفانرا معارف از راه دیر اه کامل قامت
حالش بکسوت الفقر فخری آراسته و هیولای تجردش از اعراض آب و گل آسته
صورت ظاهرش بمعنی بلا تخ اسلم وجهه الله فهو محسن قریب و ظاهر و باطنش
مظهر ان رحمت الله قریب من المحسنین اعنی شاه فقرا میرزا محنانه سجده لیت
که شمه از آن ذکر تواند شد از انجا که خلوه باطن اشراق مواطن سی از انوار
تجلیات سرایر غیب و شهود لمعان پرتو ضمیر حقیقت سنج را ای دریا

و وجود مکاشفه از خبایای قلوب احبّای وحدت گزین واقف و خبیر است
حقیقت حال را محتاج بذکر زبان مقال ندانسته رجوع بوجدان ذهن صافی
سرشت نمود که هر چند در لفّاظ طبع شریف اشرف مصداق هذا ابا طللد گر
بر فلات والای منیف دارای زمین مطبق و اطلس بوم آسمان سپهر پایه بهادنا
رسالت لیکن بجهة خالی نمودن رقعه نیجاه عدد اشرفی و دو طوب شال کر
عمل کرمان برسم هدیه و برگ سبز ارسال حضور گرامی نموده مرجوّ آنکه در معرض
قبول صرّاف طبع نقّاد در آمده چشم از حقارت آنها پوشند عریضه که

در مبادی حال از تهنیت فتح اصفهان بخدمت اقدس نوشته شده

بذروه عرض میرساند که چون ذات شوکتی که تدبیر ملک آرایش آرایش
جهانبان اعلی و برق شمشیر عدالت نشان آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن
ملک و ملّت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجر آتش گلو سوز اعدای
دون دماهیچه لوای طالعش بر ان رایت رزمش آفتاب خیره بسازد
خفاشی

خفاش طبعان سیاه اندرون بوده از آب تیغ آتش رخاک مذلّت بر روی
دشمنان باد پیما باشد دعای بقای عمر و اقبالش بر خاص و عام و شکر دولتش بر عموم
جمهور انام واجب میباشد لهذا بنده اخلاص نژاد با تمامی اهل استراباد
درگاه بیگاه از درگاه احدیّت بمسئلت دوام ایّام عمر شریف قیام و با قدام
چنین لطلّی مراحل دعاگوئی اقدام دارد و بتخصیص درین اوان خجسته و زمان فرخنده
که بمعاضدت جنود تائیدات لایزالی لشکرکش و دشمن کشی نوّاب مستطاب
عالی فتح دار الملک اصفهان میسّر و کلید تدبیر بندگان عالی مفتاح اهلال ممالک کشوری
هر کشور و شهر گشته لقد ملّت محمّدیه که در بازار جهان کاسد شده بود رونق طلای
دست افشار گرفته و اورنگ عظمت و جهانبانی که پای فرسود اعدای سرکش
گشته بود سرکوب چرخ برین بر آمده بحمد الله ثم الحمد لله که تجدد آفتاب وجود قبله قبله
حقیقی بر عرصه ملک موروثی تافت و بکوری چشم کوته بینان خاک اصفهان
از تاثیر قدوم میمنت لزوم والا در لقا حکم سرمه صفاهانی یافت در اینصورت

فراموش کردن حق این گونه احسان بکار داشت و خاموش گشتن از شکر مروج ملت
از دست رفته در کدام مذهب سزاوار است که دائما کشورکشای عرصهٔ دولت و اقبال و سبب
آرای معارک نصرت و اجلال باشند بعزیزی که انار و لیمو فرستاده بود نوشته شد چندانکه یاقوت
رمانی در کان از فیض صبغة الله و من احسن من الله صبغة قرین شاداب و بهاء و لیموی انجم در
حدیقهٔ خضرا رنگ زرد صفرا فاقع لونها تسر الناظرین به شاهی بدخواهان دولت قاهره رنجه هم
چون دانهٔ انار قطرهٔ خون و چهرهٔ حسد نارنج یا ترنج و شکنج بر رنگ زرد معرون بار
بهین میوه بوستان سرای فتوت و ائتلاف اعنی معاوضهٔ شریفه بدستیاری خامه از ریاض مهوش نا
اقتطاب و بایاد بود انار و لیموی که از روی الطاف اتحاف شده بود غرور دید
بخشیده طبع شوق سرشت را مانند انار خندان ساخت و برنگ لیمو با اصفرار اشکی
تلخ کامیهای ایام حرمان گردید امید که پیوسته بر وفق مرام دوستان مخلصان
بر بار از ثمار حصول مرادات و میوه های نیل سعادت برخوردار و کامروا
باشند مکتوبی که بمیرزا طوفان شاعر نوشته شده حضرت انوری رای

طایب

صایب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس زلال مشرب عرفی عرفان مکتبی شاگرد قدسی طینت
هلالی شهرت اهلی اهلیت باریافته بزم شاهی مقرب بساط خاقانی میرزا طوفان را
لطف الهی حافظ بوده شاهان باشاه و حبوش هلالی تخلص به تخلص باشان و شوکت باشد
بیت الغزل دیوان نظیری اعنی قصیدهٔ منظومهٔ آن سلیمان فطرت و بامکتوب مصحوب
در ساعت سعدی رسید الحق جوش صفای معانیش در دریای لطافت طوفان نمود
و سخنان حسان نشانش در میدان سخن گوی گوی مزیت از سخنان حسان ربوده ناظم
سلک گوهر اگر منظومات خود را باین نظم سنجد سر خود را بر سنگ میزند و اگر انوری
مهرانور با مطالع دلفروزش بمعارضه در طلوع خود را رسوای آفاق میکند مضامین
غزل منديش که پرورده صدف طبع نامیت همه در یتیم است و اطفال نورسیدهٔ معانیش
که زادهٔ فکر بکر نامیست از اوضاع اصلاح بخیر غیرم آنچه گفته اند بسیار خوب و همه دلکش
و مرغوب است انشاالله تعالی سایهٔ افراعلی حضرت ممدوح بر سر امداح و زمرهٔ اخلاص کیشان
پاینده باد جواب مکتوبی که با حمد پاشا والی بغداد نوشته شده پیوسته مقابل دار السلام

وزارت و دولت و اقبال و مفاتیح شهرستان سعادت و مناعت و اجلال در ید التصرف
بندگان ذیشان عالی ابود کشور ابهت و کامکاری از تطرق جنود حوادث مصون و ممالک
مجدت و بختیاری از تطاول لشکر فتن محروس و مأمون باد بعد از تقدیم مراسم اعزاز و اکرام
و ادای لوازم تبجیل و تفخیم مشهود رای ملاطفت پیرای عالی میدارد که صحیفهٔ شریفهٔ داله
و انیقهٔ منیقهٔ علیا که سمت ابلاغ و اهدای یافته بود فیض ورود ارزانی داشت و از مژدهٔ
خجسته که ذات قدسی صفات سامی ساغر دهان را لبریز بادهٔ شکر یزدانی و دماغ دل
مشحون گلهای رنگارنگ بهجت و شادمانی ساخت مترقب و منتظر از مکارم
اخلاق مخلص نواز آنکه پیوسته گلبن خامه دلکش ابواب مسرت بر چهرهٔ دوستان
باز و مکاتبات اتفاقیه را گلگشت لوح خلت طراز سازند شرح که در حاشیه مکتوب
مشیر رسیدن و فتح نوشته اند با الضد بعد داشت از انجم لمعان که از مدار الضرب علو فتوت
و احسان کرام و بفحوای ختم الکیس بر مهر امداد انجمن بود رسید و خانه ... ابار
هرچند که طبع جواد سامی در تفقد حال مخلصان برکم بهانه میباشد لکن در لا

معامله

معامله شناسی جز کالای گرانبهای محبت را بهای نباشد و نقد الفاظ که از اخلاص خالص برآمده
و زر دار القلب دوستی است که قبول قلوب اهل دل برسد بهتر از زر ناب کامل عیار مکاتیب
مودت اسالیب نخواهد بود عریضه که بتوقیت تهنیت دارایی خراسان بخدمت اقدس
نوشته شده بذروهٔ عرض میرساند که در این عهد خجسته و زمان فرخنده از مژدهٔ تفویض دارای
و حکمرانی ممالک خراسان به بندگان صاحب قران شکوفهای شگفتگی در حدیقهٔ آمال
ما شکفت و سروش غیبی دیده منتظران ظهور فجر فرح را چشم روشنی مکیفت امید از کرم
پادشاه حقیقی و شهنشاه تحقیقی آنکه عنقریب نگین فتح کابل در کاکلیچ اقبال و ساغر
حکمرانی بلیخ بلخی برزم آمانا بود از خیل اختلال ناحیهٔ تا نه بلاد عرب از سیف آهندی
رنگ زدای آیینهٔ ملک حلب و از جبین جبین قانه برانداز خطاکاران
دبرپور بازوی عزم آبادکن کشور قلوب امیدواران باشند رقم وزارت
محمد قلی خان که در ایام شاه سلطان حسین نوشته جوانی وزیر دیوان قضا و دبیر کارخانه اعظمی کل
شیخ خلقه هم مدار کر رقم طراز کلک تقدیر نشان ذیشان جهانبانان دریغ

بلیغ گیتی ستان را بنام نامی این خاندان عزّ و شان نگاشته و بیمن تولّای خاندان طاهرین
و طایر یمن و برکت انتساب بدودمان آل طه و یس سررشتهٔ قبض و بسط امور عالم اسباب را
بکف کفایت و اختیار نوّاب همایون ما باز گذاشته ما نیز برای مصلحت سنجی انتظام
کلّ مرتبت همّت خسروانه لازم شمردیم که هر یک از بندگان راست کیش که گلزار
همیشه بهار دولت جاوید را سرو آزاده وار همیشه سعدم بقبول تکلیف بندگی این آستان
امانت نشان موفّق زاده بوده دستگاه سلطنت سلیمانی را آصف وار در بسط و کشاد
مهام تحسین رای و تدبیر متّصف باشند ایشان را در محفل قرب و عزّت بالانشین سازا
د به تشریف شریف و اجعل لی وزیراً زینت آرای قامت قابلیت ایشان
پرداخته احوال دین و ولا وزیر سابق دیوان اعلی که بمقتضای آیهٔ انّ الانسان لیطغی
ان رآه استغنی چشم از حقوق عنایات بیکران فی فلان پوشیده بود از همین کافر
نعمتی جزای عمل را بچشم خود معاینه دید و بجز یک سر انگشت اشارهٔ امر اقدس
که جهانیان را در راه عالش از مژگان انگشت قبول بر دیده کالنت مردم دیده اش

ازآینه

از آینهٔ خانه زجاجی جلاوطن و ترک جلا کرده در موافق العین عبرة للناظرین گردید
لهذا محمّد قلی خان شاملو ابالقابه که امتیاز اهلش از اهل جلیل قزلباش من حیث
الحسب والنسب بامنزله امتیاز بدر منیر از فوج کواکب و دریزهٔ شاملوی ظلمت
شب است اشعهٔ انوار انّ الذین سبقت لهم منّا الحسنی از جبههٔ حالش
تابان و پرتو آثار السابقون السابقون اولئک هم المقرّبون از وجنات
احوالش عیان میشد در ابتدای فلان برتبهٔ علیا و منصب عظمی وزارت
دیوان اعلی سرافراز داز وقوع این ده امر شکرف در امید و بیم بر چهرهٔ عالمیان
باز فرمودیم رقم که در خصوص القاب صفی قلی بیک تابوچی باشی در زمان شاه طهماسب
نوشته شده چون پیشنهاد خاطر خورشید مظاهر اقدس و قرار داد ضمیر منیر مقدّس
آنست که جمع از بندگان اخلاص آگاه و صوفی زادگان درگاه جهان پناه
که جبهه سای آستان اقامت نشان را مایهٔ سربلندی و غبار عتبهٔ علیّه
را لالی الکحل الجواهر دیدهٔ امیدواری و فیروزمندی ساخته و بمصداق و کلبهم

با بسط زر انگیته بالو صید از روی نیاز و ربین درگاه بنده نواز سر بر آستان عبودیت
گذاشته از این سر زمین سر بر آسمان افراخته باشند ایشان نیز بمزید الطاف
ممتازه و الطاف عمیمه عنایات سرافراز فرمائیم ما صدق این مقال صورت احوال
صفیقلی بیک شاملو قاپوچی باشی دیوان اعلی است که همیشه لب آن حلقه در چشم برین
درگاه دوخته و ابواب سعادت در هر باب از بن کریاس ملایک بواب
اندوخته پدر به پدر سگ پاسبان این آستان و مقلده قلاده غلامی این خاندان
عزت نشان می باشد لهذا مشار الیه را برتبه بلند و لقب ارجمند صوفی درگاه
جهان پناه سرافراز و مباهی و مقرر فرمودیم که من بعد این لقب را لعلاوه
القاب در ارقام جهانگرد شاهی و احکام گیتی نورد پادشاهی نوشته باشند

رقم ضابطه نویسی که باسم میرزا محمد علی نوشته شده

چون بنزد گستی دبیر دیوان قضا
و تقدیر و زبردستی محاسب صنع و تصویر که بر گردش کلک قدرت به تنقیح
جمع و خرج جهان کون و فساد پرداخته و صفحات چرخ معلق را بنقاط

زرین

زرین و سیمین کواکب و مه کهکشان مزین ساخته فرد اکمل ذات مقدس نواب همایون
ما بیش فرد دفتر جهانبانی و دستور العمل دبیرستان شوکت و گیتی ستانی گشته و به برکات عنایات
داور ازل دمیاء انتساب بخاندان محمد و علی صلی الله و سلامه علیهما که ضابطه امور جهانبانی
و سررشته قبض و بسط مهام عالمیان را باعث نظام و علت انتظام اند اسباب سلطنت
بنام نامی ما جمع و آماده و دولت باقی برای ذات کامل الصفات اقدس افزون از
اعداد و تعداد و حیطه حساب زیاده گردیده ما نیز در ازای این عطیه والا بر ذمت همت
خسروی لازم فرمودیم که هر یک از بندگان راست قلم و غلامان عقیدت شیم را که مفرده
زنده کارها علی الاتصال باتصال نیکو خدمتی جمع نموده جمیع حسابات را در راه چاکری این دودمان
خرج و بلا خرج و مانده خامه از روی راستی سر بر خط بندگی این آستان گذاشته کیفیت
اخلاص را در صفحه ضمیر ثبت و درج نموده باشند و نسخه احوال ایشان را بجا بزه الطاف
فزون از حساب شاهی و روزنامچه حسن خدمت ایشان را بتصحیح قبول و الطاف
بی اندازه پادشاهی رسانیم مصداق این مقال حال نیکو مآل میرزا محمد علی بالقابه است

رقم نظارت سرکار خاصه که باسم محمد تقی خان ولد اصلان خان نوشته شده

از انجا که ناظم کارخانه قضا و قدر ناظر بنای این هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی و
ضبط و ربط مهام کشورگیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما گذاشته
و نظام کارخانه عالم امکان و رونق افزای بیوتات معمورهٔ این دولت ابد اقتران را
بذات کامل الصفات اقدس حواله کرده بتخت فیروز بخت سلطنت دار ایران را
بجلوس میمنت مانوس کشورستان فرخنده همایون فرماندهی و فرمانروایی عرصهٔ جهان را از تارک
مبارک اقدس سربلند و کرامت کرده از فیض بهار پیرای ارواح بید ریع شاهی اثار
طراوت و خرمی و در حدایق قلوب طلبا پدید آورده و از چشمه سار مواطف از حد
افزون ظل اللهی آب تازه بروی کار آورده ما نیز بشکرانهٔ این موهبت عظمی و سپاس گذاری این
عطیهٔ کبری بر ذمت همت فلک فرسا لازم فرمودیم که هر یک از بندگان عقیدت
کیش دودمان خلافت نشان و غلامان خاص خاندان ابالت بنیان که ابا عن جد
بشیوهٔ نیکو و بندگی ستوده و آثار صوفیگری و اخلاص خود را نسبت باین آستان سدره

اساسی

اساس و مانند با رقه بدر منیر و شعشعهٔ مهر عالمگیر بر عالمیان ظاهر نموده بمصداق صداقت الشاق
و جو... یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة از آن وجه لوح روی درگاه خدمات رب العالمین
و سربلندی آستان آل طه و یس باشند ایشان را بمنطوق و رفعناه مکانا علیا رفعت
کزین مدارج علیای رتب سلطانی و مورد عنایات بیش از پیش خاقانی نمایم چون ما
صدق این مقال حال نیکو مآل محمد تقی خان ملقب باصلان خان خادم آستان مقدسه
منورهٔ متبرکه است که مدتها از صهبای فرح بخش ابالت والای استرآباد جرعه نوش و چندی
باشا... دل آرای منصب ارجمندی توپچی باشی گری... آغوش بوده حتی الی یومنا هذا که
آغاز طلوع نیر تجلیات جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی نواب همایون ماست و هر آن
بنده که عقیدت و اخلاص قوی دست و از نشاهٔ بادهٔ خوشگوار غلامی این آستان همیشه
سرمست بوده لهذا از ابتدای ...سنه فلان معزی الیه را که منظور انظار الطاف خاص و بار
یافته خلوت سرای قرب و اختصاص بوده بمرتبه منصب جلیل القدر نظارت بیوتات
خاصه سرکار شریف سرافراز فرمودیم که مانند مردمک ابصار از روی امعان نظر بشغل نظارت

اقدام نموده لا قرة العین خود را معاف ندارد رقم علاوة القاب جرگه میرزا حسن دایم
شاه طهماسب نوشته شده چون منظور نظر اکسیر اثر اقدس و مکنون خاطر خورشید مظاهر مقدس
آن است که هر یک از بندگان آستان اقامت نشان و غلامزادگان درگاه عرش
عظمت نشان که دائماً آینه پرداخته اخلاص شان در پیشگاه وضوح [illegible]
خفا و حجاب اختفا از چهره گشوده و حسنای دل آرای حسن خدمت ایشان بر وجه
حسن و طریق احسن در منظر انظار اقدس جلوه استحسان نموده و بمصداق الذین یعملون
الصالحات انّ لهم اجراً حسنا درین دربار ملک تمثال از رهگذر حسن اعمال
شایسته نوازش و نوال الیق تر از مقرّبان حضرت شاهی و نزدیکان بساط گردون
قماط پادشاهی و بمزید عواطف و عنایات ظل اللهی سرافراز و مباهی نمائیم ما مصدق
انتقال حال نکوماَل میرزا حسن وکیل وکیل گیلان است که از سعادت اندوزان
قرب حضور همایون و کامیاب فیض خدمت میمنت مقرون می‌باشد چون در خور رفعت
اوراً بوزارت الکای مزبوره سرافراز فرمودیم بلقب ارجمند مقرّب الحضرة العالیه

کمخصوص

که مخصوص ره یافتگان درگاه و برگزیدگان این آستان عز و جاه است ممتاز
و مقرّر فرمودیم که من بعد این لقب را علاوة القاب او در ارقام مرحمت انجام و احکام
قدر قدرت قضا توان نوشته باشند رقم که در خصوص جرچی باشی گری محمد سلطان
نوشته شده چون شهنشاه کشور و خدیو سلطان از آغاز ممالک مشهود که
از معرکه انجم فلکی خورشید جهان گشا را جرچی باشی گری و ماه فلک نورد را طلیعه داری
مأمور ساخته به عنایات شامله شقه علم ظفر پرچم خاقانی ما را در رابطه زمین زمان
ماهچه لوای ظفر ریز بر آسمان افراخته و دبدبه نقاره نوبت سلطانی ما از شش جهت ولوله
در هفت اقلیم انداخته تا بر شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری بر ذمت همت
اقدس لازم فرمودیم که هر یک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن که در معارک
شجاعت پیش تازی و در صفها مردی و دلیری مانند رستم بلندی و گردن فرازی باشند آن نیز را
مقدمة الجیش و پیش جنگ پر جوش و طلیعه سازیم لهذا از ابتداء فلان محمد سلطان را
جرچی باشی فرمودیم رقم که در خصوص ... باشی میرزا محمد مهدی مقرب

نوشته شده چون از روز ازل که بانی نزهت سرای جهان و معمار معموره این بلند
ایوان قبه چرخ مقرنس را بلا آلت خشت و گل برافراشته و پیش طاق رواق آن را بشمسه
خورشید زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آیینه خانه سپهر زجاجی را بنقوش و تماثیل
اختران آراسته و نشیمن خاک را که عمارت ما بین الافلاک است سجده ایق ذات
بهجت حقایق پرداخت و بهار آرای قدرتش گلهای جار باغ عناصر را بصنع کامل
رنگ آمیز نموده و مهندس حکمتش بمفاد والارض فرشناها بسط بساط زمین و بمصداق
و بنینا فوقکم سبعا شدادا احداث منازل فلکی چرخ برین و متعدده پایه قصر
ها قصور این دولت والا سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این سلطنت
کبری را رفیع تر از طارم مهر و مه ساخته در ازاء این عارفه عظمی و شکرانه این
موهبت کبری بر ذمت همت شاهی لازم فرموده‌ایم که هر یک از ارادت کیشان را که در سر
زمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و جوهر ذاتی بی خلاف با چنار توام باشند
سزاوار امثال و اقران سرسبز و سربلند و از انوار عاطفت و عنایت بهره‌مند سازیم
از آنجا

از آنجا که مصداق این مقال حال نیکو مآل میرزا محمد مهدی مخلص بکوکب که خانه ضمیر آنجانه اخلاص
کنایه نوشته و بنیاد عمارت وجودش بآب و گل نیک اعتقادی سرشته است از ابتداء فلان
نظارت کل باغات و عمارات مبارکات واقعه در اصفهان جنت بنیان را که نمونه
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است بمشار الیه مفوض و مرجوع فرموده‌ایم که لحظه
العینی از مراسم نظارت غافل نگردد و سرکاران صاحب اهتمام و سرای داران کیوان مقام
و معماران مهندس طراز ستمار رفیع و سنگ تراشان فرهاد کیش خاراشکن و نقاشان مانی
هزار رنگ نگار و باغبانان صانع پرور بدایع کار مشار الیه را صاحب اختیار عمارات
و باغات دانند رقم صدارت ممالک باسم میرزا ابراهیم نوشته شده است
چون از نامیه ایزدی و الطاف سرمدی صدر ایوان کیوان قدر این دولت نادره بوجود مسعود ممالک
زینت پذیر و اسباب کامیابی و کامرانی و موجبات جهانگیری و جهانبانی بتأثیر دعاء رب
اشرح لی صدری و یسر لی امری در سراچه دهر وزین حصول و تیسر میباشد بازای شکرانه
این عارفه عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرموده‌ایم که هر یک از اخلاص کیشان صداقت

منشی را که در تاسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده و نوعی نمائیم که حدیقه
احمدیه
شریعت زهرا آثار از نمایش جنت ترسیم و سرابوستان ملت بیضا آب یاری حسن
سعی رشک گلزار ابراهیم کرده و از آنجا که حصول این مرام نصب و تعیین جمعی است که از
فروغ انوار فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بهره‌مند و در مراتب
دانش و کمال بفحوای آیه کریمه والذین اوتوا العلم درجات بر اکفاء و اقران خطاب
مزیت و مثال تفوق و سربلندی داشته باشند از ابتدای پارس ئیل خیریت تحویل
بلمیه
میرزا محمد ابراهیم را که مصداق انمقال فال نکو مآل او بوده برتبه بلند و منصب ارجمند
صدارت ممالک محروسه سرافراز فرمودیم رقم ایالت باسم فتحعلی خان
افشار نوشته شده چنین فرمودیم تا تایید ایزد متعال قلاات خداآفرین این شوکت
خداداد را با قلعه ذات البروج فلک قرین در متانت و استحکام لسان بروج
برین و در عرصه صولت قاهره ابیورد کم از نارستم کم از زال و دل اعدا
غلبه
از تیر دلدوز و سنان جان ستان جفاکیشان این دولت نادره همیشه دال میباشد

ما بزرا ... غلبه

ما بزرگ شکرانه این عطیه عظمی بر ذمت علیا لازم فرمودیم که هر یک از خوبان راسخ
العقیده که آثار فتح و ظفر از معارک ضمیر ایشان بر وجه جلی عیان و جوهر حدت شعور
از بارقه تیغ احوال ایشان نمایان باشد ایشان را بهره‌یاب نوازشات شایان
اشکار
سازیم از آنجا که مصداق انمقال حال نکو مآل ایالت و شوکت پناه حشمت
دستگاه عالیجاه نظام الشوکه والایاله فتحعلی خان کوسه احمدلو افشار راست که مس
قابلیتش بتاثیر اکسیر تربیت نواب همایون طلای دست افشار ولقد طینتش همیشه
از محک آزمایش کامل عیار برآمده از ابتدای یکساله او بدیل ایالت الکای
ابیورد و قلاات را با محال تابعه بعالیجاه مزبور شفقت و مبلغ سیصد تومان بمقرر
مقرر فرمودیم رقم ایالت دشتستان و تبادر باسم اصلان خان نوشته شده
چون از نتایج الطاف خداوند لطیف و دشتستان این دولت خداداد از نمایش گلهای
کامرانی نمونه گلزار ارم و سواحل بحر زخار این شوکت عظمی از منفعت بخشی و فیض
رسانی مورد امید اهل عالم میباشد لهذا بشکرانه این موهبت عظمی بر ذمت

همت علیا لازم فرموده‌ایم که هر یک از اخلاص کیشان عطوفت روش و عقیدت کیشان
صداقت منش را که بوده و زبان منبر رتبه کز رسیده و در هر امری از معاملات ملکی
تجربه اندوز گردیده باشند بمراتب عالیه بهره‌مند و مناصب مناسب سربلند فرمائیم
تا بدین وسیله هم انتظام مهمات دولت تحصیل و هم ادای حق خدمت گذاری آن بعمل
آمده باشد از آنجا که مصداق این مقال حال آنکه مآل ایالت و حشمت دستگاه
نظاماً للایالة والشوکة والحشمة عبداللطیف خان است از ابتدا بارسی ایل
مشار الیه را برتبهٔ ایالت دشتستان و تولیت آن دیوان و کل سواحل و بنادر سرافراز
و مبلغ یکصد و هشتاد تومان تبریزی مواجب در وجه او مقرر فرموده‌ایم رقم که :
برمحمد خان در خصوص خلعت نوکیشه آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت
دستگاه عالیجاها امیر الامراء العظام نظاماً للایالة والشوکة والحشمة والاقبال
برمحمد خان بیگلربیگی دار السلطنهٔ هرات بجلائل توجهات خاطر اقدس سرافراز و امتیاز
و درجهٔ اختصاص یافته بداند که چون در این عهد خجسته و زمان فرخنده که مقارن
حصول

حصول خسرو انجم بنقطهٔ حمل و هنگام بزم آرای اصحاب شغل و عمل و هر سبب از پرده
کان قوت نامیه با پیرامن ایوان از نهانخانهٔ امکان بعرصهٔ ظهور می‌آید و
هر یک از اصناف و اشجار در ساحت گلزار با اثواب مشجر و بوته دار قدمی آراید
از فیض قفانه صنع الهی لوه را خلعت سبزه کز خاره بر دوش و دشت از جوش لاله نرگس
و سنبل قصب پوش می‌باشد انتظام آمال هر یک از ترتیب یافتگان بهار الطاف همیون
ما در بزم ادم نظم و لا بهره یاب یک قسم پیرایه است و قامت احوال ان آراسته
یک نوع تشریف گرانمایه و اتصال بجا تا چون تخم مند گردد لالتر را لیروی آزاده و قامت
اخلاص را لباس برنگ دیگر رنگ در مجالس و محافل جلوه دلمه است چون در باب تحویل
از محفل اقدس مهجور و محروم دارز انجم حضور دور بوده لهذا لمفاد آنکه **بیت**
چو خورشید تابان دهد فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور یکدست خلعت مهر طلعت
بعلاوه یکثوب کرو بزی بزیفت بجهت آن عالیجاه ارسال فرموده‌ایم که در روز فیروز
نوروز سلطانی آن را پیرایه بر دوش کامرانی ساز دو بباید در ادای این عنایات

خاص که درباره آنعالیجاه روز افزون است و هیچ وقت از مراسم جان‌نثاری جبین نبوشد

و از روی امیدواری در نظم و نسق مملکت کوشد ❊ چون از روزیکه کنجور آفرینش

که بقبضهای مقالید السموات و الارض قبض و بسط امور جمهور در کف همیون ما

کشاده و از هنگامیکه خازن گنجینه ایجاد مبعد لول و عنده مفاتیح مخازن سلطنت

روی زمین را بدست گیتی‌کشای ما داده بر ذمت همت و الا لازم فرموده‌ایم که هر یک

از چاکران عقیدت‌مند که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق استخوان مبدی سینه مخزون

و لولو لالای حسن اعتقاد را در تلالو و بهار شکفه زبان در تلکون آن سفته باشند

ایشانرا بمزایای خاص ممتاز و بعواطف گوناگون سرافراز فرمائیم از آنجاکه مصداق

انتقال صورت حال میرزا محمد صاحب جمع خزانه عامره است که همیشه از گل محبت این حق

استشمام رایحه راستی و اخلاص شده از ابتدای فلان روز مبلغ یکصد تومان بر تیول مواجب

او مقرر فرمودیم که از روی امیدواری بمراسم خدمتگذاری قیام نموده نقش

ورشته اعتقاد برا بر نقد سینه بنده کرچون سکه بر زر ساند رقم اضافه

اضافه

مواجب بالم صاحب جمع قیچاقچیانه نوشته شده از روی که ازخامه خانه لطف قادر بیچون

همای بالای بخت بلند قامت اقبال فیروزمند ما الا از زیبای دارای و لباس دیبای سلطنت

و فرمان روی مطرز گشته و زکلاه سروری و کوشه دیهیم تاجداری مارونق اکلیل و فرقدانرا

بر ترک تارک فلک شکسته بر ذمت همت و الا لازم فرمودیم که هر یک از چاکران

عقیدت‌مند که شخص اخلاص‌کیش از خدمت شبانه روزی جامه شب‌اندوزی

در بر کرده و از لباس کرکی که صد رنگ خدمت به جلوه‌گاه ظهور آورده باشند ایشانرا

بعنایت شاهی سرافراز و بر دوش احوال ایشان را پیرایه پوشش خلعت امتیاز زمائیم

بنا علیه شمه از مراحم خسروانه که شامل حال صاحب جمع قیچاق خانه گردیده از ابتدا

فلان فلان مبلغ را بر مواجب او مقرر فرمودیم رقم که در خصوص مهرداری کرم

علیبیک نوشته شده ❊ چون از روزیکه پیکر لم علی اعلی و نون عنایت قادر بیهمتا نگین

سلطنت و حکمرانی بدست طالع فیروز و خاتم سلیمانی بانگشت بخت جهان افروز نواب

همایون ما در آمده بر ذمت همت و الا لازم فرمودیم که هر یک از بندگان قدیم

که مجمر آثار اخلاص را اوبره کردن جان و تنده که این دولت ابدبنیان را نقش ضمیر
عبودیت توامان کرده باشند این نزالعطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانه
مهره مندرسازیم لهذا از ابتداء یومیت ایل کرمعلی بیک کند و زلوسلاف را برتبه
مهرداری سرافراز نمودیم که مهر مبارک را عرق الحبیب حسن الاعتقاد ساخته بلوازم
امر مزبور قیام نماید رقمی که بمولانا ملا محمد زکی شیخ الاسلام نوشته
شده آنکه مولانا محمد زکی بداند که مکتوب که با انتظام دولت ابدی یافته بود
سمت وصول یافته تمیمه بازوی نصرت و تمیمه اکلیل دولت گردید درین اوان
فیروزی نشان که بتوفیق ایزد منان نسخ مراست و جبهه همت والا بود و ذوالفقار
ابدال املای لوای استبداد نموده و بغوا الورق منتشب بکلی حشیش از حین
غلجایی و افاغنه قندهار را استمداد نموده حین مزبور بمصداق استحوذ علیهم
الشیطان فانساهم ذکر الله ضرب دست دلیران و غازیان را فراموش و از قندهار
السرکاب استرکاب چند و جیوش کرده بمعاد انیکه عصیدا بحق اجل اندلسی صیاد رو داده

وبامداد

و بامداد ذوالفقار آمده که شاید بیاری کردگار از دم تیغ فولاد پیکر تیمور طالع غازیان که جوهر فیه
بأس شدید است و منافع للناس است از آن مداد تصورش در عالم اوهام چاک افکن قلوب
دلهای اعدا است جان بدربرده باشند خاشاک راه بر سیلاب و باشا خص گذر بر
آفتاب بندند از آنجا که همیشه تائید حضرت داور مقدمة الجیش موکب قیامت اثر و
فتح و ظفر طلیعه زادل ضیغم شکار غضنفر ذو مضمون آیه کریمه و ایدناه بجنود لم تروها
سپاه ظفر پیکر و جیوش اقبال و سرورش و انتم الاعلون والله معکم و لن یترکم اعمالکم با نهای
منهیان الاریکی سمعه افروز خاطر حقیقت سکال بوده آمدن هر دو برگشته بخت ذلیل
آمد کاروان دود و بدام آمده از صید دلیران لشکر شکار دانسته بهمراهی و فود غایات — دو د دبعی الی آنجا است
سجان با افواج قاهره ظفر مناقب کتائب کما جرد السیف فهم بصیرها
الدهر للغیوم کتائب توکل بر خالق جزو کل کرده باذن سلطان اقلیم ولایت دار تضا
علی ابن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا کوس قیامت غریو رزم ساز را
بلند آوازه و لوای کشورکشا یه فلک فرسا ساخته از ارض اقدس حرکت واقع شده

اما چون لشکر کشی و جنگ جوی و سپه آرائی و جهان پوئی جز این امر داعی نیست که شمع جهان
افروز دین مصطفوی بهواداری مشکوة حمایت ایزدی از صرصر فتن مصون و کافهٔ
خلایق که بهین ودایع خالق‌اند از تطاول قهرمان اعادی مامون بوده کار ممالک صحت
مزاج و لقد ملت حقه در عرصهٔ گیتی رواج یابد بر زادگان علم و علم که سالک مسالک
مسلمانی و طالب رضای سبحانی‌اند لازم است که چنانچه لشکریان به بذل جان و ارباب
مکنت بصرف مال در راه دین مبین ذخیره اندوز سعادت میباشند ایشان نیز بقدر
قدرت و توان دست اعانت بلند و همراه کردن فوج چیره دست دعا که لشکر
خصم افکن و سپاه دشمن شکن را بهتر از آن مددی نمیباشد امداد و یاری غازیان
نصرت پیوند نمایند فی الواقع همیشه کشایش ابواب فتوح بعد از تفضلات خداوندی
بدست یاری دعای اتقیا میسر و به برکات انفاس همت اساس اتقیا حق
شناس اسباب فتح و ظفر در پیشگاه حصول جلوه گر بوده است میباید که آن
فضائل مآب در ایام و لیالی متبرکه تمامی فضلای دانشمندان و صلحا و درویشان را

که در معرکه

۵

که در معرکهٔ جهاد نفس سپر و بر ابدیع و دارعهٔ عبادت و اسلحهٔ صلاح آراسته و جوشن دعا
ایشان حرز دافع بتر قضا و جنهٔ دافعهٔ سهام بلا و سهم اللیل آهشان در ظلمت شب
از سپر نه قبهٔ سپهر برگذشته بر هدف مراد کارگر میاید باشارهٔ خوف البحر بیاد کرده
اعدا را آب میرسانند و بقاموس قدرت زورق کشتی شکستگان طمطام حادثات را
از گرداب سرگشتگی میرهانند و از دم تیغ ایشان سیف مسلول خصم را چون پیر مشلول
اثر نباشد و با اعتصام همت ایشان ایام حیات عدوی بدسگال کیش اختتام
نباید در جوامع و جمعات جمع و در صباح و مسا توسل با دعیهٔ اجابت سمات
جویند و قدح دلها را از شراب طهور دعا لبریز ساخته بختم سوره و آیات و قرآن که
مصباح متهجدان صوامع لاهوت و مفتاح کنز العرفان را ملکوت است طریق استفتاح
بپویند بدان صیغی دلیش افغان را بر بازوی تایید خدا و قوت سرپنجهٔ دعا از طاق
هستی بر اندازند و خاک عرصهٔ ایران را باب شمشیر آتشبار هواخواهان از لوح وجود
اعدا پاک سازند در رقم مبارکی که قبل از سلطنت والا رتبت بمیرزا محمد رضا خان متوا

شرح عبارت از ... باشد درست

لاهوت عبارت از فلک نهم است

نوشته شده عالیجاه سلالة السادات العظام میرزا محمد رضا متولی و کلانتر دار العهد
اعیان و اهالی مشهد مقدس معلی آنکه بتوفیقات الهی موفق و بتوجهات خواطر عاما
مستوثق بوده بدانند که درین مدت که زمام روای ایران بذات شریف نواب
کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت هر روزه امری حادث و بمصلحت سنجی
کارگذاران آن دولت سنوح حادثه را باعث میگشت که مردم خواب راحت در خواب
نمیدیدند و از میزان عدالت ایشان غیر بار گران زحمت نمیکشیدند بعض دیگر از
شاخسار اقبالشان بجای گل دست حسرت بر سر میزدند و بر از خوان احسانشان
بجای نواله خون جگر میخوردند لهذا بمفاد تلک الایام نداولها بین الناس بمصلحت و کنکاش
عقلای قزلباش و روسای این زمره حق تلاش خلع خلعت سلطنت و پادشاهی
از قامت اقبال نواب سابق الذکر گشته امر سلطنت و پادشاهی و شغل زمانداری
و شهنشاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان بدستور که با نواب سابق الالقاب
بود بحضرت گردون مهد فیروز عهد سکندر رتبت آسمان تخت مظفر لوای

دارا تمکناه

دارا تمکناه الحکم صبیا در تعاظم مکانا علیا ملک و ملت را وارث سلطان ابن
سلطان شاه عباس ثالث خلد الله ملکه و صانه عن الحوادث مقرر یافته
رونق منابر و وجوه دنانیر در ممالک محروسه سلطانی باسم سامی و نام نامی قرة باصره
کشورستانی و غره ناصیه جهانبانی آرایش پذیرفت و ارض اقدس بجهت تمکث
و توقف نواب سابق الالقاب معین گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش مامور
شده نیابد مضمون رقم مطاع را در مجمع عام گوشزد دور و نزدیک و ترک
و تاجیک ساخته وضیع و شریف را ازین مژده دلپذیر مستبشر و بالطاف الهی
مستظهر سازند رقم ایضا بمیرزا رضا رضوی نوشته شده است بعنوان والا
آنکه میرزا رضای رضوی بالقابه بعنایات سجایای موفق و بعواطف خاطر عاطف
مستوثق بوده بداند که درینوقت بعنایت الهی سطوت مجاهدین لرزه افکن
قالب قلوب بدکیشان و از تاب توپهای آتش دم بتهای محرقه قزلی کالبد
بداندیشان گشته سیف مسلول غازیان مشلول و فرق اعادی مدقوق میباشد

بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مردن در رکاب والا زنده اندگاهی
ناخوش مزاج و به طبیب محتاج و وسیله جوی علاج میکردند هر چند که التهاب
دل دلیران جز بگرفتن خون خصم فرو نمی نشیند و استسقاء تشنه کامان جز بجوی خون
آتش می تسکین نمی پذیرد و اما چون نزد عقلا هر دو جهان عالم صورت و بدیهی عقلاء کن
جهان حضور طبیب از اسباب حفظ صحت و ازاله مرض است و قطع نظر
از این معنی نسخه مطلب طبیب آن سرکار فیض آثار انجام باید در مزاج علیلان
عالم امکان حکم شربت دینار و مادة الحیوة خواهد داشت لهذا بو صدور رقم شریف
مسادی فلان مبلغ از وجوهات آستانه مقدسه برای ادویه تسلیم بکنند از
اطبای آن سرکار نموده آنرا باستعجال روانه اردوی معلی نمایند که بقانون کتاب
اشتغال فرموده باشند

فرمان همایون بنیابت السلطنه تبریز نوشته شده

انکه نایب السلطنه تبریز بعواطف بیکران و توجهات خاطر اعلی عز اختصاص
یافته بدانند از آنجا که خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی بمصداق تؤتی الملک من تشاء

تنزع الملک

و تنزع الملک ممن تشاء برده و قبول فرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شغل جلیل پادشاهی
بمفاد مصدوقه تعز من تشاء و تذل من تشاء بحکمت اندیشی شهنشاه لم یزل مربوط
میباشد درین اوان سعادت نشان که بمقتضای و تلک الایام نداولها بین الناس
بمصلحت سنجی کارگذاران تقدیر اورنگ سلطنت و حکمرانی و سریر زمان روائی و جهانبانی
بوجود اقدس اعلی حضرت گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت مظهر آثار و آتیناه
الحکم صبیا و مظهر آیات و رفعناه مکانا علیا آنکه چون شخص مقدسش در کودکی
چون طفل عین بینش در دیده نورانیت و چون عدالتش در بدو کار مانند مهر انور کرم
جهانداری و مملکت پروری یعنی انتظام ملک و ملت را باعث کشور دین و
دولت را وارث شاه عباس صان الله عمره و دولته عن الحوادث آرایش
پذیرفته و روکش منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و اسم سامی آن قرة باصره شهریاری
و غرة ناصیه جهانداری زینت گرفته طلاع فاخره آفتاب مثال بآن عالیشان
ولی کرده کان جنود نصرت نشان و با سکه مبارکه ارسال شده میباید که حکم

همایون مطلع خورشید نمون را بآیین تمام استقبال و خلعت زیور دوش اعتبار و رقم الزفرا
زینت تارک افتخار ساخته موافق ضابطه و دستور مجلس جشن و سرور آراسته خلاع
سرکردگان را بایشان تسلیم و در ازای این عطیه سجدات ایزدی تقدیم نموده
سکه نامی در دار الضرب تبریز نقش جبین طلا و نقره سازد و نقاره شادمانی
بلند آوازه و خاطر خاص و عام را از این مژده دلپذیر فرح و مسرت بی اندازه کرده حکم
والا را باطراف ممالک آذربایجان فرستد رقم این بدر جواب عرضیه ملا حسن
مدرس هزار جریب نوشته شده آنکه ملا حسن مدرس هزار جریب از فرط عنایات
و جدوات توجهات خاطر عاطر اقتباس انوار امیدواری نموده بدانند که عریضه
مجمل آن فضیلت پناه بیان معانی اخلاص و تلخیص مطول حسن عقاید و اختصاص
او منوط ذریعه تمهید شرایط الطاف بروجه کافی و وسیله تکمیل اشفاق بنهج
وافی گردید شغل تدریس را که ما کان درباره آن مطلب داشتیم اما استدعای حق
التدریس گنجایش نداشت زیرا که وظیفه ایشان دعاگوی و نیکو سپاسی و ذخیره

دنیا

۵۳

دنیا و زاد معاد این نقد محصل و جامعه عبادت است و از امثال آن فضایل مآب
که عارف بحقایق و واقف دقایق میباشند پسندیده آن است که خالصاً لوجه الله
در حجره مدرسه افادت منبر اضواء مصابیح افضال قیام و از حدایق حقایق
معارف و ریاض الآلاء عوارف ترویج محافل قلوب انام و شور شبستان ضمایر خاص
و عام نموده و از ابحر انثار علوم دینیه طالب حطام دنیویه نباشند بمفاد ما اسئلکم
و تحتهم فهو مخصص معنی الصورت مطابق و اسم بمسمی و باطن بظاهر موافق داشته
باشند و زمانیکه بجانب مجدت پناه ایلچی نوشته شده عالیجاه محمد حسین فلان القابه
بداند که شرحیکه در باب مقدمه ابراء و روانه ساختن کشتی خود به بندر انطالیه
از خود خانا برای اصلاح بعضی مواد و رفع دو نکالشته که نامه اظهار ساخته
بودند اگر چه قبل از ورود موسی الیهم بمفاد کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن انطالیه را براه اطاعت
ارشاد و ترغیب بقبول مطاوعت و انقیاد نموده بودیم لیکن اینه فتنه بر فرستادگان

الفا لیجاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساختیم که ادای سفارشات وتبلیغ مضمون نگارشات

بحث کیفی

الغالیجاه مایه بعد از مراجعت معلوم نشده مایز ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح

لکم برهان قوله انه تو لاّ با نطالیفه کسیح کفش لبر الکنت نزم سنک سفتی است انجماعه

نه با نظالیفه در مقام اخلاص مند و نه با لغالیجاه در صدد موافقت واختصاص یحلفون

بالله انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون واز کل بنای احوال

انکرده انکار دورنکی واضح دارد امینه حال ایشان صورت نفاق وعکس وفاق

ظاهر ولایح است وما وجدنا لاکثرهم من عهد سواء علیهم ءانذرتهم

ام لم تنذرهم لا یؤمنون این حال از ناصیه حال الفوقه پیدا است لیکن وما یمکرون

الا بانفسهم انهم یکیدون کیدا واکید کیدا وهمانا انطالیفه دور از خود اجل

نزدیک بفاد واذا جاءت الحین صارت العین دیده بصیرت تیره وتاریک کشته

که بمدلول کمثل العنکبوت اتخذت بیتا حصار قلعه را ماوی دکر کشیراد دست مایه

محکن دانسته اند بلی اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له از انجا که بر اختصاص با فتکان

مفاد ترفع

مفاد ترفع درجات من تشاء ودعوای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته لازم است که در حمایت

وپاسداری احوال خلایق کوشیده واز رنج وعنای طالبان هنکامه فتنه والفتنة اشد من القتل که مهلک

الحرث والنسل والله لا یحب الفساد دو طایفه الجین دیده پوشیده از اطاعت کیشان

بحکم وان جنحوا للسلم فاجنح لها رفع حیف هر عده وعده مصداق فان لم یعتزلو

کم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم

سل سیف نماید انجا نزارد ز فرقه ابدالها الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه

ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض بجز اطاعت منظور

دیکر از کیشان لسه صد بدکثیر بر روی انجماعت بغیر از سد پدراه یاجوج فداری

ملحوظ نیست لیکن ایشان هیچ خواهانند که بمحض حرف رفع این امر شکرف کرده بار اعاده

عادت قدیم نامبند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم هرچند که معلوم است

که اطوار ایشان کرده عذر از نامرضی طبع آن لازم است صدیق صداقت شعار است

ولقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون اما بنا بر حکم ولا تحزن علیهم

ولایک فی ضیق مما یمکرون از آن رهگذر خلجان بخواطر راه ندهند که ان شاء الله وخامت آن

کار عنقریب به روزگار آن طایفه عاید خواهد شد در این صورت آن عالیجاه امانت

ودیانت آیین را هم منافی رضای جناب باری دهم مخالف شیوه حق گزینی و صلاح

قت شعاری خواهند دانست که بحول و قوة الهی قطع کار آن طایفه بدم شمشیر تیز

و طیور ارواح ایشان صید چنگال شهباز تیغ خونریز خواهد بود و سایر امور

رجوع بتقریر فرستادگان مزبور که در ایلچی حضور مذکور خواهند ساخت

فرمانی که بوزیر هرات در مقام عتاب نوشته شده آنکه امیر مهراب بیک وزیر

هرات بداند که در این وقت بعرض رسید که آن وزارت پناه در قلعه کارخانه عمارات عالیه و

قهوه خانه و خلوتسرای و حرمسرا ریخته اندوه املاک منقولات براه انداخته چنانچه

تدبیر او عرصه را بدین شهر تنگ کرده و سعت دستگاه او عرصه را بر اهل قلعه هرات تنگ

کرده و کلاهی که در عاریت سرای دهر در هر ملک و شهر ریخته که روی داریم همیشه خانه

بر دوش وار ساخته زیغ و زحمت خوانابه نوش آن وزارت پناه که از ادنی چاکران این

فانزالکم

فانزالکم با وصف آنکه او را هیچ قسمی حقی از تسخیر آب و گل آنجا بار نیست بچه جهت رایت

تصرف در خاک آن سرزمین فرو برده رسم خدمت را فراموش کرده آنکه ادعای قدمت

خدمت میکنند او را چه قدمکی میباشد حکم حمالة الحطب دارد که مصرفش حمل همه وابست

اگر متحمل این بار و بهیمه ضرب و شتم زمان بردار شد مثل جوی در آخور ریخته میشود

دالان کردن او عرصه امتحان شمشیر خواهد شد در مدت بغیر از آنکه مشغول خوردن زن

بوده کاهی برسم یقین تحسین نموده دیگر چه کار کرده است همچنانکه ناخوشی فیمابین عالیجاها

سردار و حاکم قندهار و بیگلربیگی هرات رفته آب فتنه ایست که انبوه سعی او کشیده

و این شرارتها شراره ایست که از چقماق دو بر هم زدن ظاهر گردیده بهر حال مقرر فرمودیم

که عالیجاهان مشار الیهما عمارت جدیده و حمام و املاکی که آن وزارت پناه در دار السلطنه

هرات و توابع تحصیل کرده بجهت دیوان اعلی ضبط و خانه که برای سکنای او کافی باشد

متصرف او دهند میباید که بهمان خانه محقر و سامان اکتفا کرده بساط بزرگی که در چیده اند

برچیند او قاتی که صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع صرف خدمت اینه دولت

نماید که بحول و قوه یزدان امادهای که منور امید دولت افروخته الست نان جفاکشان شهراه
بخته است احتیاج بخریدن ملک و لبنان ندارد و مراسله که در خصوص رسیدن وجه
وسالت نوشته بوده مخلص پر با معروض رای آفتاب ضیای ممالک آرای دارد که در حالتی
که ماه شاهد ضمیر از شکنج شکنجه حوادث زمان مانند جعد مشکین مویان خطا و ختن
کره هم رفته و آئینه طبع اخلاص سیر از غبار اقساط بر سپهر نفاق هیئه دگرد اکری حرکات
چرخ غدار اندیشه چون صفحه عارض نوخطان از حزنک الم پذیرفته از لیغ لعارت
اختر درخشان کشته بود که کوکب بماما از فروغ غبار التش غمضگارا چشم
روشنی گفت و از طراز طرز دانا و بنده نوازی مرغوله موی صبح الوجه خوانا گردید که
عارض بتان چگل از حسرت شکفتگی رخسارش چون گل در خون خفت یعنی رقیمه
کریمه اشفاق مشحون و عنایت نامه التفات مضمون که نامزد این بنده اخلاص
مؤدون شده بود شرف وصول بخشیده اسباب مباهات را سرمایه و قامت
مطلوب مرام را پیرایه گردیده و موازی یکهزار عدد اشرفی مسکوک انجم درخشش
که از خزانه

که از خزانه جود آسمان قسمت اعلی حضرت سکندر شوکت دارا درایت فرمان معموره ارض بالطول
والعرض مظهر مصدوقه انا جعلناک خلیفة فی الارض سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی
اسکندر ذوالقرنین شارع امان الخافقین پادشاه اسلام پناه جم وقار شاهنشاه ظل الله سلیمان
اقتدار لازالت نقود احکام العلیة رائجة فی الاقطار و الامصار مواهبت و احسان شده
بود با یکعدد ساعت طلای مجوهر که بدقیقه با طلوع و الآن از کار رعا طلعت مدار عالم آرای
یافته بود بوکالت حضرت وزیر مکرم و دستور معظم الحاج احمد پاشا واصل گشته از تاثیر
اکسیر عطیه بهیه لله الحمد لنقد مزیف وجود این بیوجود در دار العیار هستی هم قدر طلای
احمر و ذره پرور بهای آفتاب انعطاف باب مرحمت خسروانه درباره این بنده چون
مهر انور سکه پذیر گردیده داراب آیه آینه اصفانه که طلعه بر ساعت سعد میزد دل اخلاص
منزل در فضای سینه از ذوق طرقاطرق گردیده و عقرب نوایب از غیرت آن مانند
مار بر خود پیچیده و زبان مدحت از عین عبودیت ساعة فساعة بشکرگذاری این
عواطف حقه پرداخت و ازین موهبت بی دریغ زورق افتخار بر چرخ دوار افراخت

ان شاء الله تعالی چنانکه صرهٔ فلک بنقود کامل عیار کواکب مشحون و درر زراری و لآلی ثواقب
در مخازن سپهر مخزون و ساعت اوقات و ازمان بدقایق و ثوانی منوط و چرخ گردان بر محور
کهکشان مربوط است کلید خزاین ارکان جهان و مقالید کشور عرصهٔ امکان در ید
قدرت و قبضهٔ ملک آرای حضرت شاهنشاه ظل الله و خلیفة الاسلام پناه بود ایام
سعادت و اقبال بندگان عالی باعث قیام و قیام ساعت پیوسته بار بموجب
امر لازم الاذعان همیون عالیجاه مصطفی خان رفع غایلهٔ کلفت و تمهید رسم الفت
نموده در دار السلام لوداده از سایه گزینان قصر بیقصور آن دولت ابد مبانی کام
یابان نعم بمنتهای عنایات سلطانی نیوبد ان لوه العزیز بر وفق مراضی اولیای نعم در اتمام
و تکمیل امر سفارت و تشیید اساس مسالمت مستلزم الحجز دان ره تعی مشکورة الظهور
خواهد آورد باقی ظلال دولت و اقبال مخلد و لایزال باد فرمان که در فتح هرات
بتمامی ولایت ایران نوشته شده زمان همیون شد آنکه کلانتر و اهالی و اعیان
ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستظهر و مستوثق بوده

بدانند

بدانند از آنجا که به برکات عنایات ایزد داور جل شانه و یمن تولای خاندان ائمهٔ اثنا عشر
علیهم صلوات الله الملک الاکبر تیغ هلال آسای فلک سای عالمآرا در فتح شهرها فی صیت
ماه نو و موکب سعادت قرین رایات نصرت و ظفر مشیر رود و جیوش اقبال نیروی سرکش علمی
و انزل له جنوداً لم تروها از نزد بار بهر دیار و دیار بزد بیخت فیروز گرد کشلی قلاع و بلاد دست
دیگر است درین اوان میمنت نشان العواطف نادر منان افاغنهٔ ابدالی هرات را که از دم
شمشیر غازیان ظفر و بهادران ارث در رکاب کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
فرار و بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً در
قلعهٔ هرات متحصن و متواری بودند بفاد و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال
تبدل الفهوای و زلزلوا زلزالاً شدیداً ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته
از شدت جوع بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمده بودند بمضمون کریمهٔ
و ان احد من المشرکین استجارک فاجره و بمدلول احسن العفو عند القدرة
القاهرة الطایفه را امان و بکوچیدن از قلعهٔ هرات فرمان دادیم و از شصت هزار

خانوار بیشتر از آن که نامدار بیجان در عرصهٔ فلاکت و در ورطهٔ هلاکت حیران مانده بودند اکثر را
با خانه کوچ کانّهم جرادٌ منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان الی بخارا و شهر باره
رسانیدیم و لله الحمد بمقالید تائید ایزدی فتح قلعهٔ هرات میسّر و تمامی اهل مزبور با طوایف
غلجای قندهار که با آن طایفه اتفاق و در زمره بودند مطیع و منخرط گشته طوق اطاعت
و چاکری و قلادهٔ خدمت در زمان بر گردن گرفتند و در خلال این احوال که از
انجام مهام هرات الی قندهار فراغتی حاصل و تمامی ممالک آن حدود خراسان را
ضمیمه کامل نموده‌ایم نوشتهٔ پادشاه والاجاه عالیجاه محمدرضا خان عبدالله‌لو که بسفارت
روم مأمور بود رسید مشعر بر اینکه فیمابین او و اولیای دولت علیّهٔ عثمانیه چنین قرار یافته
که ممالک آن طرف رود ارس با روسیه و این طرف بقزلباش تعلق داشته باشد
الحق این مصالحه در نظر اولوالالباب حکم نقش بر آب و نمونهٔ موج سراب دارد
زیرا که جزو اعظم امر مصالحه و مقصود اصلی استخلاص ممالک ایران بود که مطلق
بآن نپرداخته و آن امر اهم را در ضمن صلح بوجه مندرج و مذکور نساخته وجود
امثال

امثال ما بندگان و بتوفیق کردگار در رتبهٔ برتری و اقتدار سروری یافته‌ایم برای همین است
که بمقتضای کلکم راعٍ و کلکم مسئولٌ عن رعیته صیانت ضعفا و یاری اسرا منوط بکسر
مخالفین را از سر مسلمین رفع و مادّهٔ مفاسد ها را از مزاج ممالک رفع کنیم نه
اینکه تغافل و از کار گرفتاران تجاهل کرده تابع رای دشمن و رضاجوی خواهش خصم عهد
شکن باشیم بحمد الله و قوّته امروز روز اعلای دین ابره دست اقبال خسروی چهره
ضعف بدخواهان قوی و غلبهٔ از دین مرتضوی آلت در این صورت از آن طایفهٔ
بدسگال که بفحوای آیهٔ کریمهٔ فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور
اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بألسنة
حدادٍ اشحّة علی الخیر مصداق حال ایشان است تحمل این گونه امور بودن
از حمیت دور و منافی طبع غیور چرا باید این تکلیف را شنید و این تلخی کشید چون
صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت
خاقانی بود لهذا الیوم امضا متردد نمودیم که شب نیز با مکان اقدس ارفع

همایون اعلی عرض شده که مصالحه مزبور موقوف دارند معلوم است که روانه ساختن
و رانمت ایلچی مزبور را از راه التجا بوده و الا طبع منیر اقدس هم راضی بانعقاد نیست
بهرحال چون از آنجا که سرپنجه شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت امیرالمؤمنان
و مولای متقیان مظهر العجایب و الغرایب علی ابن ابی طالب علیه السلام گریبان
گیر دل عطوفت قرین و ضمیر حقانیت گزین و توفیق اخلاص السرای مسلمین
ممد تمارب و مسائل میباشد ان شاء الله تعالی بعد از علیه قطاع بهم عنان جنود غیبی
و هم رکاب با تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و از رضا طلبی این
مؤمن رضا علیه آلاف التحیة و الثنا مرخص گشته و با جیوش بر فتح جوی قوی چنگ
صف شکن و عساکر ظفر بر خوی فیروز جنگ بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه
مقصود خواهیم شد تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذالک غدا الا ان یشاء الله بعد از قدم همی بر ره فرزندان تصدق ما
بدرقه رهبت شود همت شحنه نجف و هر کس که درین امر اجل و داریم مصلحت

داخل

داخل از حوزه اسلام خارج بود قتل باشد از کوت حمیت عاری و با بهره از سعادت دینداری
دستزاد از لعن حضرت باری خواهد بود حکایت منظوم شنیدم که در دولت معتصم اسیری گرفتار
شد از عجم روان کرد از دیده‌ها سیل خون بنالید از ضعف حال زبون که ای معتصم غافلی
داد الغیرت بدست مخالف فتادم تو ای شمع روشن نفانوس ملک زنو در امان است تا
موس ملک رعایا امان پروران تو اند همه دختران خواهران تو اند مخالف بر اشفت زین
گفتگو ز روی عقب سیلی زد براو که الحال شاه شما معتصم ز ابلق سواران ملک عجم
تزام کند لشکر بیشمار بعزم نجات تو گردد سوار غرض را بلندک زمان آن خبر رساند
بیکی با آن بوم و بر ز غیرت در آمد ز جا معتصم صلا زد بگردون ملک عجم که هر کس که دارد
ز مردی نشان بکشد مرکب ابلقی زیر ران ز بهر خلاصی آن کلب اسیر در آمد ز جا لشکر بی نظیر
تدارک چنین دیدان بشهریار برآورد از جان دشمن دمار درین دم که از شیعیان عجم
اسیرند در دست اهل ستم که از ناله دادشان صبح و شام سیه گشته این طارم نیل فام
یقین است بر زمره شیعیان که شاه خراسان امام زمان نبوده است از بهر اهل عجم

بناموس غیرت کم از معتصم ٭ خصوصاً که از فضل و لطف اله ٭ ظفر هم عنان است با این سپاه ٭
بفضل خدا و بلطف امام ٭ ز افغان کشیدم خوش انتقام ٭ نمانده درین مرز و بوم دیر زمان ٭
ز افغان بدعهد نام و نشان ٭ درین دشت شد از بس افغان فگار ٭ قزلباش گردیده هر بوته
خار ٭ ز قتل اعادی ز بس خورده خون ٭ شده جوهر تیغها لاله گون ٭ گرفتم بتوفیق پروردگار ٭
هرات الشمشیر تا قندهار ٭ بافواج درگاه نجف نمودم باخلاص روی انعطاف ٭ که آن آستان را
زیارت کنم ٭ ایران خود را صیانت کنم ٭ بگیرم از رومیان کینه را ٭ نمایم اعدای دیرینه را
شود دین روم هر کس تامل کنند ٭ ز پا خیر تنها تحمل کنند ٭ حلالست هم خون هم مال او ٭ پرداخت
از دین بد احوال او ٭ درین وقت رفیع مقدار عمدة الاماجد محمد قلی بیک افشار را برای عرض
بعضی مواد روانه درگاه سپهر پناه به اعلام این مراتب پرداختیم که منتظر ورود موکب مسعود
ما را باشند چون عهد کردیم که در مملکت هرات احدی را نقصان نرسد و حملة
اکابر آن ولایت در راه دین و دولت ابد مدت متحمل متاعب بی‌نهایت شده‌اند
بعلت مژده کار او و غیره دیناری باحدی ندهند در عهده داشتند

مراسله

مراسله که بوزیر صاحب تدبیر خوندکار روم نوشته شده است

بعد ما مشهور رای شریف میدارد که مکتوب مرغوب رسیده کمال شکرگذاری از این حالات
که مقالید رتق و فتق و عقد امور آن دولت عالیه در دست کفالت آن عالیجاه والاجاه که
بصفت هوش و آگاهی بصلاح اندیشی و دولتخواهی اتصاف و اشتهار دارند میباشد
اما آنچه در باب دو ماده که از جمله شروط خمسه میباشد بعدم رضای افندیان عظام
روم و قبول نکردن قضاة و شیخ الاسلام آن مرز و بوم حواله کرده بودند از نوشته مشار الیه
چیزی مفهوم نگشت بیشتر موجب تعجب گردید که با وصف اینکه بر اهل شرع و عرف بل جمهور
انام سمت وضوح و تحقق دارد که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنای تقلید بر
یک مذهب بوده بعد از مدتی سلاطین عصر بسبب شیوع اختلاف در میان امت برای
رفع نزاع و فساد و بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشتند معهذا که در اوان ماده گفتگو
آنقدر اشتداد داشت علاوه خصومت فی ما بین امت نبویه بمراتب اشتداد قوی
و ایذای مسلمانان بگفتار رفیع و لشکری شود درین هر که مقتضی مصلحت انام و خیریت حال اسلام است

چرا باید مضایقه شود الحمد لله که آن وزیر صاحب رای واقف دقایق هر امری میباشد
خود انصاف دهند که کجا روا است که اهل اسلام بیکدیگر افتاده کفار در میان فرصت
جسته بالسر و نهب بلاد مسلمین دست تطاول دراز کنند اسرای ایشان در اسواق
دست بدست و در کنایس خاج پرست کرده هرگاه رفع غائله ف د در ازمنه سابقه
بنا بر چهار مذهب نتوانستند گذاشته چرا الکنون بر پنج مذهب نتوانستند شد چون
امر خلاف پیشنهاد دو دولتین است مقتضای مقام آن بود که در زمان صاحب نام
دانندیان عظام فیمابین آمد و شد نموده متوجه انجام و اختتام این دو امر نیکو فرجام
شوند ایلچیان رخصت انصراف یافته معاودت نموده اند اما تا بازآل آن وزیر نیکو
خواه توقع آنست که واسطه اصلاح و باعث انجاح فوز و نجاح گشته نوعی شود که
پیغامهای جمله دو دولتخواهان ایشان که دو امر موقوف علیهما نیز در دولت علیه صورت
قبول و حصول یابد هر مسئله که راقم حروف بوزیر اعظم نوشته و عهد شده است مشهود دیده
میدارد که قبل از این مخلص با رفقا بموجب امر دارش دو اشاره اگر بندگان اقدس

که جابهای

که جابهای جهانیان فدایش باد هموره باید دولت علیه زیاده لازمه سعی و اعانت
و همراهی و شرایط صلاح اندیشی و خیرخواهی از جانب خدام کرام بعمل آید که بعد از
انصراف از این باب خلافت مدار سعی جمله بعرض اقدس نیز رسید چون در زمان
رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنای اسلام بر یک طریقه بود بعد از آن بمدتی امام اعظم
کتابها در فروع احکام اسلام نوشته اهل اسلام مقلد آن طریقه و بعد از مدتی امام مالک
بدستور کتابها در فروع نوشته که اختلافی در اکثر مسائل با طریقه امام اعظم و جمعی
از اهل اسلام بتقلید طریقه امام مالکی و بعد از امام مالک بمدتی امام شافعی
نیز کتابها در فروع احکام اسلام نوشته است که آن نیز اختلاف با طریقه امام
مالک و امام اعظم دارد جمعی از اهل اسلام مقلد آن طریقه میباشند و بعد از آن
در اواخر بنی عباس امام احمد ابن حنبل ظهور و او نیز کتابها در فروع اسلام که مخالف
با طریقه ثلثه سابقه دارد نوشته و جمعی نیز مقلد این طریقه میباشد و در زمان
دولت بنی عباس باعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین بعض از اهل اسلام که مقلد

طرق خارج از طرق اربعه بوده اند در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر برآمده فی الجمله نزاع و فتنه
در میان فرق اسلام تا این جهت رسیده آخر الامر باعتبار رفع فتنه و جدال خلیفه
عصر بتصدیق علمای آن زمان بنا بر این گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده
همه را از جملهٔ اسلام شمرده هر یکی را در طریقهٔ خود مصاب دانند چون از ایام ظهور
سلسلهٔ صفویه اما زمان جلوس میمنت مانوس باعتبار اختلاف مذهب فتنه و
فساد عظمی در میان اهل اسلام بهم رسیده بود که هر یک یکدیگر را نهب و اسیر و قتل
و اسرار در میان خود دکفر و بیع و شرا نموده اند بنا بر علیه بندگان اقدس بعد از
التزام اهل اسلام که تارک بدع باشند از اعلحضرت خوندکار خواهش این پنج مطلب
نمودند که یکی از آنجمله این است که ملت جعفریه را خامس ملت اربعه دانسته تا رفع
غائله فی ما بین العباد گردد در این باب رقم مبارک لمعه افزا از آن عالیجناب
از موقف اعلی الشرف صدور یافته بود که رقم مزبور را حجت دارد در ودخول با آن
صدود بایشان رسانیده ایشان بزعم اللطیفه بخدمت بندگان اقدس با این مضمون

نوشته

نوشته بوده اند که هیچ یک از سلاطین سابقه چنین خواهش از پادشاه اسلام نکرده اند
این تکلیف موقوف باشد از انصاف از جانب نواب شهزاده نور الله میرزا در جواب
عریضهٔ مزبور نوشته شده بود که هر گاه در ایام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنای
اسلام بر یک طریقه بود چه نحو شده که در ایام بنی عباس که مدتهای مدید از هجرت گذشته
بود بنای اسلام بر چهار رسته اشتکاف انشعاب از ایشان شده بود جوابا که در نوبت
از جانب آن عالیجناب رسیده این است که زوج ملت جعفری در میان زوج ائمه
اربعه صریحا و تعدیلا مذکور نیست و بر ظاهر است که این امر شرف جواب این مطلب
نمیشود آن عالیجناب لله الحمد تا به روی زمین داستواره شرع مبین و خیرخواه کافه
ملل میباشد بر ذمهٔ ایشان و این دوستی ایشان لازم است که آنچه محض حق و حق
محض است در دولتین در احواب امور صورت که منتج اصلاح و متضمن فوز و فلاح
باشد سعی بلیغ مبذول داریم و در اعلحضرت شاهنشاهی آنست که برای رفع فتنه
بتصدیق علمای مذاهب اسلام در فروع بموجب امر سلاطین سلف بر چهار قرار

یافته حال که درمیان این فرقه مادهٔ فساد و خصومت باشد و اقوی و اسرای مسلمان
درمیان کفار بیع و شری میشود چه ضرر و منفعت دارد که احکام بنای زندیه و تقلید
دریغ فرا گیرد و بکار رود است که اهل اسلام بیکدیگر درافتاده کفار درمیانه فرصت جسته
بالشه نهب و اسیر اموال و اولاد و متکلمین نمائینه و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع
و شری دست بدست در کنائس فاج برپت کرده البته اینمعنی موجب خوشنودی ضداد
مقرون برضای جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین رضوان الله
علیهم اجمعین نخواهد بود و کار بجای رسیده که بسیاری از امت نبویه درمیانه تلف
و بر طرف شوند و نهادن در این امر موجب مفاسد عظیمه گردد و از انجا که پیوسته
پاسداری بیضه اسلام و حمایت ناموس امت حضرت سید الانام منظور نظر
حقانیت منظر می‌باشد اهم و اصوب آنست که آن عالیجناب مقدس
القاب درین باب خود را معاف ندارند و باقتضای محامد ذات ملکی
صفات بذل وجهد درین باب لازم و لوحی فرمایند که برکت سعی و اهتمام

برهم آن

و برهم آن گردد با احتشام امور معهوده بر وجه اسهل و اکمل فیصل یابد که نمات فساد و احیای مراسم
وداد و فیمابین عباد موجب فوز و رستگاری و باعث خوشنودی حضرت باری خواهد شد

مراسله که بر پادشاه خورشید کلاه روس قلمی گردیده است نفائس دعوات وافیات
اجابت قرین و تحف تحیات طیبات مصادقت تضمین را از کمال محبت و نهایت
مودت بجانب نجیب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ثریا
منزلت زهرهٔ زهرای برج سلطنت و کامکاری دُرهٔ دریای عظمت و جلالت
و شهریاری ثمرهٔ شجرهٔ دولت و ابهت و اقبال و شمسهٔ ایوان شهامت و جهانداری
و اقبال عمدة الخواقین المسیحیة و زبدة السلاطین العیسویة پادشاه خورشید کلاه کیوان
ایوان خسرو شیرین شمائل هوشنگ روان ابلاغ و اهدا ساخته مشهود رای بیضا میدارد
که نامه و مکتوب گرامی لازم الاعزاز که مشعر بر مژدهٔ جلوس میمنت مانوس الخدیو
والاشان برادر ملک پادشاهی و قرار یافتن حق بمرکز خود بعون تائید الهی نگاشته
کلک محبت مسلک والا شده بود وصول و ورود یافته باعث شکفتن شکوفه‌های

شگفتگی در حدیقهٔ خواطر و موجب طراوت و نضرت چمن بهار باطن و ظاهر گردید و فی الحقیقه
نظر باولویت و استحقاق آن برازندهٔ سریر دارا فر بود با الطاف آنحضرت اولی و احق می‌باشد و از وقت
که این خبر بهجت اثر مسامع افروز گردید این نوید فرح بخش بمسامع دوستان رسید
بحدی انبساط و انتعاش در طبع اقدس حاصل شد که بدستیاری خامهٔ دوستی نمط
نامه بسمت اعلان و صورت اظهار و بیان تواند یافت و قبل از وصول مکتوب
گرامی بوسالت وکیل آن دولت ابدمدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید
از غایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه به تهنیت جلوس سعادت مانوس شاهی
پرداخته ان شاء الله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک شرایف مبارک و میمون باد و ایام
جهانداری جاودانه با بود و خلود مقرون باد و آنکه مرقوم رقم دوستی توام شده
هرچند که قبل از این از آن طرف بسبب عدم اهتمام و سهل انگاری کارگزاران سالفه
که متکفل امور آن دولت بودند بعضی ناملایم آید لکن از انجا که با دولت علیه روسیه
عهد دوستی بمیان آمده بود از آن رهگذر چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر

نداده‌ام

نداده‌ایم حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آنحضرت مزین گشته امید
بالکلیه زنگ زدای کلفت و موجب احیای راه و رسم الفت گردیده معلوم است
که بمقتضای محامد ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوهٔ اخلاص را
مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز تطاول فتن و فتور محفوظ خواهند
داشت و شرحی که مشتمل بر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار بدستور سابق و تو
ثیق آئین بین الدولتین نوشته بودند از اینکه وکیل مزبور درین مدت لوازم دولت
خواهی بظهور آمده بهمه جهت منظور انظار عنایات شاهنشاهانه میباشد و در اینکه
از جانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه تجدید اعطای شغل و کار خود سرافرازی
یافته‌ایم البته زیاده بر سابق اورا محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست طریقهٔ
مرضیه آنکه بمراسلات دوستانه ابواب مودت را مفتوح سازند مراسله
که بوزیر پادشاه روس نوشته شده جناب وزارت مآب ایالت و شوکت
پناه حشمت و دولت دستگاه رکن رکین دولت ابدمدت روسیه و حصن

حصین مملکت دولتین عدت منحیه وزیر اعظم رفع الله قدره بعد از طی تعارفات اتحاد
اسلام آنکه مکتوب آداب اسلوب متعذر بر جلوس میمنت مأنوس حضرت
خورشید طلعت زهره برج سلطنت و کامکاری و دره درج عظمت و شهریاری
بر اورنگ موروثی و صرف همت پادشاه والاجاه متوجه الیهما بر اینکه آثار محبت
و اتحاد زیاده بر ازمنه سابقه بین الدولتین بظهور رسیده نگاشته بودند سمت وصول
یافت و از این خبر بهجت اثر کمال مسرت و شادکامی میسر گشته از آنکه لله الحمد
نام وکالت و سررشته کفالت آن دولت والا بقبضه اختیار جناب وزیر صافی
ضمیر نیکوخواه در آمده بهجت بر بهجت افزود و حقیقت اخلاص و دولتخواهی و مساعی
جمیله آن عالیجاه جناب بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی
که جانم فدایش باد رسیده باعث مزید عنایات شاهنشاهانه درباره آن وزارت
و شوکت پناه گردید و در اینوقت که افروده بهیم سلطنت بعز و اقبال
پادشاه خورشید کلاه متوجه الیها سربلندی یافته خواطر آفتاب مظاهر همایون

شاهنشاهی

شاهنشاهی متعلق بآن میباشد که بهتر از ازمنه سابقه و بیشتر از سنوات ماضیه رسم
محبت و داد و شرط مصادقت و صفا بین الدولتین مرعی و ملحوظ گردد و هرگاه قبل
از این نسبت بمساهله کارگذاران که متکفل امور آن دولت می بوده قصوری و فتوری در بعضی
مواد واقع شده باشد معلوم است من بعد بتصیقل خیرخواهی زنگ زدای آینه خواطر احباب
مظاهر شهنشاهی گشته حق مصافات و شرایط موالات از آن طرف قرین الشرف
بتقدیم خواهد رسید و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین الدولتین بحسن سعی نیکوخواهی
آن وزارت الی ابد الآباد برقرار و پایدار و بمقتضای مودت و حسن عقیدت و اخلاص مطالب
و مدعیات که در این درگاه خلافت پناه داشته باشد مخلصانه اعلام نموده قرین رستی و انجاح
نمایند مراسله که از [illegible] لطف الله میرزا بپادشاه [illegible] نوشته شده است محبت دوستی کیش
محبت دوستی کیش لآلی شاهوار ادعیه دائمه و جواهر زواهر اثنیه طیبه در گنجینه [illegible] مخزون
بیرون صداقت مشحون از فرط اعزاز و تکریم و کمال اشفاق تفخیم اهدا پیشگاه حضور پرنور
خاقانی و ابلاغ تحفه میمون مآل فالآن لمعه مشهود رای ضیا افزای مقدس میدارد که مجلس

که صحیفهٔ شریفهٔ قدسی آن و نمیقهٔ انیقهٔ ملاطفت بنیان که از طرف قرین الشرف
آن آبوی مکان نامزد این خالص الجنان شده بود در اسعد زمان و ابهج اوان غرض
وصول ارزانی داشته حدیقهٔ دل عقیدت منزل را لبریز ریاحین بهجت و شادمانی
نموده و عطایایی که از فرط رأفت خاص محب صادق البال اختصاص یافته
بود پیرایهٔ بر و دوش وداد و حلیهٔ چهرهٔ شاهد استعداد گردید و هرگاه از جانب قربت
پایگان بسط کردن قوائم همایون باخبار و آثار صحت ذات قدسی سمات
سعادت مقرون پیوسته کامجوی سرور و بهره یاب حبور میشده باشند
از الطاف خداوندانه بعید نخواهد بود مراسلهٔ که بخوندکار روم نوشته شده
الفت چندانکه اشهب زرین ستام مهر در میدان سپهر گرم جولان و شبرنگ
مشکین لگام ماه منزل نورد عرصهٔ آسمان است عنان سمند رعنا خرام عمر و زنده
کانی و زمام جواد سعادت رکاب دولت و کامرانی در کف آمال و سر پنجهٔ
اقبال آن برادر بیهمال باد بعد از طی مراحل اشتیاق که او هم قلم در تنختین مرحلهٔ

دادی

دادی اظهارش لنگ و بهمن دادی دشت صفحه برای جولان خیل بیانش تنگ است مشهود
رای موافات پیرا میدارد که چون پیوسته توسن بیقرار در وادی اختیار حقایق
حالات سعادت و دلالت عزیز مرق زیر شتاب و نعل آتشین اشهب خاطر
از حدت شوق ملاقات گرامی در آتش التهاب میباشد در نوقت
که کس روانهٔ حضور بود بتحریر این نمیقهٔ الوداد مبادرت نموده شرح ملفوفه
اینمعنی بر ارباب اولوالالباب مخفی و مستور نیست و نخواهد بوده غرض اصلاح ملت
عامه از وجود پادشاهان جلیل الشان آسایش جهانبانان و نظام حال عالم و عا
لمیان میباشد در عهد خلفای کرام که بنای مذهب حنیف نبوی بر چهار قرار
رفت الفت و التیام فیمابین اهل اسلام تحقق یافت و بعد از ایشان سلاطین
جنت مکین سالفه نیز همان ردیه و طریقه را مرعی و ملحوظ و حدود و ثغور مملکتین از
تطرق دست انداز جنود خلل مصون و محروس میداشتند در این عهد خجسته و اوان
فرخنده که بعنایت یزدانی و تائید صمدانی اورنگ خلافت جهانبانی بذات با برکات

آن برادر والاگهر درین باره مند درگاه ایزد داور اختصاص دارد هرگاه اعلام اسلام بهتر
و بیشتر از اول آسایش گزین مهد راحت و آرام باتحاد مذهب و موافقت مشرب
سلسله پیوند الفت و التیام نباشند گنجایش ندارد که با یکدیگر در صدد مغایرت و تضاد
و منافرت و عناد باشند بخصوص که برای جهان آرای خدیو اسلام پناه آنکشف دارد
مدتها است که خاطر این دوستی مظاهر متعلق بآنست که عوامل بیهوده و اقاویل باطله
که در عهد سلاطین صفویه فیما بین امت محمدیه صلی الله علیه و آله انتشار یافته مرتفع
و مادهٔ خلاف و شبهه از میانه مندفع گشته نقد ملت حنیفه که بسعی این نیازمند درگاه
اله کما هو حقه از غل و غش بدیع تصفیه یافته بدستور ایام همیون رواج باید الحمد لله
آنچه مکنون ضمیر و مقصود خاطر خطیر بود بتائید ایزدی و الطاف سرمدی در ممالک
ایران صورت ظهور یافته اگرچه بعضی شرایط معهوده و امور مسئوله در دولت
علیه قائمه قرین حصول شده و ناتمامهای دیگر نیز مطلوب و مامول است که آن تکالیف
منوط بمزید التفات آن پادشاه اسلام پناه بر وجه مرغوب پذیرای قبول گردد

اماچون

اما چون در بعضی فرعیات دینیه آمد و شد علمای سابقه افاده کامل نکرده حسب
الواقع رفع حجاب شبه و شکوک از جانبین نگشته توقع از آن خدیو اسلام پناه
آن است که از دربار خلافت مدار قاآنی دو نفر از افاضل عظام و علمای کرام مجددا
گفتگو و اینده کیش خود استماع اقوال طرفین و اصغاء مباحثات و مکالمات
جانبین کرده با رای حقانیت گرای تمیز امرات فرمایند انچه با صلاح مسلمین انسب
و بخیریت دولتین علیتین اقرب بوجه باشد این خواهد بود که حقیقت مذهب
و صحت رای و عقیده آنطرف بتوسط اقدام علمای اعلام و امنای آن دولت ابد فرجام بزمره
خاص و عام واضح و معین گردد

مراسله که بوزیر اعظم ممالک روم مرقوم شده است

حضرت ارسطو فطرت والا منزلت مسند نشین ایوان وزارت
کبری الارای محفل صدارت عظمی مدار ارکان دولت العلیه العثمانیه نتیجه و عمده
ارباب السلطنة البهیة السلطانیه برازنده وساده علیای دولت و اقبال و
فرازنده لوای سپهر اعتلای سعادت و اجلال پاشای ارسطو رای باد انش و تدبیر

و مشیر شیرین مشرب و افتاب لقب لطف وزیر اعظم و دستور مکرم علی پاشا ادام الله اجلاله بعد از نگا
رش تعظیمات مشفقانه و ابلاغ دعوات وافیات صادقانه مشهور رای ملک آرای آنکه
در این اوان میمنت اقتران مژده تفویض مقام وزارت عظمی و صدارت شهامت کبری
بر آن زیبنده و بآن جناب رفیع الجاه بلند مقدار مع دوستی رسیده موجب انتعاش
و انبساط خاطر گردید لله الحمد که زمام اختیار دولت عثمانیه بدست چنان وزیر صائب
رای در آمده که خاص و عام بذکر مدایح و مناقبش رطب اللسان و خیرخواهی و صلاح
اندیشی جناب حمیده اش معلوم جهانیان و ممدوح عالمیان میباشد چون در این وقت
از طرف قرین الشرف همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ظل الهی روحی
فداه نامه مکاتبه ختامه مشعر بر ترتیب ابلاغ دو نفر از افندیان کرام بجوابیکه مسموع گشت
لطایف خواهد شد انفاذ دربار خلافت مدار عثمانی شده تا بر دوستی حضرتین علیتین
و رابطه بین الدولتین به نگارش این مکتوب مبادرت و ادای مراسم تهنیت و تبریک
بر ذمت آن لازمه ساده لازم السعادة دولت و اقبال بوجود مسعود سامی مبارک

و میمون

٦٨

و میمون بوده بهره یاب عنایات باری و سربلند الطاف بادشاهی شهریاری باشند
طریقه انیقه آنکه پیوسته بمراسلات صداقت آثار مؤسس اساس موالات
باشند مراسله که از طرف ... نصر الله میرزا بوزیر اعظم روم کرده است
جناب وزارت مآب جلالت انتساب ابهت و حشمت انتساب
فخامت و شهامت اکتساب بوزرجمهر قدر و ارسطو القاب دستور اکرم
و صدر افخم و مشیر مکرم نظام الدولة العلیة العثمانیة و قوام السلطنة البهیة القاهرة
علی پاشای وزیر اعظم ادام الله تعالی اجلاله بعد از ابلاغ دعای مشفقانه عز انهاء آنکه
نامه مشکین ختامه همایون که از طرف قرین الشرف اعلی حضرت شاه ظل الله و
خلیفه اسلام پناه دربار خلافت مدار ارسال شده بود با خلاصه نتیجه نامی
الوالاشان که بعالیجاه اخ الاعز کامکار ابراهیم خان حاضر نوشته بودند در حینیکه
این نیازمند درگاه اله در ارض میمون التشرف اندرون تقبیل لب طاق گردون
سماط اعلیحضرت قدر قدرت ظل الهی و ولی النعمت با یام خلد الله ملکه گشته

بوکالت دولت علیهٔ نادریه سرافراز بوده مبلغ اکبر اشرف اقدس رسید و شرحیکه مشعر
بر انعقاد و ترتیب شدن قاعده برآمده و رفت ایشان از ارباب علما نگارش
یافته اعلان شده بود که در ابتدای اسلام اختلاف در فروع بهم رسید بعد از
آن در اصول واقع و ملوک زمان در اصول بنای اتحاد در فروع مذاهب
اربعه را اختیار کرده اند لیکن در مصالحت و تصدیق و قبول مذاهب مشروط
و مدار الیه نشده عالیجاه بنحویکه در نامهٔ همایون حضرت اندراج یافته از آنجا که
همت فلک پیوند حضرتین معروف باصلاح حال اهل اسلام و دفع فتنه و فساد
از میان فرقهٔ سید الانام میباشد شکر این موهبت که اعظم عطایای ایزدیست
بر ذمت خاص و عام لازم است الحق ضمیر حقایق سرشت مجاری فیض ربانیه
وحی الهی و منبع الهامات غیر متناهی بوده که چون بندگان اشرف اقدس
محاکمات را به تمیز و انصاف آن صدیق عدل گستر محول ساخته بود حق
محض بر زبان قلم صدق شیم جاری گشته آنچه نوشته اند مؤید و مقوی قول عالیحضرت
وما التقرات

وما التقرات الحمد لله الغالیجاه و علمای دین دار خدا آگاه که در دولت علیهٔ عثمانیه میباشند
به کمال کیاست و فطانت اشتهار دارند معلوم و مفهوم دور و نزدیک خواهد بود
که بنحویکه مذاهب اربعه با یکدیگر در اصول اتحاد دارند این مذهب حنیف هم
با مذاهب اربعه اصول متحدند و اختلاف در فروع خود ماده نقض و نقص
نیست چنانکه در از منه سالفه اصحاب مذاهب اربعه با فروعات متضاده
حکم ببطلان مذهب یکدیگر نکرده همگی را ناجی و مصاب در طریقهٔ خود مأجور و مثاب
دانسته اند مع هذا فتنه و آشوب فیمابین امت محمدیه صلی الله علیه و آله بدعت
قبیح بوده که بهمت اعلیحضرت ولی النعم از عرصهٔ ایران زایل و همگی ترک
بدعت سابقه کرده بحقیقت خلافت خلفای ثلثه قایل شدند چنانکه بوقوف بالفعل
تمامی خطب و منابر و مساجد ایران و عموم ممالک محروسهٔ قاآن اسامی آنحضرات
بطریق روم والا مذکور میگردد و این نیز بسمت وضوح دارد که در مذهبیکه رجال
امم تقلید ائمهٔ اربعه را اختیار کرده اند بسبب مزیت ایشان در فضل و اجتهاد بود

بعد از آنکه اهل ایران از عقیدهٔ سابقه نکول و ضلالت خلفای ثلثه را از بیان و قبول
کردند چون طریق حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که ذریهٔ رسول اکرم و
ممدوح و مقبول کافهٔ امم است بنا بر تداول و شیوع اوسع القبول بوده مقلد آن طریقه
گشته اند خود انصاف دهند که هرگاه سلاطین سابقه از روی مصلحت بنا را بر چهار مذهب
توانند گذاشت در این ایام که مادهٔ نزاع اشد و اقوی و اسرای مسلمانان در اسواق
و کنایس بیع و شری میشود با وصف قدرت و شوکت که برای وی میسر است چرا بر پنج
قرار نتوانند یافت الحاصل خود با نیمعنی قایل هستند که تصدیق و قبول مذهب یکدیگر
در مصالحه شرط شده که با نجماعت لطیف اهالی ایران بکدام یک از مذاهب
اربعه تبعیه میباشد که با نجماعت ناگوار نباشد بعد از طریقت جعفری که چون فروعات
آن طریقه در میان آنجماعت مسلوک و بمراتب این گروه آشناتر بوده فلهذا
تقلید همان طریقه اختیار کردند و هرگاه بمذهب جعفری نامیده نشود چه رسم
بر آن خواهد گذاشت فی الواقع هرگاه حل این مشکل بطریق دیگر که پسندیده طبایع

در این

رافع نزد نزاع باشد دوستانه نگاشته توجه اعلان سازند و الا بحسب ظاهر فادی
در این مذهب و تصدیق صحت آن معلوم میباشد بهر حال چون طی انتقال و رفع
این قیل و قال بتوسط کلک اشتمال میسر نبود لهذا اینچه که در سال قبل اعلام و وعده
شده بود انشاء الله تعالی رایات نصرت آیات از راه الطاف دوستی عازم آنحدود و
امور معهود بر وفق خیریت بطریق اکمل فیصل خواهد یافت برای اصابت برای
مهر اضاءت حز اعلام انکه قبل برین از جانب خیریت اعلیحضرت دستالعمل
درباب توجه موکب همایون بالسمت اشاره شده بود حال از راه محبت تجدید
اعلام و اقدام که انشاء الله تعالی در جوانا نوروز فیروز عرصهٔ معان مضرب خیام سپهر احتشام
گشته متوجه آنحدود خواهد شد و این نیازمند درگاه اله از ملازمان رکاب همایون
خواهد بود چون استقرار اساس مذهب و ازاله فتنه پیش نهاد ضمیر اقدس و مقصود
و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع لف را بهیچ جهت مسلوب میباشد معاذ الله
که قتل و اسر سکنهٔ ممالک وسیع المسالک عثمانیه پیش نهاد خواطر ملکوت ناظر اقدس باشد

و بحر علیق الدواب و ماکول سپاه کامیاب اصحاب الذین تکلیف و تحمیل نخواهد شد الحاصل از آنکه تا
بجنگ باشد یا تصالح در هر صورت عواقب امور مقرون بخیر منجر باصلاح و خیر و صواب
باشد مراسله که در جواب وزیر اعظم از طرف نصیر الدوله میرزا نوشته
شده استخاب وزارت مآب سعادت اکتساب رکن رکین دولت ابد مدت
عثمانی در حصن و حصین سلطنت دوران عدت فا آثار زینت افزای اریکه شهامت
و جلالت نظام بخش کشور حشمت و بسالت صدر اکرم و دستور افخم علی پاشای
وزیر اعظم بعد از تبلیغ دعای مشفقانه انهای رایت اصابت اقتضای میدارد
که نوشته آداب سرشته اولو الاجاه در حینی که ما بین مراغه و تبریز مرکب نورد همایون
و مضرب سرادقات سپهر نمون بود واصل بر مضامین آن اطلاع حاصل گشته
چگونگی را معروض خدمت اکسیر خاصیت اعلیحضرت قدر قدرت شاه بابام ارجمند
با آمد و شد سفیر مکتوب عقده گشا حبایل مقصود و اسطه میسر مامول و مطلوب
بر وجه مرغوب نگردید و در این همچ الشرعیه و وجوه عرفیه اقامه دلیل برهان شده

ایشان

ایشان جوابا بر وفق مسئول نداده از در دیگر در آمدند عرف حق در نظر جواهر شناسان
کنوز دانش گوهر لیست از زنده که در رشته التاج افسر قبول و زیور را نهای ارباب عقول
میباشد چون امنای آن دولت ابد پیوند جز از این معنی ندارند این قدر مجملی که سابق
اعلام شده بود دعاگو حضرت شاه بابام مهمان ایشان دختر زیب اراده آن سرزمین
و ایشان نیز ان شاء الله تعالی بحکم تقدیر بمقاتله خواهند شتافت چون این تکلیف منضم فواید
خیر و استحکام اساس مذهب و دوستی بلحاظ نظر حقیقت پیراست بهر صورت گفتگو
لازم این مطلب افتاد و اعداد انسب آنست که ان شاء الله تعالی باستقبال موکب همایون حرکت
خواهید کرد و دولت آدم خیر خواه که ماذون گفتگو باشد بجا پاره ای و الیغار روانه نماید
که در اردوی همایون مقالات شود با آنکه دولت ماذون و مختار در استقرار بنای
کار باشند بلکه همین قدر اذن داشته باشد که با این طرف تمهید مراسم محادثات
و محاورت کرده جواب با ایشان برساند بجز کی شاه بابام از مبادی کار مستلزم
اصلاح شد ان شاء الله تعالی مامول بطریقه اسلم پیرایه حصول یابد و چنانکه آمدن

دولتین اندولت ابدپیوند مقرون بحاضری باشد صلاح نداننده اصلام دارند که این زحمت
از انعطاف لعبی امده چه لز از این دربار کیوان مدار ارسال میشود و بعد از انکه آیینه دلها
از زنگ غبوض صاف و ارباب اختیار که سلاطین دولت ابدپایدار بانصاف اتصاف یابند
البته هر کاری بر وجه بلیغ بحصول قرین خواهد شد و نوشتجاتی که چند دفعه از طرفین سمت نگارش
و امور که فیما بین دولتین کلک محبت رقم گذارش یافته بود ان مکاتیب در میانه محفوظ
و موجود خواهد شد لزعی که از جانب گرامی در جواب ابلاغ یافته اگر با مطلب ما موافق
بالسوال غیر مطابق بود مراسله که در جواب مکتوب وزیر اعظم نوشته شده است
مدلولت و جلالت و شهامت پناه حشمت و دولت و فخامت دستگاه رفعت
و بهجت اشتباه وزیر صایب تدبیر بامار رای و مشیر مشتری نظام ملک ملک آرای اسوة الوزراء
الکرام قدوة الکرام الکبراء العظام موسس اساس الدولة العلیة العثمانیة مشید مبانی
السلطنة البهیة السلطانیة نظام العالم مدبر امور جمهور الامم صدر افخم و دستور اکرم
اعظم علی پاشای وزیر اعظم بصنوف صلایل توجهات شاهنشاهی و الطاف

تفضلات

تفضلات ظل اللهی معزز و مباهی گشته بداند که مقدمات مابین بتوسط امنای این
دولت ابدپیوند بعالیجاه وزیر مکرم یوسف پاشای والا اخته که از تاریخ ورود رایات
نصرت آیات بانجد در مصدا آثار صلاح اندیشی و خدمت گذاری بین الدولتین گشته
از این رهگذر رشحه عنایات خاقانی مباشده اصلام دراختیار آن امر را بکارگذاران
آن دولت علیه عثمانیه حواله فرموده بودیم که بهر نحوی که مقرون برضای خاطر ایشان بوده
باشد از آن قرار بعمل آید در نوفت نظر شرح و خاتمه که از جانب آن والاجاه بوزیر مشارالیه
تحریر یافته بوضوح پیوست که رتق فرایان طرفین منظور نظر اجابت منظور و مرضی الطبع خیر
خواهان آن دولت خورشید اشراقت از انجا که اعلیحضرت والا در رایت سکندر ردر حضیض
افراسیاب اسباب فریدون فر رافع رایات جهانداری و ناصب آیات خلافت
و شهریاری حامی بیضه دین و ملت حافظ حوزه ملک و دولت سلطان البرین و خاقان
البحرین ثانیا اسکندر ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه ظل الله و خلیفه اسلام
پناه لازالت دولته نواب همایون ما را فرزندانی بزرگ میباشد الترضای ضمیر خورشید

نظر بآن حضرت برزمت اقدس که خود را برادر کهتر میدانیم تخم ولزوم دوستی و اتحاد میانه
این دولت ابد بنیان بر عالمیان جلوه ظهور داده و عزیمه لسمت نگارش یافته و صورت خواهش که
باقتضای امر همایون لفاذ اقران یافت که حکام سنوره و متحفظان ثغور از خلاف بر ضابطه
مزبوره بین الدولتین ملحوظ و منظور و بنای اتحاد بین الحضرتین را در وادی به خلل و قصور
دانسته العالیجاه که مطلع اشعه اظهار عنایات سلطانیه و مهبط انوار مکرمت و مرحمت قاآنی
گشته بر رتبه بلند وزارت عظمی سرافراز یافته نظر بر اسم تیقظ و آگاهی و کمال صلاح اندیشی
و خیرخواهی که آن عالیجاه مجبول و مفطور که زبان دور و نزدیک و در دراست لیاقت و سزاوار
این منصب جلیل القدر بوده از آن جهت مشمول عواطف بدیع همایون ما میباشد میباید که
تفقدات خاطر خطیر اقدس درباره خود بنا بر فضی الغایه تصور کردن حاجات و مدعیات
که درین سده سپهر نمون داشته باشد عرض و بعز انجاح مقرون دارد و نفیقه صحواره که
در تحضور مطلب بخصمه بخوبی بار روم نوشته شده است الحمد لله الذی انام عیون
الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و ازال حیون الاحد بین الانام بانطماس مجاری المعادات

تا بین

بین الخواقین والسلاطین وحلّل عقد حبایل النزاع بعقد الحبایل والعهود فی هذا العهد
المحمود وکلّل بلالیها المواثیق المشدود وشاع ذلک الملک الثابت المسعود صلی الله علی
رسوله الذی افرغ الفرق علی قوالب قلوب المسلمین بتخلیة موادّ الفساد وفتح وسدّ
باب الاسلام وطریق الکفر بمفاتیح السیوف ومصالح الجهاد وعلی آله واصحابه الذین اولوا
الهدایة والارشاد و بعد در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از بندگان نواب
کامیاب سپهر جناب قهرمان دودمان رفیع الشأن ترکمانیه وبرق خرمن سوز سرکشان
بتاییدات سبحانی القاآن الاعظم والخاقان الاکرم تاج بخش ملوک هند و توران دارای
کشور ایران ظل سبحان شهنشاه جهان السلطان النادر پادشاه خلد الله سلطنته وشوکته
مستدعی قبول سلطنت شدند چون از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع
و مبغضت و معادات فیما بین روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب حنیف اهل سنت
و جماعت که مختار آبا و کرام آنحضرت بود آنجناب از سلطنت ایشان تحاشی و ابا نموده
الحاح مکرر از آن کرده شد فرمودیم که هرگاه الطایفه با لسان و الجنان تارک این

عقاید باطل و اقوال لاطائل و بحقیت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین
قائل شدند حصول مسئول آن شان مقبول خواهد شد آن حکم اقدس را قبول و از حالات
سالفه نکول کردند چون اعلیحضرت فلک رفعت خورشید منزلت اعظم سلاطین
جهان دادگر خواقین دوران خسرو جهان داور جمشید فریدون فر خاقان البحرین و سلطان البرین
ثانیا اسکندر ذوالقرنین خلیفة ظل الله و پادشاه اسلام پناه السلطان الغازی محمود خان
سلطان ابد الله خلافته و دولته و خلیفهٔ اسلام و فروغ بخش مشعل ترکمانیه بودند و نواب
همایون شاهنشاهی نیز از سلسلهٔ ترکمانیه بودند لهذا بنا بر مزید الفت فیمابین حضرتین
و رفع غوائل شورشین از میانهٔ فریقین نواب همایون ما مطالب خمسه را که عبارت
از تصدیق ملت جعفری و اختصاص رکنی از ارکان بیت الله الحرام بحجاج ایران
و تعیین امیر حاج از دولت علیهٔ نادریه بدستور مصر و شام و اطلاق اسرا از جانبین
و بودن وکیل در پای تخت دولتین باشد از پادشاه سکندر جاه خواهشمند
شدند بعد از تکرار آمد و شد سفرا و ایلچیان پادشاه اسلام پناه دو ماده اخیر را

قبول

قبول و تخمیس مذهب و تفویض رکنی را بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه دون ... موجب
تواجم تواریخ ختام طالب فسخ این مرام شده بود اگرچه اعلیحضرت شاهنشاهی که
منشأ این تکلفات شدن سوای رفع مناقضه و التیام اهل اسلام منظور نداشتند
لکن محض از راه رضاجوئی خواطر همایون پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اهل اسلام حلقه گوش
در محبت گشته مطالب معهود را ترک و طریق مسالمت را سلوک و این نوید آرام بخش را
بمسامع چاپاریان پادشاه گردون غلام اعلام داشتند اما چون بعضی از ممالک عراق
و آذربایجان در ازمنهٔ سابقه بسلاطین ترکمانیهٔ ایران تعلق داشت که بسبب اختلاف
انکزشاه اکثر بدولت علیهٔ عثمانیه انتقال یافته ضمنا اظهار شد که هرگاه بر طبع
اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت
برسم عطیه از دولت علیه بجزو ممالک شاهنشاهی انتظام یابد پادشاه اسلام را در
رد و قبول آن امر مختار ساخته بودیم و در نامهٔ شریف همایون که در این وقت از آن دولت
داده مصحوب جناب افتخار الاماجد والاعیان و زبدة الاعاظم والاقران نصیف افندی

عز وصول بخشیده اندراج یافته که ارچه فقرات مذکوره و مساعی مشکوره که از این طرف در ازالهٔ اکدار
بیع بظهور پیوسته دولتین علیتین متحد میدانیم لکن نظر بقانون سلطنت عثمانیه آن مراتب را
با وزرای عظام و علمای اعلام مشورت فرمودیم قبول آنرا منافی و مغایر نظام داشتند
بنحویکه مواد سابق مفسوخ شد از آن مطلب [illegible] برای مزید الفت التیام درگذشته و بنا بر
مصالح ایام خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان رابع گذاشته تا دوستی و محبت در میانه دو
دولت عظام و اخلاف کرام الی یوم القیام در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار بماند و برای استقرار این
امر از جانب این دولت ابد مدت عالیجاه وزیر اعظم و دستور مکرم و مشیر محترم منیف احمد پاشا
والی بغداد و بصره دافع [illegible] ماموراند و مأذون عالیجاه مشار الیه نیز [illegible] عزت نصاب
محبت ایات ولی افندی کاتب دیوان را از قبل خود و لطیف افندی سابق الذکر را
روانهٔ دربار عظمت مدار سپهر مقرون ساخته مشار الیهما ما بین قزوین و طهران دار السلطنهٔ
معلی و شرف اندوز تقبیل شده علیاکشته و از طرف قرین الشرف این دولت علیه
کمترین بندهٔ سپهر بنیان شاهنشاهی محمد مهدی مامور گشته از آنجا که پادشاه اسلام

پناه

پناه وعده محبت و دوستی مخلد فرموده بود نواب همایون شاهنشاهی نیز مراعات سنن دوستی بر ذمهٔ
خود واجب و رضاجویی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده مأمول
ثانی آن خدیو اسلام پناه را متلقی بقبول فرمودند بموجب امر اقدس بنای مصالحه بیک اساس
و شرط و سه ماده و تذییل بر آن نهج قرار یافت [illegible] پذیرفت اساس صلح که در ایام خاقان
خلد مرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود و ثغوریکه در میانه
مقرر بود بهمان دستور استقرار داشته تغیر و خلل در ارکان آن راه نیابد شرط من بعد فتنه
نائره و تیغ در میان بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد ۲ از طرفین اختیار
ورزند ان شاء الله آئین دوستی و مسالمت و یگانگی و محبت فیما بین دو دولت عظما و اخلاف
و اعقاب این دو خاندان کبرای مادام اللیالی و الایام الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار
معمول بوده باشد ماده اول حجاج ایران و زواران که از بغداد و شام عازم بیت الحرام میباشند
ولات و حکام سر راه آن را محل بمحل از ملک امنی بیکدیگر رسانیده حمایت
حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده دوم از برای تأکید مودت و توثیق

[illegible]

[illegible]

بعد سه سال شخصی از اندولت در ایران واز ایران در اندولت بوده اخراجات
ایشان بعد از طرفین داده شود ماده سیم اسرای طرفین مرخص بوده بیع وشرای ایشان روا
نبوده هر یک که خواهند خود در روند از طرفین مماتعت ایشان نشود ماده پنجم حکام سرحدات
از هر کاری که منافی دوستی است احتراز کنند و بعضی از آنها ایران از سبب در بعضی
مقطوع الشان بوده مرتکب نگردند و من بعد که کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و باقی ممالک
آمد و شد کنند از طرف روم به دستور حجاج آن مملکت و سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک
شده از ایشان دورمیه و باج و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود ماده ششم زوار
در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد حکام
و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک که مال التجارت داشته باشند مال حسابی از
ایشان اخذ شود زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه به همین
منوال عمل کرده شود ماده هفتم بعد الیوم از اهالی ایران بروم و از روم بایران آیند حمایت
شده بوکلا و دولتین تسلیم شود ماده هشتم مراتب مسطوره را منظور داشته عهد فرمودیم
که مصالحه

که مصالحه مذکوره و عهود مشروطه عالیه بین دولتین و اعقاب و اخلاف مؤبد و برقرار
مخلد و پایدار باشد مادام که از جانب اندولت علیه امری مخالف عهد و میثاق
و منافی رسم و فاق بظهور نرسد از این طرف نقض و خلل بقواعد آن روی نخواهد یافت
فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیما
و حرره ذلک فی شهر محرم الحرام سنه ۱۲ الف و مائه و ستین من الهجرة النبویة علی مهاجرها
الف الف سلام و التحیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الجهاد ماضیا الی یوم القیامه والصلواة علی خیر المرسلین محمد و آله و
علی اصحابه و علی ازواجه امهات اهل الاسلام این نامه ایست از نزد امیر المؤمنین
امیر معصوم بیک ابن دانیال بنزد رؤسا و سرخیلان و قبایل و عشایر ایلات و احشا
مات و حکام شهرها و بلادهای دار الکفر خراسان حرسها الله التعالی و حضرات ایشان
بدانند که چون از قدیم الایام ضابطهٔ سلاطین کردون احتشام ترک بر آن استمرار میدارد
که اگر خرابی به بند مرو رسد بر رعایای خراسان حمله حواله آید که سد آن بسته گردد

وحال آب برده و شهر مرده و خراب و بایر افتاده است طایفهٔ اتولاییت به قبهٔ اسلام بخارا
نقل کرده اید رشده اند و امور علم و دین خلل نموده بیغما اند عنقریب همه مسلمان کرده شد
نخواهند آمد و اینید نادرشاه کافر بوده دین نداشت زیاده جاهل مشده که بوده بند مردها از
خراسان مرد و رد کار کر خواسته لشکر کرده باید چهل هزار مرد در چهار ماه تمام کر خواسته آید ده
بده قریه بقریه شهر بشهر محله بمحله بلاد به بلاد حواله روان دارند تا لشکر آید با اینکه پانصد و شتار
طلا خرج است دیگر آن دهند الوده شنده و قهوه و قلیان که در بلادشان شایع آمده و برادر
ندارند و مهرابهای مسجدها را لایق ملت حنیفه الله الله تعالی عذاب سازند و روند در ملح ستارش
شیخین ذوالنورین که سراج امت و هادی ملت اند کوشند و هرزه روا ندارند ای نخران
شجاعت علی و محبت آل رسول با دوستی ایشان چه کار آید و در قیامت دانند
که اگر این سه تن شفیع نشوند کرا بهشت دهند شنیده می آید که در تعزیهٔ امام حسین
پسر فاطمة الزهرا علیها السلام شما آل مروان و آل ابا سفیان را هرزه کاری کنید
و در باب عایشه ام المومنین درشتی و ناسزا روا ندارید زهی مذهب باطل و دین بنا ر

درباره

و زیاده جاهل و مشده که بوده مینید وای بر شما خواب و آرام را کور داریم که شما این چه مذهب را
بر پا دارید حضرت ما بحکم فضل الله المجاهدین علی القاعدین تا پا در رکاب دولت
فرموده داریم دمی نیاسوده ایم و مادام رواج دین و رونق ملت خواهند بوده ایم ارکان مروان
و آل ابا سفیان که خویشان و دامادان جناب پیغمبر خدا اند با خویش و ندان دیگر که اولاد
فاطمه اند بدی کرده و ستمی نموده اند خداوند با ایشان باد شما را چه کار که نیکوکار و زشت کار را
از یکدیگر جدا سازیم و تمیز دهیم لعن خدا بجز شیطان روا نیست وای بر شما باد در گریه
کان چه کار دارید که هم خوابهٔ رسول خدا و نور دل آرام حضرت مصطفی است ای گمراهان
عرض و ناموس پیغمبر خدا را ندرید و بار جفا کاری کنید و در روی سید اهل مروت چه سان
طناب عمل ایشان با پیچ گشته جز آنکه با کالنو یعملون را در حق خوار دیده اند و شما از نایرهٔ
غضب و آتش قهر حضرت ما نمی اندیشید زنو است که با سپاه چون مور و ملخ به خراسان
آمده از مذهب مخترعهٔ شیخ اثری نگذارده ایم تا این مذهب که خدا و خلق دانند
که اسمعیل صفوی و سگ بچه‌های او دین پیدا کرده اند باینده طلا مهدی کمتر از خراسان

و با فرمانی که از نواحی بغداد است ظالم مضلّ و گمراه کننده بندگان خداوند شما جاهلها را فریفته

دارند و گمراه سازند و کتابهای با فرمان مجلسی که در مجلس جهنم مصدر و محفل غوایت

و ضلالت منشورات موجب گمراهی شما شده هرجا از آنها یابید بسوزید و در بدر و آن

و نزولهای ایمان را کشید که ایمان شما محکم پاینده و تحریکات حرب زیاده کافر و بشده دو

جاهل و بی دین است او را نیز کشید و قتل او را بحکم خدا واجب دانید یا ایها الذین

امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم و دائم پند دهید و بشنوید که هر که

خلاف سنت الهی کند و اطاعت اولوا الامر را لازم نداند بچه طریق گوشمال کردید

و مذهب که هر یک از روات و علمای تازه احداث کرد دانید و در هر یک که بحکم ما

متفق نباشد و نزاع و جدال کنید چه اعتماد را باید دادن اهل ضلالت را کجا آدم

شمارد و خون و مال شما حلال آید و بعد الاعلام بلاد الاسلام فرستاده آمده تا شما را

هدایت کرده سازند و گویند دین شما چرا امنی است و برادی پس است اللهم وفق

ملا نخجشی و ملا شاه مراد و ملا کلب علی و من تبعهم من المسلمین و شنیده می آید که شخصی

درکا

درک صحیح و متبحر در فنون علوم داشته اید در بلاد شما باید خواسته آمد تا شما را ادلا بدلیل و

برهان شرعی کرده آید اگر اطاعت را لازم دارید انکم لعلی هدی علی صراط مستقیم و اگر اطاعت را

نه پذیرید بشمشیر و نیز اثبات حق و حقیقت مذهب آید اگر علمای شرع فی الجمله کلام [illegible]

شما را گویند و فتنه را نخوابانند و شما دیر اندازید کلموا الناس علی قدر عقولهم لازم آید و نجابد [illegible]

اگر کار از مکاتبه بمجادله رسد ندانم چه فتنه زاید و بکجا کار کشد اگر سلامت [illegible] دارید

رنهای خود را که بعقد باطل ایام کفر گرفته اید باز گذارید و علمای اسلام را تابع آیید و بعقد

تازه به فراخور اسلام واقع سازید تا از شعله غضب عالم سوز حضرت ما در امان باشید

و ما کنا معذبین احدا حتی نبعث رسولا و سلام علی من اتبع الهدی من انجه لشرط بلاغ است

در نصیحت و پند بگفتم تو اگر نشنوی در آورند صورت مهر والمکتوب این است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی فضل الاسلام علی

سایر الملل والادیان بنص کتابه الجلیل و طوی به طوامیر الاولین بالبرهان والدلیل واختار

اهله من خلقه و سقیهم شرابا طهورا من هذه العین السلسبیل فما لثر بوا منه الا قلیل و فقل مدار

العلماء علی مداد الشهداء وجعلهم نبراس الهدایة ومصابیح السعادة کما صرح به خیر النبی الأ

متی ذوی المجد والتبجیل علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وصلی الله علیه وآله المجد وحبین فی التوراة

والانجیل الذین هم معادن جواهر العلم والتاویل وخزان اسرار الوحی والتنزیل سیما علی ابن

ابی طالب علیه السلام ومظهر العجایب ومظهر الغرائب خیر سلیل فی سلالة ابراهیم الخلیل

الذی ظهر بسیفه الاسلام واستقر بجهده الدین الجلیل ولعنة الله علی من نصب له العداوة

والخلاف بعقل سقیم وقلب علیل

بارستم رزمخاه بیان وبلیغ جهان کشی زبان قلع وقمع مادهٔ خلاف وطغیان واعتساف

نموده اقلیم تحقیق را بپای مردی اشهب سبک سیر استدلال وبرهان نتواند پیمود امیکه دار

الملک خرد با عساکر منصورهٔ حواس حصار استوار راه راست را بدست یاری بهادران

فطانت وذکاوت نماز بیان افکار صحیحه ودلائل عقلیه نتواند گشود کشور شریعت غراء محمدی

وجرائد معمورهٔ طالعات دین مبین احمدی صلی الله علیه وآله از دست برد سپاه جهل

ونادانی وقطاع الطریق فیافی حیرت وسرگردانی وصول سم ستور پیکار کنان دیار عقل

دوزد

وخرد واستیلای جنود مجتهد عناد وحسد مصون ومحروس است وکمند حقه بازان بازار عام فریب

از کنگرهٔ ایوان قدیم الارکان آن قصر مشید بریده ومایوس باد بجمع واله الامجاد بعد از طی تقا

رنات رسمیهٔ کلام ولبس آرایش قلب وجناح عساکر مقصد ومرام به تیغ بازی فارس

سریع السیر قلم وترکتازی مبارز جنگجوی خامهٔ مشکین رقم طبل بلند آواز هر یر تحریر را بجانب

ارباب عناد وکوس فتنه طراز هزیز تقریر را بمدافع اصحاب شرور وسوختهٔ نوبت افکن

معرکهٔ ضراب وجویک زن مبارزت جواب میگردد که نامهٔ خسران خامه مددان مال

ومکاتبهٔ جهالت منوال ضلالت اشتمال مانند صحیفهٔ اعمال اهل ضلال مشعر بر دنائت

طبع ورذالت افعال ومبنی از کمالات واهیه وشناعت اقوال ودبان کتاب

رندپاره ندپاش از هزخرفات لاطایل بالامال بوده در سنگلاخ سخال بابتاتش هادی

معنی چون عنقا عدیم الوجود ودر شوره زار مزرعهٔ الفاظش مدلول ومفهوم بمثابهٔ نباتات

الحیوانات بلاهت بود در سطح صفحهٔ صحیفه اش مفاد ومنطوق چون جزء لا یتجزی موهوم

وماده قابلیه صحیح از هیولای صورت تکالیش نظیر انتهای سلاسل اعداد معدوم

نجاری مرکز سطورش عدیل دایره‌ئی با دستور فلک ممثّل حروفش را بعدم امکان تعدیل و توضیح
قطب و محور فضاهای معدوله عبارتش را نتایج صغری و کبری انعکاس و موضوع اشکال
اشاراتش محمول و مناطه برهان و قیاس جزو و کل نسبت فقراتش را با این کلی در میان و
خاص از مقدمات تالی و مقدم جزئیات اش عیان معرفه و نکره و مبتدا و خبر کلماتش
مفعول فاعل تعقید و تمیز حال دلالاتش محدود امالهٔ تشدیدیه جملهٔ معترضه اش اب ان
کاتب مجهولش معقول نام الیتم فاعله و منصوب در مرفوع الفاظ مهمله اش چون بارش
سجارا مسوی زخرف حروفش را تعدی از مثال صحیح لازم و مصدر لفیف لفاتش را
عطف بر اجوف جازم عموم و خصوص استدلالاتش از کتاب سنت وضع شئی در غیر
موضوع له و بیان معانی بدایع تلمیحاتش بحو و اطناب موجه جمع و تفریق و ضرب
و خطائین مساحت مدلول و مدعیاتش منطق جذر اصم و کسور و صحاح اعداد فریضه
مطالبش را جبر مجهول و مقابله تعصب منضم قطرا ملیلجی فانتش برهان شکل حمار و صفایح
اسطرلاب با قصی مضامینش را ارتفاع سقوط از درجهٔ اعتبار زوج و فرد لحیان انخراج

معانی

معانی الفاظش را فصل الخطاب بغرض کمال ظهور و شعور مراتب بیّنه و زیر حرفی پنهانیش
عاری از طول و عرض پریشانی زلف سنبل خطوطش چون دال اهل بخارا باب ن داد الشغل
و بغض موجب تشخیص ولالیش و دلیل البحران مرض ذات الصدور تردد مذهب از فرع منکرش
مطلوبش بمقابلهٔ قبول روغنی نه چکیده که پس آمدش را رز توان ساخت و از نتیجه
جز عرق فتنه تراوش نکرده که بعطر صلح توان پرداخت شعر طعنه بر هر کامل از گفتار
ناموزون زند نظم خر چو لنگ نیش کند بو حنده بر کر ون زند نظم که بنده کان رحیم ان آن
جحیم المکان صدیق نث ن قا ردن توامان نعش بنیان اسلام پشتیبان و الی دار
الفسق بخانخانان امیر کبیر زمرهٔ طاغیان غول بیابان ضلالت سالک جادهٔ شقاوت
و جهالت هادی طریق اهل بغی و سفاهت صاعد مصاعد دونه شناعت و وقاحت
مرکز دایرهٔ ضلال و اختلال مردود نقلا اهل کمال موسس اساس جور [illegible] ف
دفتر شوی صحایف عدل و انصاف انکه در ایام سلطنت سیّم فلاکتش بیک آه درد
مندان و قاصد تغیر مستمندان از تعدی و تطاول وجود نامحمودش از زمانه بشسته

و شیشهٔ ناموس عفیفان بسنگ تهمت و افترا انداخته و بلامی باشکسته حال خسروان
ما آلش مصدوقهٔ الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس و کلب عقور ضمیرش در کمین
اذیهٔ لشکر زمرهٔ ناس با آنکه از نسبت ذاتش اهل اسلام را عار است آب امارت
زیست در دشته و با وجود آنکه ذات روباه صفاتش ملوث بلوث نفاق است نام
عظمت بر خود لیسه القابل بربع البغال والحمیر لا للجلوس فی المسند والسریر رئیس
المجاهدین آخفار الشیاطین معصوم این و انیال اشه الله اطلبه خیام عمره بالفنا والزوال
و لیسر له تمناه من الزقوم والضریع والصلصال و اذاقه بعد له فی الدنیا من العذاب
والنکال از بلاد ما وراء النهر ایدنا الله بتسخیرها بالغلبة والقهر نامزد عالیجاهان معلی
جایگاهان شیران بیشهٔ دلاوری و هژبران معرکهٔ پردلی و داد آوری غلامان خاصهٔ
شاه خیبرگیر عقیده درست و بندگان با اخلاص ائمهٔ اثنا عشر از روز نخست ایران
شیعه خانه خراسان صانهم الله عن السطو و الدق و الحدثان و لازالت بلادهم
محفوفة بالأمن والأمان مصحوب فرستادها خود رسول داشته بود دست وصول یافت

عالیجاهان

عالیجاهان مشار الیهم بنظر این کمترین **فرمانی که در خصوص عفو تقصیر ابراهیم خان**
بالله یار خان نوشته شده آنکه عالیجاه الله یار خان بذاندو شرحیکه در خصوص عفو تقصیرات
اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بودند چون مشار الیه از بد طالعی خود شرمنده دار
وقوع امر شکست که از قضایای آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است سخن بعد بزبان قلم
او را نیاوردیم و الشرمساری و خجلت زدگی خودش که ارباب غیرت و حمیت را بدتر از آن
کاری نیست و اگذاریم بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد ماند که طالبان نام و ننگ را در
معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهرهٔ شاهد فتح
از پس پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور نکند موجب ملالت آن طالبان که با جمعی و بسطه جهان معنی
کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که بمضمون صدق مشحون کریمهٔ
و ما النصر الا من عند الله الوهاب فتح و ظفر منوط بتائیدات حضرت داور است
نه بزور سرپنجهٔ سعی بشر و با وصف آنکه کشتی نکیه در انجمن از غیرت قطره و رند بنیزه و سنان
اعدا آتشینه بر نمی زنند اما بعلت پروازی برزهٔ مخطی کلک امثال و اقران تن نمیدهند

و تیغ تیز دشمن سرکش را گردن تسلیم می نهند اما آنچه بکاری خامه و عصای پدر و برادر راضی
نمیگردند حرف تند را اکشنده تر از سیف قاطع و روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل میدانند
بیت دو رو در زخم بیفکن و نام کشته مبر ٭ که آتش بگرمی حرف انفعال نیست ٭ از صد و رد
چنین امری مادام الحیواة در شکنجه خجالت گرفتار قید ملالت لهذا ممات را بر حیات
راجح شمارند چنانکه اظهر الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه
شبها تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد و از رنگ زردی بزمین فرو میرود و هر وقت
که رایت جهانگشا را از مرکز نصف النهار منحرف میسازد و از فرط شرمساری آفتاب
عمر خود را قرین زوال میداند هرچند بنا بر معاذیر مذکوره ملامت بر مشار الیه وارد
نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا این همه
سرزنش بر خود روا ساخته و از تیغ تیز عدو رو تافته ولکن سخن در این است که
وصف آنکه مکرر از جانب ما از جنگ و ستیز ممنوع و از اوج سماوی خاطر الهام
مظاهر با ابراهیم اعرض عن هذا اورا مسموع شده باز بر خلاف معمول بمصدر

بی تو کم

اینگونه جهل و فضولی گشته بالبتی برحسبی عقل طریق مصلحت پوید و با رضای خواطر ما را
بر وفق ارشاد جوید در این صورت که سالک طریق احدی الامرین و تابع آیه
مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته برخش
و اداز میباشد حال چون عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده بودند
حسب المسئول آن عالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاهی و پیمانه پر نجات
سابقه او را مورد اشتباه ساختیم مراسله که بعد از رد آن بعضی از مطالب
تمه مع اظهار مقابله ایران فرستاده شده بود غرض از تحریر این وثیقه و تسطیر این میقه آن است که چون
بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از
صحابه راشدین در ترویج دین مبین ببذل نفوس و اموال ارشدیه مساعی
مشکوره و مجاهدات مبروره بپرایه پوشش تشریف آیه السابقون الاولون
من المهاجرین والانصار گردیده اند بعد از رحلت سید الابرار صلی الله علیه و آله
باجماع صحابه کبار بنای خلافت بر خلیفه اول و بعد از وی بنص خلیفه اول بنصب

اصحاب بر خلیفهٔ ثانی و بعد از آن بشوری و اتفاق بذو النورین و بعد از آن باسد
الله الغالب علی ابن ابی طالب قرار گرفت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت
بنحو ناهج مناهج التیام و ائتلاف و معرا از شوایب اختلاف رسم مصادقت
مربوط و حوزهٔ ملت محمدی صلی الله علیه و آله را از تفارق تزلزل و کین محفوظ داشته
اند و بعد از انقضای ایام مدت خلافت به بنی امیه و بعد از ایشان به بنی
عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت و عقیده باقی بوده اند تا
آنکه در سال نه صد و شش هجری خاقان کشورستان شاه اسماعیل صفوی
خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده و بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل
تشریف نفی حقیت خلفای ایشان و امالهٔ قلوب عوام از متابعت و مطا
وعت ایشان نموده بعلاوهٔ آن سب و رفض را شایع و در منابر و مساجد
باین گونه اقوال اعلان انواع فضایح و فجایع کردند و باین سبب اهل سنت
و جماعت آغاز معادات و ترک مصادقات کرده از طرفین باعث قتل و غارت

و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید و این مقدمه تا ایام دولت خاقان مغفور شاه سلطان
حسین متداول و معمول می بود تا آنکه رفته رفته ترکمانیه و دشت و افاغنهٔ قندهار و
رومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را
ویران کرده و قلع و استیصال ایرانیان لازم دانسته چون مشیت مالک الملک لم یزل
بامری تعلق گیرد اسباب آن از پردهٔ کمون بساحت ظهور رو ببروز می آید لهذا کوکب
ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت
مریخ صلابت ملجاء السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمانیه
خرس لوز برکشان جهان بتأییدات سبحانیه تاج بخش ملوک الک هند و توران ظل
سبحانی نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه بنحویکه در ابتدای تاریخ تفصیل حال خجسته
مآلش مذکور و مسطور است از مطلع ملکی ابیورد طلوع و ضیاء سطوع کرده ظلمت
زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای انقلاب دهر بتاراج غیر در آمده بود
بروز بازوی تائید الهی و قوت سرپنجهٔ شاهنشاهی انتزاع و استرداد و گریبان

شوکت ارباب عناد نموده با آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در شورای
کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد
داده بودند که ای صاحب هرکس را میخواهید بسلطنت نموده بنای بر بار خود گذارید اهالی ایران
دست برداشتن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را بآنحضرت
داده آنحضرت را با کرامت فرموده ما را اختیاری در حکم الهی نیست و این سلطنت
حق آنجناب است چونکه از روز اول صاحب احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را
از چنگ دشمن قوی رهائی داده اند به مقام مجازات ما باشند و ستمدیدگان ایران را
با امیدواری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که هرگاه اهالی ایران بسلطنت
ما راغب و آسایش خود را طالب باشند در صورت مسئول ایشان تلقی بقبول
و مقرون بحصول خواهد شد که سب و رفض را که مخالف اسلاف کرام و آباء
عظام نواب همایون ماست تارک و به منهج و طریق امام بحق ناطق حضرت
صادق علیه السلام مالک و سالک باشند ایشان از راه حقانیت بدون

شاید ان

شبهه انابت متفق الآراء این حکم اقدس را بسمع اذعان قبول اصغا و وثیقه برای
تأکید این مطلب نوشته بخزانهٔ عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در آغاز این
سنه ایلچی روانهٔ دولت عثمانیه کرده از اعلیحضرت سکندر حشمت بالمطالب حکم
امن و امان و نائل بآیهٔ ان الله یامر بالعدل و الاحسان سلطان البرین و خاقان
البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین داور دارا رایت کیخسرو علم
خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله تعالی بقائه طالب
پنج مطلب شده اند اول آنکه اهل ایران چون از عقاید سالفه سب و رفض نکول
و مذهب جعفری را که از مذاهب حق است قبول نمودند قضات و علماء و افندیان
کرام روم نیز اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمرند دوم آنکه چون در کعبهٔ معظمه ارکان
اربعه مسجد الحرام با ائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارند مذهب جعفری نیز در رکن شافعی
با ایشان شریک بوده بعد از ایشان علاحده با امام خود بآئین جعفری نماز گذارند سیم
آنکه هرسال از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق مصر و شام در کمال

اعزاز و احترام حجاج ایران را که به مقصود برسانند در دولت علیه عثمانیه امیر
حاج ایران تالی امیرحاج مصر و شام باشد چهارم آنکه اسرای هر دو دولت نزد
هر کس که بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شری بر ایشان روا نباشد
پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده مهام مملکتین را بر وفق مصلحت
فیصل داده باشند و بوسیله رفع اختلال صوری و معنوی از میانه امت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گشته بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة
رسم الفت و برادری فیمابین اهالی ایران و روم مسلوک باشد امنای دولت
ابد مدت عثمانیه چند مطلب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای
جانبین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد قبول و حقیت مذهب جعفری را تصدیق
کرده و باقی مواد را بمعاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساختند ایلچیان ذیشان
بخصوص این مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آن اقامه اعذار و از این جانب
برد اعذار براهین قاطعه و حجج ساطعه القا و اظهار میشد چون در سلخ هفت
سال

سال این مقدمات با تمام رشد سفرا صورت انجام نیافت و این سال خجسته
فال تنگوزئیل که موافق سال هزار و صد و پنجاه و شش هجری بوده باشد کوکبه همایون
قاآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی بعزم اینکه در خاک روم محلی از جهة نفس ثبت باب
گفتگو آتش فتنه را منطفی و مایه خلاف و نزاع از میانه اهل اسلام منتفی گرداند از تمامی ممالک ایران
و بلخ و بخارا شیوخ الاسلام و قضات کرام و علمای علام را برای مذاکره این امور
بموکب منصوره احضار و بر رسم مهمانداری آن سرزمین کرده بودند که مطالب معهوده را
با مقدمه ملک موروثی علی فرمایند در این وقت که در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل
تراب روضه علویه غرویه مشهد تا بز و مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف اشرف
و کربلای معلا و حله و بحال و توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته مجتهدا
امر همایون بنز نفاذ پیوست که چون در مذهب اسلام هیچ گونه قصوری و فتوری
نیست الا آنکه تشیع است در وقتی که از بدو دولت صفویه در میانه دولت بهیه
تشیع یافته علمای کرام در عالم کلخ اسلامند با یکدیگر مجالس محاوره و مذاکره آراسته

منهل ملت نبویه را که از هجوم افواج اختلافات ام آمیخته و کل و لای شکوک
و شبهات کشیده است اصفا و بزلال حق درشان و ماء معین صفوت رسد نایرهٔ فساد را
اطفا دهند لهذا مأمورین بنهج مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام بطی مقالات و اظهار عقاید پرداخته
ماجرای النجفی در مشهد شریف بشارت آن حضرت نگارش میدهد عقیدهٔ
اهل اسلام و اعیان دولت قاهرهٔ نادریه و علمای ممالک ایران آنکه بعد از رحلت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلافت باجماع امت بخلیفهٔ اول و
بعد از او بنص خلیفهٔ اول و اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی و بعده بشورای و اتفاق
اصحاب بر ذو النورین و بعده باسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافته و بموجب آیهٔ وافی هدایه
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی
الله عنهم و رضوا عنه و بمضمون آیهٔ شریفهٔ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک

اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم خلفای اربعه خلیفهٔ برحق و رابطهٔ مواصلت فیمابین ایشان بوده
همه با یکدیگر رسم موافقت بدون مغایرت مسلوک میداشته و تجدید فیمابین ایشان که
اتحاد مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از جناب مرتضوی مسئول حال ایشان
کرده فرموده اند امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفهٔ اول نیز
درشان جناب مرتضوی گفته لست انا بخیرکم و علی بینکم و علی افضلکم و خلیفهٔ ثانی
مکرر میگفت لولا علی لهلک عمر و نظایر این که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت
دارد بسیار است و در سال نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده
اشاعهٔ سب و رفض نسبت بخلفای ثلاثه اینمعنی باعث ظهور فتن و منشأ
نهب اموال عباد گردیده مورث منافرت و معادات فیمابین اهل اسلام
شد تا آنکه بمقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
عالم پناه سریر آرای تخت سلطنت گشته بنحویکه در فوق قلمی شد در شورای کبرای صحرای

معاف ان ازین و اعیان اشرف تر نموده ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود نموده بودیم
حال که در روضهٔ مقدسهٔ علویه نیز از داعیان استفسار نموده اند عقاید اسلامیه
داعیان بنهج مسطور است که از سبّ و رفض و تبرّا تبرّا جوییم بلکه جناب قدوة الاعا
الاسلام شیخ الاسلام دافندیان عظام دولت علیهٔ عثمانیه تصدیق مذهب
جعفری نموده اند مقلد طریقهٔ الخلافت بوده بر این عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم
و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب و الله امید تمام مصفی
از شائبهٔ منش و قلب است و هرگاه خلاف این از ما بظهور رسد از دین بیگانه
و موجب غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاهی زمانه باشیم عقیدهٔ اقل
داعیان دولتین علیتین نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بعد از آنکه امام
جعفر صادق علیه السلام ذریهٔ رسول کرام و ممدوح کل انام و نزد ائمهٔ ملل مقبول
و مسلّم است و از قراریکه علمای بلاد ایران عرض و تحریر کرده و نزد داعیان
تحقیق یافته عقاید اسلامیهٔ اهل ایران صحیح و فرقهٔ مزبوره قائل بحقیقت خلفای
کرام

کرام و از اهل اسلام و امت سید الانام علیه التحیة و السلام میباشند و هر کس باین فرقه
اظهار عداوت دین و ملت کند و از کوتست دین ساری و خدا و رسول و اکابر دین
از او بیزار و بری بوده در دار دنیا محاکمه او با سلطان العصر و در سرای عقبا با جبار شدید
البطش و القهر خواهد بود عقیدهٔ اقل الدعاة علمای قبة الاسلام بخارا و بلخ اینکه عقاید
صحیحهٔ اسلامیهٔ اهل ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده و این فرقه داخل اهل اسلام
و از امت حضرت سید الانام میباشند و هر کس که باین جماعت اظهار عداوت
نماید خارج از دین و محروم از شفاعت خاتم النبیین صلعم بوده در دنیا باز خواست او
با پادشاه آفاق و در عقبی با شهنشاه علی الاطلاق خواهد بود داخل اینکه معتقدین
عقاید مزبوره را در فروعات با ائمهٔ مذاهب اربعه میباشند منازع و مغایر اسلامیت
و صاحب این اعتقاد از اهل و قتل و نهب در لسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه
صلی الله علیه و آله و برادر دینیهٔ یکدیگر حرام است و السلام علی من اتبع الهدی مراسله که باد
شاه خورشید کلاه روسیه قلمی کرده اند استشراف مؤدات و افیات صداقت آیتی

وتحف طیبات مخالصت قرین را از فرط عقیدت و نیازمندی بهدیهٔ بزم همایون و تحفهٔ
حریم حرم سپهر نمون علیا حضرت قمر طلعت خورشید احتجاب ثریا جناب زهرهٔ زهرای
سلطنت و کامکاری و درهٔ دریای عظمت و بختیاری غرهٔ ناصیهٔ پادشاهی و قرهٔ باصرهٔ
دیده وری و آگاهی فروزندهٔ گوهر عقل و فرهنگ فرازندهٔ رایت سخت [?] داوری طرازندهٔ
جامهٔ کشورداری برازندهٔ افسر تاجداری محجوبهٔ حجاب عفت مستورهٔ نقاب عصمت
مهد علیا و ستر کبرای طراز سجیهٔ عظمی خلد الله سلطنتها ساحته بعد از نگارش مراتب
محبت کیشی و گذارش مراسم خلوصیت اندیشی بر ضمیر رای عالم آرای [?] کان
قوام سریر فلک سیری میدارد که بعد از آنکه عالیجاه مقرب الحضرت الخاقانی میرزا
محمد ابراهیم ایلچی بشرف تقبیل آن عتبهٔ علیه رسیده و در استحکام بنیان دوستی طرفین کوشیده
آن علیا حضرت بلقیس شوکت انجام امر مصالحه را بتعهدهٔ اهتمام عالیجاه معزی
الیه نموده بودند مراسله که بحضرت محمد شاه والاجاه روم نوشته شده
طرایف ظرایف دعوات وافیات و تحایف لطایف تسلیمات زاکیات

که از دار الملک دل بسوی شهرستان زبان گسیل و از معمورهٔ جنان بصوب کشور بیان
ترسیل شود بهدیهٔ بزم اعلای شریف و تحفهٔ موقف منیف حضرت فلک رفعت کیوان
ایوان قاآن [?] مشتری سعادت زحل دربان فروزندهٔ مشعل پادشاهی فرازندهٔ رایت
گیتی ستانی و بهین آثار رحمت حضرت سبحانی بهین گوهر صدف دودمان رفیع الشان
گورکانی شاه جهان پرور همایون فر خسرو خرم دل فرخ سیر سلطان دارا شکوه فریدون
بخت مهد [?] کامکاران فرخنده اختر فرخنده بخت المخصوص بعواطف الملک المنان و المنوه
بتایید قادر سبحان خلد الله ملکه و مملکته ساحته مشهود رای شریف میدارد قبل از این
در مبادی حال که دار السلطنهٔ اصفهان مقر امنای این دولت ابد بنیان در آمده
در خصوص تنبیه افاغنهٔ قندهار و دفع اشرار که نسبت بهند زیاده بر ایران مصدر
آزار و اضرار شده اند مصحوب علی مردان خان شاملو و بعد از آن بتوسط محمد علی خان
بآن پادشاه رفیع جاه اعلام شده بود که کسی تعیین نماید که بعد از ورود رایات منصوره
بآنحدود راه فرار بر ایشان مسدود دارند در مکاتیب شریفه که از حضور پرنور مصحوب

ایلچیان مشار الیهما شده بود مندرج ساخته بود که صوبه‌داران کابل در آن باب
تاکید اکید و امر شدید بعمل آمد بنا بر آن این نیازمند درگاه اله نیز سلسله جنبان
تعهدات آنحضرت ملازم قندهار و برای تجدید مذاکرهٔ آنمواد ایلچیان ایلچی دیگر بسفارت
تعیین و بعضی سفارشات در باب موالات لسانا و شفاها با ایلچی مزبور شد که
در حین ادراک سعادت تلثیم عتبهٔ علیه فاآیه بعرض اقدس رساند و صاحب حباله‌ها
است که ایلچی رفته کار قندهار طی شده اثری از تعهدات مزبوره بظهور نرسیده
و قطع نظر از آن ایلچی را در آن صوب توقف و بر خلاف مدلول فاذا حییتم بتحیة
فحیوا باحسن منها او ردوها در ارسال جواب مکتوبات که از گلزار دوستی گلی زار بهار
ستان مودت سنبلی بود نهادن در تعویق بعمل آورده خلاصهٔ مطلب آنکه
این نیازمند درگاه اله بنا بر وجوه جهت سوای رعایت راه و رسم موالات و پاسداری
نوامیس محبت امری دیگر مطمح نظر نبود و توقعی در ملک و مملکت آنحضرت که الهی
تا ابد بر آن دودمان پاینده و بارز باد نداشتیم و در دولت روز افزون ایشان [illegible]

یکانگی

یکانگی از خود مراتب نگاشتیم یکی از راه جنسیت در رابطه ترکمانان و ثانیا باعتبار جوار و محبت
پاس سابقه که فیما بین هند و ایران استقرار داشت و در این صورت مقتضای مقام این بود
که از اطراف قرین الشرف نیز این رویه مرعی و منظور باشد مع هذا خلاف معمول بوجوه
مشروحه از جانب لشکریان بظهور پیوست هرگاه واقعا آن پادشاه نجم جاه با نقطاع
زمام جهان پرور و فطنت حقانیت گستر این طریقه را ملحوظ میداشتند فهو المقصود
هرگاه چنانچه نظر بسلیقهٔ بعضی از کارگذاران آن دولت والا گهر که در مزاج دولت دخل
کل یافته اند گرمی کار خود را در القاء نایرهٔ فساد و برهم زدن هنگامهٔ وداد دانند
این دوستی نژاد را در هیچ باب مضایقه نخواهد بود ایلچی را بزودی رخصت انصراف
ارزانی و با اعلام چگونگی مراتب خاطر دوستی ذخائر را قرین بهجت و شادمانی فرمایند
تا آنچه نگاشتهٔ کلک دربار شده باشد بعرصهٔ وقوع آید مراسله که در خصوص
فتح هندوستان بخاندکار روم نوشته شده والله یؤید بنصره من یشاء والله واسع علیم
[illegible] جواهر زواهر اشتیه [illegible] قدسیه را که در تلألؤ و بها در یکتای آفاق

و گوهر شب چراغ ماه جهانتاب برابر و در ضو و صفا با جوهر چرخ فیروزه گون هم سری نماید
از مخزن درون و گنجینهٔ دل صداقت مقرون هدیهٔ بزم و مینو مثال و تحفهٔ مجلس
حضور سپهر تمثال اعلی حضرت فلک کیوان مهابت مشتری سعادت جهانداری
و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی خسرو بدر عزت توام خدیو فلک
قدر انجم حشم سرور گردن فراز مهر داد دارا رای سکندر در شهریار کشور حزم و وقار
شهسوار مضامیر گیرودار پادشاه ظل الله اسلام پناه داور دادگر عدل آگاه
اعظم سلاطین جهان افخم خواقین دوران ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفار
والمشرکین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین السلطان
ابن السلطان محمود خان بن مصطفی خان زینت بخش سریر خلافة العظمی بمیامن ذاته و نور عیون
السلطنة الکبری بلوامع انوار صفاتیه ساخته بر لوح محبت مینگارد که قبل از این
کیفیت تعهدات حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان در باب
افاغنه و اسرای قندهار و بعد از آن خلف وعده ظاهر ساختن و بعلاوه آن ایلچی ایران را

که از قندهار

که از قندهار رفته بود بر خلاف آداب و قانون نگهداشتن و بجواب نامهٔ نامی نپرداختن
از خارج بعرض ایستادگان پیشگاه عزت و جاه خاقانی رسیده خواهد بود در این اوان که
مقدمات مزبوره باعث توجه این اصدق دوستان بجانب هندوستان گردید
پادشاه والاجاه سابق الذکر تمامی سپاه خود را از اقصای بلاد هند در کرنال جمع با استعداد
تمام و کوکبهٔ مالاکلام از شاه جهان آباد حرکت و در چهار فرسخی شاه جهان آباد
موسوم بکرنال حصن حصین و حصار متین و استوار ترتیب داده بعزم جنگ توقف و آئین
نیازمند درگاه الهی بعد از وصول بمنزل انباله پانزده فرسخی کرنال که اینمعنی گوش
زد مقیمان عتبهٔ اقبال گردید متوکلا علی الله الملک الغفار در پانزدهم شهر ذیقعدة الحرام تلاقی فر
یقین واقع گشته بعد از اشتعال نایرهٔ گیرودار بعنایات ایزد متعال گرد بار شکست
بر آن گروه افتاده جمعی از خوانین و امرای او با چهل هزار نفر از سپاه هندوستان طعمهٔ
شمشیر و فوجی زنده دستگیر گشته تمامی خزاین و اسباب و توپخانهٔ پادشاهی و امرا بتصرف
درآمد محمد شاه منهزم و در حصن حصین خود متحصن [illegible] این نیازمند درگاه الهی را ملاقات

وتاج ونگین سلطنت را سپرده مائیز از منزل مزبور بجانب شاهجهان آباد نهضت
فرموده‌ایم رقمی که در خصوص آزاد کردن غلام سرکار رعایا نوشته شده است
چون بمیامن مرام دادرس بنده‌پرور و برکات انتساب حجر الکبر علیه صلوات الله الملک المنان
الاکبر در این سده سدره بنا سلاطین را رتبه بندگی و بندگان را رتبه سلطان و خورد
و بزرگ جهان را داغ عبدگی مملوکا لا یقدر علی شیء نقش پیشانی و عموم جهانیان
حلقه غلامی این درگاه را آویزه گوش و جان ساخته‌اند و کافه عباد بطوق بندگی
آستان کردن آزاده گردن افراخته و بمضمون صدق مشحون من اعتق مؤمنا اعتق الله
العزیز الجبار بکل عضو عضوا منه من النار اعتاق اعناق بندگان موجب آزادی
کونین و مکفره ذنوب و معاصی و رفع سلسله رقیت از رقبات سلسله عباد باعث
رستگاری یوم یؤخذ الناس بالنواصی میباشد مائیز بر ذمت همت خسروانه لازم
ساختیم که همیشه طالب رضای مولای حق و جویای خوشنودی مالک الرقاب مطلق
بوده قید بندگی از گردن بندگان بر داریم و این معنی را در درگاه پادشاه حقیقی ذریعه

آزادی

آزادی خود شماریم بنا بر این قربة الی الله تعالی و تکفیرة للذنوب و الخطایا فلان نام غلام سرکار
خاصه شریفه را در سلک احرار انتظام داده در زمره آزاد کردگان مرام خسروی با آزادی مقام
داده توسن نفس او را مطلق العنان فرموده‌ایم که بندگان آستان و راستان نوازان
غلامان درگاه آسمان طراز او را بر وجه محرر دانسته از مضمون فرمان واجب الاذعان
تخلف نورزند. همواره ریاض سعادت
و نجابت و اقبال از فیض تربیت بهار سرای الطاف ازل از خزان حوادث و نوائب (نوائب نکبت)
دائمت برگزیران عوارض و مصایب محفوظ و محروس باد بعد از تحریر صحایف عواطف
طیبات خلت سمات و تقریر مراتب شوق و خواهش منذی بادراک حضور (صحیفه صح)
کثیر السرور بهجت آیات نقش صحیفه اظهار و اعلام میگردانند که دوات را از فاتحه
انگشت حیرت در دهان و قلم را از سیاهی پای حیرت در گل کدورت و حرمان است
که بر شیاری کدام حوصله کیفیت اندوه و ملال که از استماع واقعه ناگزیر مرحمت
و مغفرت آیات ملجاء الاسلام در دلهای دوستان استیلا یافته بمعرض شرح

دهان در آورده سبحان الله شمع حواس از وزیدن صرصر این خبر که درست چنان
خاموش و منطفی گردیده که با مداد پر توان لشرح احوال نتوان پرداخت تا پرسش
ارباب مصایب چه رسد حقا که نظر بتاثیر ملال این واقعه و غایت اندوه
این حادثه چشم دلجوئی و توقع خبر پرسی از اشراف ندارد از انجا که حقیقت
بنیان جوهر نفس الامر رخایا را از سهگذر عالم باقی دانسته اند و روح پاک را
از گذشتن ظلمت کده خاک جز تغییر منزل و تبدیل مکان سبب نه یقین که
آن دولت سعادت پیوند از وقوع این واقعه هایله و قضیه نازله الطایف دل
لنگان عالم صورت خواطر حقیقت مناظر را در شکنجه بنا به نداشته
سند آرای انجمن تسلیم و رضا میباشند حق تعالی تربت مقدس آن آسوده
جواهر رحمت را از سحاب باده ناب رحمت و غفران و قبر مرحوم مغفور
نجسته دودمان سعادت و نجابت را روضه از ریاض رضوان گرداند اگر
چه اظهار مصیبت باعث تجدید مواد ملالت و کدورت است اما نظر بقواعد

تصور
عالم البشریت و مقتضای مراسم خلت و مصادقت تحریر این چند کلمه را ان گونه تصور
نموده در ضمن ارسال آن با ظهار این معنی مبادرت مینماید که همواره این خلف الصدق
دودمان سیادت و اقبال دوستان جمیع را از حوادث با وجود دالسنه الشیمه کریمه والد مغفور
خالی
مربی و منظور و با فتتاح ابواب مکاتبات و ارجاع خدمات اتحاد آیات ممنون و مسرور
فرموده باشند پیوسته شجره هدایت و ثمره سعادت
و نجابت و بزرگواری و بوستان فردوس نوامان لطافت و نقابت و مجدت و مکرمت
آثار
و والا مقداری از اثمار تربیت و ابیاری سحاب مدار فیض حضرت باری سر سبز و ریان
و همیشه صفوتگاه خواطر فیض مظاهر قدسی مظاهر سلاله دودمان سیادت و نجابت و هدایت
و خلاصه خاندان نقابت و مجدت و مکرمت ستوده آل طه و یاسین و زبده اولاد طیبین
و طاهرین مطلع اشعه انوار تفضلات نامتناهی و مظهر آثار فضایل و کمالات صوری
و معنوی بوده کامیاب فیوضات النفاس حقایق اساس فضایل اقتباس بر روز
کار ارادت کیشان متوالی و متواتر باد گلدسته ریاض فضل و کمال یعنی نکاشته کلک

[illegible]

عنبرین سواد مشکین خط و خال که هر صرفش اسرار حقایق دوستی و یگانگی را زبان و هر سطرش
شمیم پیراهن خلت و محبت و آشنائی را کار روا بود رسید و در ریحه نسیم موالات
شمیم ورودش که مخبر از صحت ذات قدس صفات آن عزیز بود رسید دیده مترصد را
منور الخ لودوده را معطر گردانید معانا فیما سبق شوق و خواهش و محبت که بنات
مودت
عصمتکده باطن و پرورش یافته دوش و کنار مودت مواطن اند نمی پسندد که در لباس
فرسوده الفاظ رسمیه و عبارات مستمره که چون خرقه اصحاب دلق رقعه
از در پوزه صحایف ابنای زمان فراهم آورده بجلوه گاه اظهار و اعلام جلوه دهند
اخلاص قلبی را بدنام و دوست جیلی را دشمن کام گردانند بنابر ظهور این مراتب را
باشراقات انوار ضمیر حقایق تدبیر حواله آنوار ضمیر حقایق تدبیر نموده و این
معنی را بمقام اظهار نمی آورد که دوستان صمیمی را همه وقت در همه جا در ظاهر و
باطن از خود و با خود دانسته مترصد ارجاع خدمات رافت آیات زیاده
بلاله داغ اطناب گرانی بار از راه باز

بمولوی

خرقه

پیوسته گلزار همیشه بهار آمال و آمانی و مرغزار پر خنده آثار سیادت و نجابت
و دقایق شناسی و نکته دانی از فیض تقاطر سحاب مدرار مواهب نامتناهی
یزدانی نضارت پذیر و طراوت اندوز بوده بساط آرای الخ صحت و عافیت
و خرمی و انبساط باشند بعد از چهره آرای عرایس دعوات طیبات دوستی تحفات
دیرده کش را لئوابار شوق و خواهشمندی نشاط افزای ادراک حضور موفور البهجه
بهجت آیات نگارش پذیر صفحه خلت ترقیم موالات آیین میگرداند که مراسله
مودت طراز محبت آغازیکه بنافه کشی مشکین غزال خامه گوهرین خلخال
رنگین تحریر پذیرفته بمحبوب فضیلت و کمالات دستگاه منبع الشائخ شیخ اسمعیل
امداد آوار یافته بود در ساعتیکه دیباچه تقویم سعادت دیده برگزیده اسلالات خرمی
و میمنت بود محفل دوستی ورادو الخ یگانگی و اتحاد را بتازگی نشاط و انبساط
عطا آمود و عنبر اندود گردانید شمیم صحت وجود و عافیت محمود که از محمود باشی
آن مجرد محبت رایحه معلوم و مستفاد بود مشام خلت و ارتباط را معطر گردانید

شوق صداداد و محبت قوی بنیاد شاهد حال است که اگرچه بعد مکان نقاب
احتجاب بر چهره شاهد دلپذیر صحبت صوری فرو هشته اما خلوتگاه خاطر
دوستی مواطن لحظه از فیض حضور رفقا نبوده و نخواهد بود اگر سلسله مجالست و مؤانست
ظاهری بموانع ضروری انقطاع یافته علاقه الفت معنوی و مؤانست صوری انقطاع نمی
تواند یافت از آنجا که حقیقت انبعاث صدق مبانی در جنب صفای مرآت
مصفای یگانگی انکشاف تمام و ظهور ما لا کلام خواهد داشت همان بهتر که آینه
صداقت و موالات را زنگ پذیر تکلفات رسمیه نگردانیده جز نقش
البتغی بر صفحه اظهار نه نگارد که ریاض خواهش دوستان را از قطرات سحاب
منشیان عطار درشیم سیراب و کامیاب داشته بافتتاح ابواب مکاتبات
و مراسلات دوستانه و ارجاع مهمات و مرجوعات بی تکلفانه راه
آمد و شد ضوابط و انبساط بر چهره تمنای گشوده باشند زیاده چه اطناب
نماید

همیشه بهار مواهب یزدانی جم پیرای

(حدیقه

حدیقه سعادت و نجابت دودمانی و کمالات بوده انجمن خیال جلوه گاه شاهد
موزون طلعت معانی و نزهتگاه ضمیر دقایق پذیر مواد افکار خرمی را انبساط و شاد
مانی باد رشته شوق و خواهشمندی خاطر از آن سخت تر و علاقه مودت و رابطه
آشنایی از آن محکم تر که به بعد مکانی و مسافت ظاهری انقطاع پذیر تواند شد درین
اوقات که دوری صوری واقع است و لحظه از خاطر فراموش نبوده بزم آرای
حضور باطنی و صحبت معنوی بوده نمیقه انیقه که بکلک دوستی طرازنده پیرای تحریر گرده
سمت ارسال یافته بود آن طراز افزای خوان محبت ذخایر گردید فکر گهر سنج گوهر رسن
بر اتحاف جواهر منظوم لآلی منثور داشت عجب که بمفتاح قلم قفل گنجینه اسرار
عقدی از سلک لآلی آبدار بدایع نگار ارسال و به نگارش مطرحی بزم آرای صحبت
معنوی نگردیده این حال پیوسته دوستان را کثیرا با بنیخ و بجلوگاه احوال خیریت اشتمال
متعلق دانسته ریاض آشنایی را از نامه مبان کردار طراوت پذیرد مهمات و مرجوعات
عائیکه بوده باشد بی شبهه روی بطی تحریر آورده باشند

همیشه اورنگ فرهنگ مسیحا آدسر پایه افلاطون با اشراقات
انوار تمکین ذات ستوده صفات والا درجات وجود مسعود میمنت آیات
علیقوی برکات منبع کان دین کان سموّ المکان حمیّ الاحسان موفور البرّ والا
شفاق والامتنان عظیم الالقاب میرزای ملاذی مطاعی جالینوس العصر والا
الزمان رفیع المنزلة والشأن سموّ المرتبة والمکان منبع الجود والاحسان مقرب
الحضرت العلیة الخاقانیة دام عزه الی [illegible] فروغ پذیر و زینت اندوز بوده
بمقتضای تمنای عقیدت منشان هر پایه انجم آرای فرخنده محفل حشمت
و جلالت و مناعت و مکرمت و دوستکامی و کامرانی باشند بعد از طی تمامی
لوازم دعاگویی و محامد طرازی و اظهار مراسم نیازمندی و تحیت پردازی
که رویه خاص دلبستگان سلسله اخلاص موالات نگارش پذیر صحیفه مخالصت
عنوان مصادقت ترجمان میگرداند که کیفیت شوق و باطن خلوص مواطن و
حقیقت درجات آرزومندی خواطر عقیدت ذخایر و فیض اندوزی ادراک
حضور

حضور اکسیر ظهور موفور السرور بوساطت خامه قاصر بیان شکسته زبان پذیرای تحریر و تقریر
نمیتواند گردید از آنجا که سیاق ضمیر منیر مهر تنویر از حرکات نبض مخالصت و حرارت
هواداری ناچیز چگونگی درجات شوق و اخلاصمندی آگاه است از ارتکاب اطناب
تصدیع افزای خاطر دوستی ذخایر گردید شعر نامه که آراسته چون جان بود حمد خداوندش
عنوان بود نسخه که دست خرد آرایدش فاتحه از نام خدا بایدش چاره گر کار فروماندگان
بازپس آرانده و داماندگان [illegible] درجه پاک کن لوح دل از نقش غلط پاک
کن موجد هر ذره که گرد و حباب هر در او نه فلک اندر سجود ابتدای فرامین [illegible]
حمد و سپاس مالک الملکی است که کوس لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در عرصه جهان بلند
آوازه ساخته و اقتباس منار شرفیع و ظهور ستایش کبریای لایزال است که لوای
له ملک السموات والارض را در دستگاه اخشیجان برافراخته منشور باهر النور سلطنت
و جهانداری پادشاهان روی زمین را بطغرای عزّ الی الملک من تشاء تزیین و تحلی
کرده امید صمصام خون آشام فرمانداران ذوی الاحترام را بامر تعز من تشاء بجوهر جهانگیری

افراخته و اعلام بکتف فرجام کردن کش زنهایت انجام را بمصداق صدق سیاق تذلل
به تاج تاجوری بر خاک مذلت و خاک منکوس ساخته تعالی الله زهی بی مثل و مانند که
خوانندش خداوندان خداوند، خداوندی که عالم نام از او یافت، فلک جنبش زمین
آرام از او یافت، بلندی بخش هر پست و بلندی، به پستی افکند هر خودپسندی،
بیت المعمور سپاس الهی از آن برتر است که طبع بلند پرواز پایه‌ای بر سلم نظم و نثر
صاعد مدارج آن تواند شد و بدستیاری کمیت لفظ و معنی بر اشرف عرق آن راه
تواند یافت شعر ای در رنگ است و بوی تو آغاز، عنقای نظر بلند پرواز،
فکری نه بر این خیال بگداخت، اوج تو زمرغ بال بگداخت، و درود نامعدود
و صلوات و سلام متعاقبة الورود تحفه درگاه و نثار بارگاه یافته حریم قاب قوسین
او ادنی بکنه تا سر صحه سبحان الذی اسری بعبده لکلام و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین متکلم بمقال کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین شاهنشه انبیا محمد
صلی الله علیه و آله، بر فرق فلک فکنده مسند، عنوان صحیفه الهی سر خیل سفید و سیاهی،

الی مجل

آن مجمل آخرین و مفصل اولین، خورشید نشین صبح ازل، آن سایه رحمت الهی، و بر ورنگین ملک شاهی،
و بر اولاد و امجاد بلند مکان و اصحاب خاندان او که هر یکی مهر سپهر امامت و مسند
کرامت اند خصوصا تاجدار سوره هل اتی فاتح ابواب انا مدینة العلم و علی بابها غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین
و امام المتقین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین شعر نبی و علی هر دو چون ذوالفقار، جدا از هم
و با هم دو استوار، ز یک قبضه ظاهر دو شمشیر دین، دو دست پر از در یک آستین، جدا نا مبا
ن ز نام اندکیست، ولیکن به مفهوم هر دو باهم یکیست، معراج نعوت حضرت مصطفوی
و منقبت جناب مرتضوی از آن مستغنی تر است که مبادر رفته براق لفظ در فرق معنی
با قصای آن رسیده بسدرة المنتهی آن تواند رسید بعد از حمد و ثنای ملک علام
و نعت و درود سید انام و امام همام بنده را به شاهد مدعا از حجله حق جلوه‌گر دیده بر نیکو
در ضمیر منیر مهر شور را الحضرت الی آخره کتب فی الباطن نقش پذیر میسازد که نکته سنجان صاحب
هوش و روشن ضمیران حقیقت نیوش را در دیوار حجاب نخواهد شد و بسته اند که هر دو کونین

جهان دانشمان ایجاد اشجان جناب قادر بیچون این عالم بوقلمون را در بلاد محن و
متحمل مخور و فتن گردانیده که هر فردی از افراد بشر را بحسب قضا و قدر امتحان خیره
شرم داشته هنگامی جهت تکمیل عیار طلای دست افشار وجود مخلوقات بنده
کان را در بوته امتحان میگذارد و گاهی بجهت تنقط و آگاهی اکثر باره کان را بانواع
شدائد گرفتار میسازد بیت چنین است آیین این چرخ پیر کهی بر زند بر دارد دست
که بر زبر یکی را دراندر بهنگامه زیر یکی را بکوبد بهنگامه خیز بغیر از اینگونه تغایر
آیین روزگار و تقالیب و تصاریف فلک کج رفتار که در هر عصری از اعصار
سلاطین کامکار و خواقین نامدار روی زمین آنچنان است که کوس زند شهریار فلک
اقتدار شده وله ایضا حق تعالی تخم اقبال ریاض اجلال این نور حدیقه
الولایت مال را از ماه معین فیض لایزال سرسبز و شاداب گرداند گلشن خاطر
نو خرم بار درخت مسرت بعیش توام باد نمیدانند که به ابر بروی کلام لفظ و معنی و رشک
عرف از افراد گلهای باغ دلکشای بالکل خاطر عرض نماید قطع نظر از مبالغات

شاعرانه

شاعرانه داقرا عاست مشتاقانه موب جان رهی دلکه صحن باغی که در حرف
عبرت خلد لمعه نمونه و دشت گربلا شده و جوی بابلی که آب ورند
دجله بغداد و دشت ام شرب در باچه ساقه گشته اشک چشم که از نور
بجنبها مصداق هذا ملح اجاج بود در ذائقه تشنه لبان این مقام هذا عذب فرات
یافته دعاگویان صاف نهاد ضمیر که سجاده بر روی آب میگسترند ما شاء الله سفه
بر روی خاک نشسته اند که بحر خزان که دایم الوضوء خاتم بهبس تمامی تیمم نماز میگذارند یا
که بر و بیضا انگشت نمای این عرصه بود از خزان رنگ بر آماده و سرو که ثابت قدم
این زمین است بر لب جوی بر خاک افتاده چنار دست از جان شسته بلبل چو
بیمار نشسته نرگس بی آب چشم خود در روی شسته بنفشه از حسرت کبود گشته
و کاسه لاله از سوز سینه چاک چاک پیراهن و غنچه از خشم بلبل چهره برتافته
سوسن از تاب نیل جان زبان بیرون فواره از خشکی لبها زبان بکام کشیده تاک
خشک شده و ثمره الفواد را در حوره یکه مویز گشته درخت گلها از بلا لبها ازوی

بهی ندیده نهال آلو بالو آلو بالو را از تشنگی در رنگ بارهای عقیق در دهان گرفته تخم مشمش
خام طمع نموده از عین الشمس آفتاب آب حسنه و سیب از آتش درون دلبری نموده
از چاه ذقنی نسیم بستان دم آب طلبیده شفتالو با این همه پاکدامنی هزار بوسه داده
دم آبا نیافته باز خشک و تر این لبستان چشم بر راه اندیشه که از رشحات التفات
مکرمت دریای احسان آب رفته بجوی باز آید مگر که امروز یکی از غلامان عالی
میراب این گل زمین و ساقی این بزم افسرده شود شعر مگر ساقی بزم پر شور دشتی
سه جام آبیاید حسین از حق تو ... در باطن و ظاهر اول و آخر حفظا ناصر تو یاد
و له ایضا نسیم بهارستان حدایق دوستی جادو دارا شمع انجمن افروز ابر فروغ الفت
و معادن خلف الصدق آبا دانش و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هفت
اورنگ ای نامه مودت ختامه در دقیقه که ابواب فیوضات الهی بر چهره آملاء و آمال
باز دارنا رصایق کامجویی در استزار بود فیض ورود ارزانی داشته بزم کهنی را
سبزی نسیم و محفل یک لخت را غالیه نسیم گردانید آنچه در باب قلعه نالکز یارشد

عنوان

و عنوان پناه قلعه ارکماه زبان خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر قدرشناس
گردید آری بنای کاخ مردم نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد
موجودات و آحاد مکونات صلای عام ارتحال و انتقال داده هر گاه بنظر تحقیق و دیده
تحقیق تامل ملاحظه کرده شود از این امور نکرده نادر کارخانه حکمت بالغه مصلحت
بلخ امور غیبی خرد محقق صواب دست چه نا کریبان اکمام اشجار بدست نسیم بهار
چاک نکرده و دانه از دواج عزت بمیانجی خانه بانان حاشیان در مغاک خاک نبرده
شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته نمیشود و سبزه را علم سبز از خاک بر خواسته
نمیگردد از آمد و رفت انفاس گرامی پیداست که گرد و حباب نیم حوادث متلاشی
و متفرق و لباس هستی که برشته بقای وجود ثبات هستی دوخته شده متخرف میگردد
در این حال شیوه بیداردلان دانش اندوزان است که در حین وقوع این قسم امور
منهل عذب تسلیم و رضا را لبب اضطراب و شور باده کام گل آلوده ارت ضیر بیر
از رنگ کدورت اندوختن خته فرمان حضرت یزدان را بدل و جان از جان تمکینه

دهان بگهر سکانا و سپاس اسا جناب کبریا که مید مرادات مونق خواهش دوستان

حاصل و علم برنگ صاحبدلان بچره دستی اقبال بی‌زوال شکسته و باطل باد و ایضاً له

برگ ریزان است از رنگینی نخل امید خامه گلریزان مضمون میکند بیت

تعریف خزان جز دستگاه کفش کلک رنگ آمیز وصف صبح بچون میکند آباد

باد خرمی و بادرش زرنهفت انار که رعنای بهار از گریبان خزانش چون حسن گل عارضان

از کوث زعفرانی سر برآورده وش مهد ربیع را در کنار ظریف حریف رنگ گل رعنا بصد ناز

پرورده اگر بمقتضای طور موسم خزان جبین از جای بجای کرد بدیده شوخ بینه بپسند

که برگ نرگس کرت زراف بپوشیده و سبزدوش آتشی ربکات الوان نموده

انداز آن دو نرگس شوخ چشم تماشای سراپایش لسراسر دیده کرده از طراوت

گلهای بهار نشسته هزار خار ریخت در دل بهار شکسته گل بستان افروز بر پای زیور تاج

عروس زرین بال مهر کرده و گل حبابی رعنای در آتش دستارنمان فرنگ چه عجب

اگر برز جنبد بر نقش نگار کسته گل شکار که بجوش قماشی جنس بفیض صنعت کارگاه ثابت

الکلام:

بجولانگاه نرگس بخواب کرده و سایر گلهای مهر کاری برنگ نمرنگ چون حسن لیلی و عشق

مجنون باهم آمیخته اند حاصل هرگاه سپاه خزان در می زرکاری کند سرو ساز علم افراز

در این عرصه بر پا دارد بیت هر شاخ و برگ لاله زاری دارد هر برگ آن گلعذاری

دارد پژمرده مشو ز برگ ریزان خزان کاندر پا خویش نوبهاری دارد فرخنده

صباحی که جام یاقوت رنگ شفق سرشار باده فیض بوده و دماغ صبوح کش آن

بزم عشرت دوباره نشاء باب کرده سپهر مینا گون جهت دفع گرند در مجمع

زرین مهر سپهر کواکب میسوخت و رشحات سحاب فیض و قطرات باران

لطف نرگس برگ را بآب لطافت شست و شو داده هوا را از اغشاب

قطعات ابر سینه باز و آسمان پوست و پلنگ گردیده بود و آفتاب و سایه

مانند عارض گیسوی معشوق باهم آمیخته نرخ نامهای تازه بدست قاصد نسیم از جانب

رسیده در رقعات رنگینی بوساطت پیک صبا از هر طرف آمده خار خار سیر

خزان شکنجه در خواطر کل کرده پا برکاب اشهب عزیمت گذاشته بفسحت آن

مرغزار رسید شاهین نظر را بجا ده پرواز و بند زر نات هر لحظه از شاخ بشاخ می
میگشت از هر سو زاغی بال و پر گشوده و از هر شاخ قرقاول جلوه نموده و از
هر زمین کبکی خرامش کرده چمیده بهوای خویش پروازی هست کبک بیچاره ندانست
که شهبازی هست باز در سپهر پرواز و سایر جوارح صید انداز که مدتها در بفلک خانه
سهار با رمغان تصور به رده کرده کشیده از این معنی طیور که در آسمان طلب
میکردند در زمین میباشند یعنی باز چون صید در هوا چیده از دست فرود نیاورده
که یک صید فرود آورده و قرقاول چون صوفیان رزاق لسماع آمده خواست
تا دام حیله بگشاید لیکن فراموش نیز هوش که چشم بچون او تیز کرده بود بگذاشت
که چرخ زنان از چرخش آورد و کبک خویش خرام ببال پریدن را بپای دویدن ترجیح
داده خواست تا پروازی کند لنگیده نا پاس سراسیمه کرده طاقت گریز
نداشت مزاز قوة لشکر دیدند لا فهقهه کلوی مینای خون چکان گشت و الحمد
لله لطایف دعوا یکه نسیم شمایم آن مجامع انس خلوت نشینان

صوامع ملکوت را معطر ساخته نکهت فزای مشام محبت و یکانگی شده و لشر الیف تحابکه
لوامع آن مجلس معتکفان حضار حضرت و ارام منور ساز دو ظلمت زدای عالم بیگانگی
شود تحفه مجلس صداقت آیین دهد به محفل ارم تزیینی برادر ارجمند شاهزاده جوان
بخت کامکار مه جبین فلک قدر سپهر اقتدار حضرت نامدار سالها تا رخ خورشید اشتهار فروغ
سلطنت و ابهت و اقبال گلدسته روضه منعت و اجلال گوهر معدلت
بینش ای نگین خاتم آلهی فروغ دودمان کورکانی چراغ خاندان صاحبقرانی مزرعه
ناصیه صبح دولت قرة باصره آفتاب جلالت مزین افسر جهانبانی رونق
افزای اورنگ کشورستانی میگرداند فرمانیکه در خصوص میر شیخ هرات
نوشته شده چون مکنون خاطر حقیقت مآثر عالم آنست که جمهور برایا
و اصناف عجزه و مساکین و کافه برایا و رعایا متوطنین و متردین بلده محروسه
هرات از تعرض اجامره و اوباش و دست برد دزدان و قطاع الطریق و عوانات
شنیعه اهل فسق و فساد در مهاد امن و امان و زاویه های فراغت در فامیت

شادمان بوده دست مزاحمت دزد و حرامی از تفرق مال و متاع تجار گسسته
و بریده و پای قدرت شبگرد و هر نفس بومی و رهگذری از عبور و مرور حوالی بلاد
و بقاع مردم و شهر بازار کوتاه کشیده بود مرفه الحال بدعای دوام عمر و دولت روز
افزون در آن نعمت حقیقی تواند پرداخت بناءً علیه در ابتدای ییلان ئیل
امر میرشبی بلده دار السلطنه هرات برفعت و معالی پناه عمدة الاعیان آقا بابا بیگ
مفوض و مرجوع و مواجب ادرار دوازده تومان تبریزی نمودیم که از روی کمال
راستی و احتیاط و اهتمام تمام بامر مزبور و خصوصیات و لوازم آن قیام
و اقدام نموده دقیقه از دقایق سعی و آگاهی و کار روانی مهمل و نامرعی نگذارند
و در باب حفظ و حراست و پاسداری محلات شهر جمعی از مردم معتمد و کار
آگاه و سرهنگان و پاسبانان کارآمد و سر براه کشیک بکشیک و بواسطه هر
چند نفر خلیفه و سرکرده علیحده معین و قدغن و اهتمام نمایند که هرگاه کشتروان
ثابت و سیاره دسته دسته از پای تکیه افق قدم بعرصه آسمان و کوچه کهکشان
گذارند

گذارند وقت صبح که سیاحان افلاک نوبت حرکت بطلایه داری با کنان تکیه خاک سپارند
کوچه و کوچه و گذر بگذر در بازارات و محلات شهر گردیده آگاه و خبردار باشند
که احدی از دزدان و شب روان در هیچ محلی متعرض حال و مال کسی نتوانند شد
و نوعی اهتمام مرعی و مسلوک دارند که بعد از هنگام طبل آخر که وقت آسایش
و ترک حرکت کوچه و بازار است هیچ کس در کوچه و بازار و محلات تردد ننموده
اگر احدی در آنوقت از مردم بدنفس و حرامی و مست و شراب خوار و شراب فروش
و هرزه گرد و هرزه کار در محلی ظاهر گردد او را بدست آورده جهة و سبب حرکت
و عزم و اراده او را معلوم و مشخص و در زندان محبوس و بلا مسامحه و مساهله
تحقیق را عرض نمایند که در باب مشارالیه بازخواست بنوعی که لازم باشد مقرر و
معمول دارد و هیچ کس جرأت و حرکت فاسد و خیال باطل نتواند کرد و از
جماعت خلیفه و توابین جمعی را که آثار کاردانی و زیرکی و شناسای مردم نیک
از بد از ناصیه احوال آنها ظاهر باشد تعیین و سفارش و قدغن نمایند

که همه روزه در بازار و دکان و کاروانسرای و محلات که زیر گذر گردیده در جزو تجسس
و تحقیق احوال جماعت دزد و قلاّباد و بدنقش و هرزه گرد و هرزه کار و شراب
خوار در هر محله ساکن باشند و جماعت صادر و وارد که از این طایفه از محال
دیگر داخل شهر شوند نموده جا و مقام و آشنا و خوانه و کسب و کار و جهت و سبب
آمدن و هنگام بیرون رفتن و سمت و حرکت هر کدام را حسب الواقع تشخص
و معلوم و یاد داشت نموده که خدایان و ریش سفیدان آن محله را در خفیه
اخبار و آگاه نماید که از احوال آن مشخص خبردار بوده چنانکه حرکات
ناپسندیده و خلاف قاعده از آن شخص بظهور رسد از آن محله بیرون
رود و آن رفعت و معالی پناه و نواب ایشان او را بخبر آگاه نموده پنهان و پوشیده
دارد و در هر محله و هر گذر که سانحه از سوانح چون دزد و خون و غیر از قضایا
بظهور رسد حقیقت را بلا توقف عرض در باب بر حساب و تفحص پیدا
نمودن مال گم شده و بدست آوردن دزد و غیره و سیاست و تادیب اهل خیانت
والله اعلم

و تقصیر سعی و اهتمام و ایستاده که تمام بعمل آورده نوعی نمایند که همه کس از حسن
سلوک او راضی و شاکر بوده آثار سعی و کار روایی و کارآگاهی او بوضعی که منظور
خاطر عالیان است به منصه ظهور پیوسته در هیچ باب غفلت و تقصیر و قصور نگذاشته
بعهده نیابت عمال دیوان و مباشرین اعمال و اشغال مملکت و کلانتر و اعیان
و برایا و عامه سکنه و متوطنین و مترددین مشار الیه را مباشر این امور دانسته
از قول و فعل او تخلف جایز و روا ندارند

چندانکه آفتاب عالمتاب با مر قادر وهاب بر ساحت فسیح الساحت
جهان رخشنده و تابان است اختر عزت ملازمان عالی طالع و لامع
باد بعد از شرح دعای لایعد و لایحصی که صفحه صحیفه دوستان بدان موشح
و محلی است بر رفع کشای چهره شاهد و مدعا میگردد از آنجا که بمقتضای
مراسم لطف و دلا بر ذمه همت یکجهتانه لازم و محتم است
که بهر وجهی از وجوه و بهر وسیله از وسائل که تواند شد بر فیم و تسهیل

مراسلت که بمنزلهٔ نصف مواصلهٔ ملازمان است پرداخته بانه فراموشان
نموده باشد دریں ولا فیض امتلا که حامل صحیفهٔ الوداد عالم الغیوب
دوستی اوب لبق برخود واجب شمرده که بارسال مراسلهٔ التحیهٔ محرک سلسلهٔ
مودت و موافات گردید چندانکه گل صباح و بلبل
مساء بهار چمن فصول اربعه در نشو و نماست گلهای مرامات دو جانب
در گلستان مرحمت بغایت سجایا شگفته و خندان باد بعد از رشحه پاشی
ریاض محبت و ولا صفحه طراز صحیفهٔ این مدعا میگرداند که درین ایام
عطوفت و وفاق و شمایم از امیر خلت و اتفاق اعنی مفاوضهٔ دوستی
طراز و رافعهٔ شریفهٔ مسرت بخشا که در این اوقات بدستیاری نویسنده کان لازم
الاعزاز شرف اصدار در آمده بود عز اتصال بخشیده
چندانکه شکوفهٔ عارض گل بغازه کاری آب و رنگ بهار گلناری و ردیف
تا بدار طرهٔ مشکین ریشتن نافهٔ اهوان تاتاری است همواره دوحهٔ دولت
و اقبال

و اقبال بلا زمان عالیشان با انواع حلل و حلی پیراسته باد بعد از چهره پردازی عروس
دعا و غازه کاری شاهد مدعا مشهود رای عظمت پیرای عالیشان میگرداند
الهی چندانکه آغوش سپهر مینو زمین گهواره
اگر روی نگار و جعد موی و ماه روی معنبر گیسو ماه کش ده و باز است دراز و نیاز
عاشق روز و معشوقهٔ آفتاب عالم افروز با هم دوده و راز گوهر شاهوار محبت
و وفاش هر سرا پا عشوه و دلبلای گرفتار کرشمه [illegible] عالیه را آویزهٔ گوش و
تحفهٔ تمنای این شوریده شیدای محبت بادا دل آرام و نگار صنوبر خرام وصال
انشهر بار آفاق خدایا دست در آغوش باد شعر آغوش فلک ز شوق باز است
معشوقهٔ ماه جلوه پرداز است تا بر زر رخت مهر زیبا بار نور رخ زیبای باشمار
تا باغ ز طرب راست در عارض گل فروغ لیلا الست بند و ثمر بهشت طوبا
از جلوهٔ تو نهال خوبا تا زنده بود ز فیض جاوید بر از خود متصل خورشید
بادا چو دلم هزار شیدا کم گشته ز خویش در تو پیدا بعد از تجهیز عروس دعا

بجواهر زواهر و نفایس زرین زیر بار ریب و ریا مشهود رای اجابت پرای
مهر اعتلای محبت اقتضای مؤالفت آرای علیه عالیه میکرداند درینگامیکه
سپاه فراق و کینه جویان ایام اشتیاق بر هدف سینه این حسرت کش وصال
و آرزومند فیض دیدار در کمین کین از هر سو مانند نرگس فتان و چشم مست
بتان که بکمان سیه توز ابروان و خدنگ دلدوز مژگان شکار صید دلها
کنند هزار تیر جفا در کمان بلا بزه بود و نتیجه خواطر به مفارقت آن نو بهار
حدیقهٔ کامرانی صد گونه عقدهٔ داغ در خواطر زده و زبان بر این افراد
مترنم است شعر ای دوست فراق تو با بخت جفا کرد ‖ جوری که تصور
نتوان کرد بما کرد ‖ هجران تو حسرت زده ام بسکه بپا داشت ‖ در عشق مرا صو
رت دیوار فنا کرد ‖ انصاف تو ای محنت هجران بکجا رفت ‖ هر چند که جان
سخت ما با تو جفا کرد ‖ که ناگاه شمیم گلدستهٔ بهار الفت و رایحهٔ مشکبار مؤالفت
انهی نامهٔ ملاطفت آثار آن علیا حضرت شرین اصالت خورشید طلعت

باردل

بار دل آرا و نگار ملک سیما که فقرات مضامینش از چاشنی کلام شرین آن نازنین
کشور فصاحت و ملاحت شهد آمیز بود و نقط کلمات نیش مانند صهبای بهار طرب
انگیز و بهجت آمیز وصول یافت شعر بمکتوبی مرا یاد آوری کردی ‖ و حیرانم که باز
از سر مهر یا سهو القلم کردی ‖ به مکتوب مراد پیش طالع محترم کردی ‖ جزاک الله خیرا
لطف فرمودی کردی ‖ دماغ جان و مشام روح ودادن را معطر ساخته و زرق دو
ستانرا مانند گل گوشه دستار بوضع زیور و زیب خود نواخته سر مباهات بآسمان
افراخت شعر تا نام تو زبان خامه است گردیده است ‖ از نگینم پیرو پرون
ز بس بالیده است ‖ بر هوای افکند هر دم کلاهی از حباب ‖ قطره از شادی که
دریا حال دل پر پسیده است ‖ تا سواد خط مشکینت بچشم جا گرفت ‖ مردمک
چون خط با خطا در ریاض بدیده است ‖ خداوند عالم السر و الخفیات دانای
حقیقت حال است که شوق ادراک فیض صحبت آن مخدومه سرا پرده عزت
نه بحدیست که خامهٔ شکسته الکن هزار یک آنرا در بن مختصرات تحریر تواند نمود

و مرحلهٔ اشتیاق نه بغایت دور است که کمیت خامه در جولانگاه نامه

بپای چوبین یکی از صد مراحل آن تواند پیمود شعر از ذوق شوق تو بود گفتار

ورنه شرح غم این قصه بپایان نرسد در فراق تو چون برسر هر بلا چند

کرده از چین بجبین پاره کرها چند چون کف خاک که با باد صبا جلوه کند

همت پنداری ما خواب پریشانی ما چند رجاء از درگاه الهی واثق است که

نعمت دیدار تشریفه عما قریب روزی و بوجه احسن میسر باد چه خوشی باشد

که بعد از انتظاری ها با میدی رسد امید واری از آن بهتر از آن خوشتر

چه باشد که یاری برخورد از وصل یاری با ترا ایام عزت بکام باد

تا ابلق لیل و نهار در مضمار وسیع الفضای روزگار

در جولان است ادهم زرین ستام خوش خرام دولت و احتشام مرکوب رایض

اقبال ملازمان عالی بوده از شدیز و سکندری بعنان داری دارای هر دو

جهان مصون و محروس باد لبعد از طی دعوات اجابت آیات و تبلیغات

زاکیات

زاکیات مودت سمات مشهود رای یکانان آراء و مکشوف ضمیر عطوفت اقتضای

عالی میدارد که هر گاه در عالم دوستداری جواد محبت نژاد تلطف و توجه را الصوب

تفحص حالات پویاد فارس تفقد را به جستجوی مجاری حالات جویا سازند بحمد الله تعالی

حیواة عاریه باقی و بدعاگوی اشتغال داشته ادراک فیض صحبت مستلزم البهجه و

دریافت سعادت دیدار موفور البهجت را که عمدهٔ مآرب و اعظم مطالب مهجوران

است از درگاه واهب طلبت رجا و مسئلت مینماید چون مدتهای دور و در زمان غیر

محصور بود که دوستان را از مجاری احوال خیریت اشتمال ملازمان عالی استحضاری

نبوده درین اوان حامل این رقیعه الوداد عازم صوب حضور سعادت دستور و مصمم

ادراک خدمت لازم البجود عالی بود بمقام استعلام و استخبار حالات میکوشد

علامات عالی بوده در آمده خود را آفزا باد خاطر خطیر و متذکر ضمیر عطوفت تخمیر

دوستی مظاهر نموده مترقب است که همه اوقات فاتح ابواب مکاتبات

و مفاوضات بوده حقایق حالات را بانضمام خدمات مرجوعات را

بمقام اعلام درآورند که بعون الله الملک القادر لوازم آن شرایط خصوصیت بظهور آمده

پیرایهٔ انجام خواهد یافت   چنانکه پردهٔ زرتاری شعاع

پیراهن فانوس چراغ بیضا و شبستان عز از شموع کواکب مشعشع و پرضیاء است

همواره مصابیح دولت و اقبال عالیجاه خانه بقابست الطاف الهی روشن و مقابس

عظمت و اجلال بلند زمان عالی ساخت افروز صحاری و چمن عرصهٔ گلشن

بعد از انتهای مشاعل دعوات مشهود رای شوکت علامات میدارد

که اگر به تجویز کردانه التفات خاطر خطیر و عطر افشان قبلهٔ عنبرسوز ضمیر

لشکر روایح و خیابان تورس حالات فرمایند از مشک بیز مرغوله نگار لطف

سامی واشته بخشی سراج بزم ارم نظم عاطفت گرامی مشام جان احباب

را بیحهٔ انفاس مشکبار معطر داد ز صنوبر بقا کاشانه وجودم طاق شمهٔ

ازداق رزق نگار سپهر گشته الحمد لله که شمع حیات در پای …

هستی سوزان و سراج وجود بحکایت مشکوهٔ ایزدی فروزان میباشد

وازان

واز آن مدت که شخص خیال بوسیلهٔ هوس شیوهٔ مودت و چراغ خلوتهٔ دلهای نور

محبت حقیقی برافروخت تا حال خود طراین قرین الکلال و جگر شکسته بال پروانه

گرد فانوس این خیال است که بلکه شبهای تار فراق نگار مبدل بروز وار گلگشت

ریاض چمن مکاتبت عطیه اندوز شده بوصل مژدهٔ صحت و نویدات سرافرازی

وبرای اظهار از شمه شابه زبانداری گرفته لبعض مقدمات را اعلام نماید

با وصف این از ملازمان عالی مشاهده تامتی و بدوستان بالین کل حاصل

کردیده امیدکه بغیر از کثرت مشاغل امری نبوده باشد چون مدت مدید

بود که از زبان گهربار قلم وصف حالات سامی در سلک بیان دار گوشه

چشم سیه مست دوات اشاره در میان نبود برای استعلام حال فلان رگ

دوانه خدمت کرده بکار از مودت آب در رنگ تازه و آغوش تمنا را باد

شاهد مدعا خمیازه داد باقی والسلام

تا گل آفتاب در حدیقهٔ خضرا ریاض رنگ … سپهر عنبری شگفته تر از عارض

خوش نگاهان مردم فریب عالم محفوظ است همواره دوحهٔ دولت و عظمت و
کامکاری و حدیقهٔ شوکت و جلالت و بختیاری ملازمان عالی بر شحات
سحاب عنایات سبحانی شاداب و ریان بوده مثمر با ثمار حصول مرادات دو جهانی
باد بعد از اقتطاف فواکه دعوات اجابت آیات مشهود رای عظمت
پیرای مکشوف ضمیر منیر شوکت اقتضای عالی میدارد مراسلهٔ لازم الاعزاز که از فرط
توجه قلبی و ارسال فرموده بودند عز ارزانی یافت چون مشعر بر صحت ذات بابرکات
ملازمان عالی بود از گل انبساط شکفتگی آغاز
چندانکه طلیعهٔ مهر درخشان پیکار جیوش قاهرهٔ روز و ماهچهٔ ماه نو سر طوق زنگار بر رکیتی فروز است
همواره لوای آسمان سای اقبال به برق نگون پرند عظمت و اقبال و استقلال عالیجاه
خانی در فضای پذیرای انقضای آمال پرچم گشاده و نشئهٔ طراز فتوحات فرح سنج باد
بعد از تسویهٔ صفوف دعوات و اعلای الویهٔ تسلیمات مشهود رای شوکت
علامات میدارد که نظر بر رتبهٔ رابطهٔ قدیم و وشیجهٔ کریمهٔ موالات ما تقدم که سمتی
رسیده آثار

استخلاف سلاطین و شیوهٔ مرضیهٔ آبای متقدمین است همواره این نکتهٔ تازه عرصهٔ
اتحاد و فارس مضمار مودت و وداد اشهب صبا رفتار اراده را برگرم خرام
وجواد حرکت شوقمندی را بر تکام میسازد که بیک مرحله از مراحل تفرس حالات
ملازمان سامی میپردازد چون از اتفاقات حسن و دلایل سخن در این وقت
جز استیصال اهل عدوان و تسلط آن عالیجاه بر مملکت شروان شایع
گشته قلایع در بستهٔ دلها بمقالید شادی گشایش پذیرفت و ریاض خواهش و
تمنا یکران مقصود را راه روان و بار بار مدعا را حریص جولان دیده جهت ابداء
و ابلاغ رسم تهنیت گویی و استعلام مجاری حال نیکو مآل فلان را تعیین
و روانهٔ آن صوب سعادت قرین نموده محرک سلسلهٔ یکجهتی گردید خدا گواه
و صدق محبت قلبی آگاه است که نایرهٔ اشتیاق ملاقات نه بنحوی اشتعال
دارد که بتر وستی بجاریهٔ الطافی حرارت آن ممکن باشد امید که از چشمه
حیوة وصال آبی بر روی کار آمده التهاب کانون سینه را بزلال مسرت

تسکین بخشیده هرگاه در عالم یگانگی عبارات حال را جویا و در مقام تفرس بر کماهی احوال
پویا باشند بخولیست که حامل ذریعهٔ الوداد تکفل جبین فیض ملازمت از گلشن مراد
تمامی را بر طبق عرض و ایراد خواهد نهاد و تا اوان ملاقات بارسال مراسلات
نزهت افزای ریاض خواطر احباب و طراوت بخش بستان سرای ضمیر اصدق
باشند که گل از گل غنچه مسرت و شادی خواهد شکفت
چندانکه خنگ ربیع السیر نسیم صباجو لاجرم عرصه دلگشای چمن گلزار و رخش
مهر گیتی فروز مرحله گرد منازل روز زرین و سیار مدارات فلک دوار است
همواره ابلق زرین ستام و اشهب خوش خرام خواهش و مرام عالیجاه آخور بمقام در
مضمار عظمت صرصر تک دوده در فضای با انقضای شهامت و اجلال سبک
رو بوده در طی مرحله ادارای مصون از شدی و سنگدری باد بعد از طی منازل
دعا که شیوه سالکان طریق مودت و ولا است کمیت خامه مبالغت را
بصوب مدعا عنان گرای میسازد در حالتی که حواس پریشان اساس
طالب

طالب احسان کیفیت حال و خاطر فاتر در مقام استعلام مجاری احوال میبود که نامه
نامی لازم الاعزاز خلعت شیم و مکاتبهٔ مودت طراز مؤالفت توام که غبار
خط دلفروزش کحل البصر شخص نظر و عبارات مضمون آبدارش کشور دلها مسخر بود
عز وصول پذیرفت چون مشعر بر استقامت کوکب احوال ملازمان عالیجاه بود کمال
مسرت و خوشحالی رخ نموده والسلام — تا خسرو زرین سریر مهر
درخشان کوکبه آرای عرصهٔ چارمین طارم اعلی و داور مهر افسر ماه درخشان بیارقه
صارم هلال فاتح ابواب قلاع در بسته شهرها است همواره شهرستان عظمت
و اجلال و بلاد نزهت بنیاد حشمت و استقلال ملازمان عالیجاه از تطرق خیول
حوادث محفوظ و مستحکم جنود تا مجاور بخت فیروز بوده دم صمصام حیدر مصر دلم
از دم حلق اعادی سیراب و روز شام معاندان دولت ابد ان تیغ زنگ بسته
سیه تاب باد بعد از تسویهٔ صفوف ادعیهٔ متوافره و تسوید صفوف اشتیاق نگارش
مشهود رای عظمت پیرا در نوع تعبیر ملتزم شوکت اقتضا میدارد

تا چرخ فیروزه گون در سوگواری و عزاداری خورشید طلعتان پاره روز از شام و سحر
جدید به کرپایانی و ژولیده موی است همواره کوکب دولت و اقبال ملازمان
عالی از مشرق عزت طالع و از احتراق مصون باد که از استماع قضیه هایله
دلگداز و فجیعه سانحه ملال افزای فلان بنوعی مهموم و متالم و بغایتی مغموم
و متاثر نگردیده که عشری از اعشار داند که از لیار آن در این مختصر است گنجایش
تحریر داشته باشد چون نوع البشر را از تجرع این کاس چاره نیست همانا راضی
بقضای محکمه قاضی روز جزا بودن و زنگ اندوه تا سَق از سنجل خواطر بصیقل
شکر گذاری زدودن سبب زوال مکروهات والتیام این گونه جراحات و هم
در هر باب رضای الهی بعمل خواهد آمد الهی تا دادانه لعل الگون انار هم کف
قطعه یاقوت رمانا و روی بهی در تلذذ اثمار خوشگوار عشرت و شادمانی است
همواره آب و رنگ گلزار شوکت و حشمت ملازمان خانان چو گل عارض خوب رویان
تبت و چگل و از کثرت تراوش اقبال خاک گل اندود نهالستان ترنج و لیمو

دنارنج

دنارنج از گل بار و بعد از اقتطاف فواکه دعا مشهود رای یگانگی آرا میدارد که هرگاه
در تفرج ریاض مودت و گلگشت بوستان محبت بروش تفقد را بمیوه
چینی انصاف بنجره حال آشنایان زند بحمد الله حدیقه وجود دوحه هستی دیوار از
نزدستی سیراب صحت شاداب و مخضر و چار باغ ارکان طبعی بثمر خوشگوار عافیت مثمر
میباشند چون مدت مدید بود که این غم دیده خزان دوری از نخل بوستان بهاری
حالات بری و از ریاض گاهی احوالات ثمر نچیده بود بارسال این رسیله تحریک
شاخسار نهال تفحص حالات گردید

الهی تا بنی آدم را بقا و اجرام سبعه سیاره را دوران است اورنگ حشمت براست
ذات کامل الصفات عالیجاه خانان با جاه بالش ارکان متکا و طالع مطالع
بخت فیروزه در تلالو و سهام معارض بارقه بدر منیر و شعشعه عالم گیر قرص ذکا باد
بعد از فروغ بخشی بزم دعا مشهود ضمیر منیر مهر انجلا میدارد در این وقت مذکور
شد که دیونا فرمان مرگ بلا امان بر سلیمان ملک وجود که سلیمان آقا دم است

استیلا یافته و به پنجهٔ آهنین سر رشتهٔ سیمین او را تافته مقام سلطنت بقا از انگشت
هیبتش پرویز و بهرام و در کار نشینش رهنمون ساخته است حقا که از این واقعه
که باد صبا و نسیم شمال خاک بر سر گل زمان پرورده است و چشم صحرا الثین در
تعزیه و سوگواری سیاه خیمه زند به چند سزا چون گلزار عاریت سرای جهان را
جز سرو روی و پادشاهی رنگ و بوی دیگر نیست در چنین وقایع لبان غنچه
که بر خاطر لبنی و مانند لاله بداغ جگر نشستن عیز پیژ مردن گلهای انبساط
سوزی نخواهد داشت این خزان دیدهٔ هجران و ستارهٔ
سوختهٔ حرمان در چنینی که صفحهٔ رخسار سیما را از خراش ناخن حسرت بزنگ
عنابی و از رکوم سحاب دیدهٔ اشکبار کوکب طالع در برج ایام مشاهده
مینمود در قسمه بهتر بن شم که نسیم عیسی دم روضهٔ نعیم دید و بیضا نمای معجزه کلیم
بود رسید لبان رایحهٔ بهار از نکهت مشکبار گلهای مرده رنگ گلزار حیات
تازه متازه اظهار و سر منزل خاطر مهجوران را طوت تجلی دیدار گردانید و چون
مضمون

مضمون کلامش به حصول استفاضه نور وصال آن مهر سپهر کمال مانند هلال اظهار برائت
استهلال میکرد انگشت نمای آفاق و مشهود دیدهٔ ارباب وفاق گشته کام تمنا آبزنی
از تلخ و ماه شب افروز بهجت بغره از سلخ انجامید از بها مهر زمانه کار بجای رسیده
که فرهاد جابکدست غم در بیستون کاوی دل گرم شیرین کاریست و از کج گرداری سپهر عهدی شده
که جاری رود دولت آباد سامی جوی خون از دیدهٔ احبا جاری این فرقه سودای عشق را
بین که هر لحظه در مصر محبت آن عزیز زلیخای بیدار آورد و هر لحظه از متاع آرزو یوسفی
بیا بازار عز ازک دی کالا و کرشمگی جار رسوی ندامت جزی بدیده بازار سبب کثرت عشق
و رنجوری الصبور ست ایوب و در بیت الاحزان مصیبت دوری هم چشم یعقوب است
تا خسرو زرین لوای آفتاب گوشه آرای ساحت این بارگاه بجرهٔ طنابات خرگاه
دارای ملازمان عالم در کشور مملکت گیری مضروب و بر باد علم مهر پرچم عظمت و شهریاری
در اقطار امصار روزگار پرتو افکن و شقهٔ کشای لی د بعد از نصب خیام دعوات
اجابت آیات و تسلیمات زاکیات مصادقت سمات مشهود رای هراد

و مکنون ضمیر منیر شوکت اقتضای عالیا میگرداند مراسله لازم التعظیم که از فرط شفقت
نگاشته کلک بدایع نگار و بیان نگار و مصحوب فلان عز وصول یافته بود در اندک
زمانی شرف وصول پذیرفته سواد مشکینی و بیاض عنوان ملاطفت بمکینش دیده را
نور و قلب صاف سرشت را ابتهاج و سرور غیر محصور بخشیده گل از گل زرد خاطر
بشاداب شکفت همواره بمعاونت جنود غیبی و بمظا
هرت افواج لاریبی لوای ظفر التوای کامکاری و فیروزی عالیجاه خانان شقه گشای
فتح و نصرت و پرچم آرای عرصه خصم افکنی و قدرت توجه مشمول فتوحات
تازه و سرافرازیهای بی اندازه باد بعد از اعلاء الویه دعوات مشهود رای شوکت
علامات میدارد که در این اوان عالیجاه نجفقلی خان بداعیه کسره رای داعی و
بهنگام هنگامه سازی و مفسده برای سامی شده طایر خیال را در هوای معارضه
طایر و در دورتر که مدتها در باطن مخفی داشت ظاهر کرده مصمم است که با دوستان
نزاع نماید و ما نیز توکل بخالق جزو و کل کرده باید در مقام نزاع میباشیم چون ملازمان

علا

عالیا با ملازمان عالیا احمد بیک متحد و با اغیار جمع و در خیر و شر و نفع و ضرر با این و آن واحد میباشد
در چنین هنگامی که از یاری و حمایت دوستان چاک در قلب دشمنان پیدا و از
مظاهرت و اتفاق احباب فتوری در قوت اعدا توانند بود خرد دانی شیوه
مروت نخواهد بود مع هذا فلدرا روانه خدمت نمودیم در وصول مراسله یک جهتی
ملازمان عالیا معدودی از غازیان تعیین و مقرر فرمایند که به تعجیل تمام از محل اقتدای
برادر والا مقام احمد بیک راه نورد وادی المغاره شده عازم این ولا شوند و معادل
پانصد نفر سواره هم پیش رو تعیین و مامور سازند که چون جامی خوان نخجوانی با نجفقلی
خان همداستان است بمجرد آنکه مشار الیه از نخجوان حرکت میکند مامورین شر و شور
بمیان نخجوان انداخته شهد زندگی را در کام ایشان تلخ بزنند و از تعاقب
باجلال او بپردازند که از هم عقب عقب را فنا کرده ریشی خود را گرفته جنابان
سراسیمه عازم نخجوان گردد تا به بینیم که با نجفقلی خان کار با کجا منتهی خواهد شد
باقی ایام شوکت و کامرانی بکام باد بعرض میرسانند که لشکر ار

فیض بخشا و کیفیت وجد حیثیت کرامت افزا اغنی رقیمهٔ عنبرین شمیمهٔ والا با شراب
مرسوله زمانها وصول یافت که دیر صبوحی کشان ماتند دور روزگار منقلب و دوار
گون و احوال میخواران بر مثال وضع جهان مختلف و دیگرگون نه از رنگ و بوی شراب
جز از چهره گلفام و لبهای می نوش ساقی نام و نشان بود و نه از باده کشان اخلاق
در بزم خواص چون طرهٔ بجان و زلف عنبرافشان با عنبر جمع پریشان نه از چهرهٔ عرق
آلود محبوبه بشراب در میانه روی و نه از نقل بجا و شراب جز کباب چندین جگر
بریان بوی کرکی کردن صراحی از حسرت باده بفکر در زیر بود و دختر از کار سازی
دوران پیست بود و دل شیشه از طعنهٔ خشک مسکین دلان درشکست و نرگس در آن
دیدهٔ آرزو بود که بپای مردی قصد قربت خود را پهلوی قرابه نشاندوا یا عزا
فرق نیاز بر پای نابدسنکری ساقی لب بر لب معشوقه رساند چشم پیاله در
هر گردش پیاله چشم خود از خون دل خونابه کشان پر میساخت و ناله عود هر
دم بجان بجرعه نمودی انداخت از رکوع و سجود مینای خارا و صراحی مانند بیت

العباد

العباد مجلس بارنگینی بود و انه پالسر دیها قدح در طلب صهبای با آوازه بلند صدا آمیز نگار
دل آرام با دل آرام بجای شراب با لب میگون حقه در کار سازی و دلهای عاشقان
با خیال چشم شاهدان در پی کسری در نظاره زبان سیر و مینا از غلغل صهبا
خاموش بود و ساقی گل چهره را کس نه بود از کس خبر دارد روز کرم میرسید آواز دستی
قدح بر یکدیگر خوردی شکستی   چنان ساقی ذی در ناب میشد   گرانش میدید و آتش
آب میشد   ز بس لبریز چون میشد پیاله   به بزم افروختی چون برگ لاله   ندانستی بدان
کرسوز خام است کباب اینجا کدام و دل کدام است نه بود از آن در و صهبا را بیدار
مگر کیفیتی در نرگس یار چون صریر در به لحن دلکش دادی آواز و بربط مبارک
بو بدو مسار با ندرون خانه دلها که قدمگاه معمورهٔ پیک الفات آن سرا
اهتزاز است قدم باز برداشت مطرب سرود شاکوی ساز در بزم لب طوطی را
پای انداز کرده بر بطالب بوده از صندل دل عود عطا شبابش آمیخته و ساقی
از شهد تبسم شیرین شربت بکامش ریخته چشم پیاله بطلعت جمالش روشن

و بساط بزم از گلهای ارغوانی آتش گلشن گشته بنا کردن شبات افراخته و صراحی قد
بسجده خم ساخته از زبان حال مترنم باین مقال گردید ساقی بیا که گردش دوران
بکام شد ما بزم لطیف دولت دیدار جام شد   آهو وشی که وصفت ما داشت
ساقها مارا چو صید حرم خود بدام شد بساط که در بزم یاس و نومیدی
چیده بود برچیده و بساط تازه که امید دستی سنگین کلاله بگردش افتاده و
آتش سینه را بزلال می و صفرای مزاج را بلیموی شغالو فرو نشانید خنده مینا
پیاله را بجوش آورده میان بزم بوجد انداخت دست عزیز بستاری صراحی
خود را در چرخ مانند هلال انگشت نما ساخت خلاصه مجلس بصد فر و زینت
از اسباب شادی و میخواری آرایش و ترتیب گرفت که اگر ساغر گل و جام
لاله و پیاله نرگس و قدح گل آفتاب که آرایش صحن انجمن بهارند از آنها
استعاره نمایند رواست و اگر باد صبا طرّهٔ مشکبوی سنبل کاکل کم ساقی
یاسمن سیمین خاکروب در میخانه باکمال دلزدایی کردن نیازی مینا و سجده فرشی

صراحی

صراحی نمکین خندهٔ سبو و چشم گیرای پیاله و فرق کدو و صفای دل شیشه و جام و برنگین
ساغر و مستوری دختر رز و اشارات ابروی یار و بوس و کنار ساقی گلعذار
قسم که اگر جرعه از شراب خمخانه حضور علما لطیف گوید دق صد هم
چو عالمی را برابر خواهد بود هرگاه سفالین قدح نیمه از کف دریا سوال ساقی
وصلیب لب برسد کیفیت آن بر جام زرنگار چرخ زیاده تواند نمود امید
که تا خمخانه امکان در جوشش و ساقی دوران جلوه فروش است نشئهٔ صهبای
دولت در دماغ و باده خوشگوار عشرت در اباغ ملازمان علما بوده درد سر
خمار که از مقتضیات بادهٔ انجم نیلکون حصار است بذات شریف ملازمان
علما نرساند بنده را کام بجا اماند فرستاده میوهٔ آخرت نام برده بودند که با
این مخلص عادت بر آن نماید سبب اینکه خود را در این جهان بآتش
سوزنده و اخگر فروزنده تف شراب سوخته و بدست خود نسبت بر عالی ذممه
خود آتش بجان افروخته ام امیدوارم که در آخرت از عذاب نار

وجهی انجح لوجه باشم مگر نخل ولای سامی این بار و بر دهد و شجره محبت ملازمان
آن دو دین ثمر داده باشد باقی ایام مستدام باد

همواره ذات کثیر الحسنات از جمیع الالام و الاسقام در ظل حفظ حضرت قادر
علام باد بعد از ترتیب ادعیه و ثنا و پس از ترکیب اجزاء شوق مدعا
مشهود رای مودت اقتضا میدارد در هنگام که مشام محبت توامان و
دماغ خلت نشان از شمیم رایحه مفرح مجاری حال خیریت اشتمال کمال
ضعف و نقاهت بهره نیارد آرزومند ورود شربت فواکه سلامتی
ذات حمیده صفات عالی بود که ناگاه دو دوات مشک ریخته ضمیمه اعنی
مراسله مودت طراز عنبرین شمامه عز ورود دارد زلال داشته چون متضمن بر
سلامتی بود نهایت تقویت قلب رخ نمود

همواره حیاض نور بیاض آمال و امانی از رشحه پاشی غمامه ابر الطاف حضرت
سبحان مالامال و از نسیم فیض ضیاعات رب ذو الجلال کوثر مثال بعد از اجرای

جداول

جداول دعوات دوستی آیات مشهود رای بیضا میدارد همواره هودج زرنگار
عزت و کامرانی و عماری مرصع کار دیباپوش بهجت شادمانی جلوه گاه شاهد
سپهر مساعد وجود فیض آسود و اعلی نشیمن عروس ملاحت مانوس دولت
سعادت نموده حضرت زینت افزای صد محافل فردوس مشاکل ارم تزیین
حصول آلان و مرتبع دولا باستبرق [illegible] دعا مشهود رای شریفه عالیه میدارد
که هرگاه در عالم دوستداریها بچگونه تفرس و جستجوی عامیه احوال کثیر الملال
آنجانب را غازه روسازند   زمانیکه طاقت صبر از تطاول
جدال طاق و سرمایه حیات بتاراج فراق در احتراق و دائما متذکر الشوق
یحرقنی والدمع یغرقنی آه و چشم انتظار در شاهراه آن شجره حدیقه اخوت
و ثمره دوحه فتوت و دیده و بدیده دوستان جابجا در ملاقات مسرت علا
مات مخدومی متمنی بود که ناگاه نافه نامی و ملاحظه گرامی و سرافزاینامه
التفات مشحون و صغرای کبرای ارادت نمون و نمیقه انیقه مرحمت

آسا دز ریۀ مرحمیه مصادقت اشما و رقیمۀ رفیعۀ مشکین و وسیلۀ جلیلۀ عنبرین
شمیمه و تعلیقۀ علیۀ آفتاب طلیعه و مراسلۀ شریفۀ مودت لبکال و مکتوب
لطیفۀ شفقت مآل و مکاتبۀ جسیمۀ محبت آغاز و مفاوضۀ ظریفۀ خیریت
طراز در اسعد اوان و ایمن زمان و زمان خوب و اوان مرغوب مانند سلطان
خاور از افق مدرسه طلوع عیده ذرۀ وجود دوستان صادق الجنان را از تابندگی
با هزار ذره آورده و از مطالعه اش دیده را نور و دل را سرور حاصل گردید
به به چه خوش انیقۀ شریفه است که نای حلقوم از حلاوت تلاوتش مانند شکر
میان صفحه چه عجب نمیقۀ مبارک است که از لعض داشتن حروف منحرفش
حاصل آرزو از کشت زار جهان محصل گشت و از الف الف آمیزش
الف الف مسرت انبار واصل و از شین شیرین شمایلش دل را شعف
بر شعف لفهوانی بر و مده که شد باد هجران صبریم ایوان المشد و ویران
مکتوب شریف ون آوردگه واصل اسباب سرور ابتدی حاصل بلکه دند آتش
برابحار

بر اشجار بطا اثمار منش ز ربود و نهار فرح فامش محافرح را ابدیت بغارکان هجران
استرداد کرده بردن توسط صادرش صدیق واقعی و صفای خلای منحل بالمرا حقیقه
بر تجمل مودت صیقل و صداع نزاع مغایرت را صندل بود توقع آنکه پیوسته باباج
فقرای مکاتبات عنبر شمیم بلغ ایام دوری را ربیع و مادۀ الحیوۀ مراسلات بمهر توام
مواد زمان مهجوری را دفع فرمایند با قرایکم بکلام باری رب العبار
همواره نهال نو خیز آمال و آمانی در گلستان مرحمت بی پایان ایزد سبحان از ترشح امطار
شفقت عدیم المثال بر زمانه دار آفات ملال و کلال دور از بالسروسامان در
حفظ و حمایت ایزد قادر سبحان مصون و محروس بوده محض در این باد نبود بهیچ
صورت زغم توام دهای چه نویسیم از جدای چه نویسیم از جدایی چون بزبان خوش
بیان کلک ارادت نی ن که شرذمۀ از الام اسقام اغمام ایام ایام بدفرجام
هجران و شمۀ از تهاجم هموم غموم دوران بی سروسامان و جزرۀ از طلاطم امواج
بلاانجام ایام حرمان را در این مختصرات بیان کنم نه دل را تاب تقریر و نه قلم را طاقت

تحریر آن است اینقدر شوق تو دارم که بمیزان قیاس گر بسنجد زکونین فزون می آید

اشتیاق ملاقات حضور موفور السرور نه بحدیست که بصبر و شکیبای تسلی بخشی

خاطر خود کنم مشتاق و صبوری از حد گذشت ای یار اگر تو شکیب داری طاقت

نماند مرا قسم بحرمت علم و صحبت قدیم اکثر اوقات مترنم این مقال هیچ تاریخ زرد

کنم از غم هجران تو ای گل یاسمین بدن دست بدامان تو مشغول نه حالی که تا جان

در بدن دارم ز سر بردن نخواهد شد مرا هرگز هوای اگرچه آن مخدومی این دوست

صادق البال را یکباره بطاق نسیان گذاشته اما چون بنده صادق الاعتقاد

که عبودیت او درین ساعت حقیقی است نه مجازی و هواخواهی او در این خدمت

قابلیت نه عرضی و مخلصی گرفتار قید سلسله مودت آن زبده آفاق و مبتلای

بلای لا یحصی و لا یطاق است متحمل آن نشده حلقه کوب در یگانگی گشته بتحریر

چند کلمه جزو را متذکر خواطر دریا مقاطر نموده باقی عمر کم طول باد

چندانکه سفاین زرین انجم و اختر و فلک مشحون خورشید انور در بحر سپهر اخضر جاری

باشد /

باشد سینه وجود محبان جانباز دوستان روحانی از ظلمات چهار موجه بحر نوایب بد حفظ

و حمایت ایزد سبحانی باشد بعد از املای شرایع سخن یگانگی مشهور رای و مکشوف ضمیر منیر

خورشید تخمیر عالم آرا میسازد که مخلص در عرض مدت متمادی تحریر جواب تعلیقه آفتاب طلیعه

و تفریح افزای خواطر دریا ذخایر مخدومی نه پرداخت نه باعث این بود که نقص و خلل

بارکان اخلاص مخلص راه یافته بلکه جهت تعویق و تعمیق و تعلیق ربا خر هیچ پاسخ تعلیقه

کبری آنکه مخدوم مرام مکاتبه شریفه محبت آغاز و مراسله لطیفه شفقت طراز متوالیاً و

متواتراً و متعاطیاً یگانگی و دوستی بارسال سرافراز تعلیقات وافر الرطب

بعمل آورد زیرا که این رفتار در اکثر اوقات معمول میباشد سلام

یعطر الملک و العنبرا ویکسوا الشمس دیباجاً احمراً مطرزاً بیاقوتٍ و جوهرا

و بذر نوراً فرداً فایقاً علی القمرا علی ان تفرج القلب حین نظرها اعنی فلان

همواره کناب چرخ برین و تشریح الافلاک سپهر زرین شیرازه کهکشان محکم و برج

افق را زواهر نجوم ثوابت و سیاره مزین آراسته همیشه الی محبت محنت کشی

بحجت کیشی و مخلص قدیمی پیش از پیش بالتشنت احوال دل ریش خویش پاکی

کشی تشویش پاره از احوالات خویش چنین مینگارد که این منزوی کنام و معتکف

بالسرانجام والیرقیه محن والام نشسته که ناگاه شمیم گلدسته بهار الفت و رایحه

مشکبار موالفت اعنی نامه ملاطفت شمامه مفاوضه موانست ختامه که صلا

وست انگبین عبارت دلنشین اش مرارت فراق را از کام تلخ کامان حنظل

حرمان رفع دایا یج فقرای کلمات جان فزایش بلغم صدای را از مزاج گرفتا

ران سوء المزاج سوء هجران دفع نموده و از این جهة که فقرات الفت آمیز مضا

مینش مانند گلدسته بهار عطر بیزان لسان نقاهت بخش تحفة العراقین است بسزد

چو دسته گل دست بدست بگرداند و منزویان بیت الاحزان را نامه

بیت

بزاری نجح نوید رسان قاصد سلیمان رسید هم چو الحمد سعادت کن ده

بشارت بشراکن لسعادت نداکنان که بخوان سخات نامه خودای جزین

ندانا عطر وصول و شرف نزدول بنام جان محبان بخشد رجا واثق از خلائق

خلایق جنان است که نعمت دیدار شریف عما قریب بروزی و بوجه

احسن میسر با وجه باد ساده افاده و استفاده و در صدد انجح افا

ضه و بر معارج لکالئکم و یکرنگی معارج و مصدر و برقرار باشند

تحریر شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۲

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍ق

بازبین شد
۱۳۷۹ ش

[illegible]

چهار [illegible] مبتلا شدم
اگر [illegible] مبتلاست

[illegible] باشد که [illegible] است
[illegible] بکردم

[illegible] باشد
زنده آن بنده که با دوست [illegible]
عمر آن بنده که بی دوست [illegible] باشد

[illegible]